

حدیث فرقه ناجیه

حکمت عظیم محمدی و کلید نجات موجود در آن

به قلم

حیدر طاهر

مترجم

گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)

نام کتاب	حدیث فرقه ناجیه
نام کتاب اصلی	حدیث الفرقة الناجية
نویسنده	حیدر طاهر
مترجم	گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)
نوبت انتشار	اول
تاریخ انتشار	۱۴۰۴
تاریخ انتشار کتاب اصلی	۱۴۳۲ق/ ۲۰۱۱م
کد کتاب	۱۱۴
ویرایش ترجمه	دوم

جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارک سید **احمد الحسن** (علیه السلام) به تارنماهای زیر مراجعه نمایید.

www.almahdyoon.co

www.almahdyoon.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

تقدیم.....	۹
مقدمه.....	۱۱
(۱) آزمون و غربالگری الهی.....	۱۳
(۲) حدیث فرقه ناجیه در کتاب‌های مذاهب یا فرقه‌های اسلامی.....	۱۹
حدیث فرقه ناجیه از کتاب‌های فرقه‌ها یا مذاهب اهل سنت.....	۱۹
منظور از سخن حضرت از «جماعت و اکثریت مردم».....	۲۳
منظور سخن رسول خدا ﷺ از: «آنچه صحابه بر آن هستند».....	۳۰
منظور از این سخن ایشان ﷺ: «آنچه امروز من و یارانم بر آن هستیم».....	۳۳
حدیث فرقه ناجیه از کتب شیعه و فرقه‌های منشعب از آن.....	۳۶
بحثی در اینکه ولایت، همان درب نجات و رهایی است.....	۳۹
(۳) فرقه ناجیه در نظر برخی از فرقه‌های منشعب‌شده از مذاهب اهل سنت و مذاهب شیعه.....	۴۹
(۴) بحثی در اینکه آیا جماعت، همان اهل علم هستند؟ علم چیست؟ علما چه کسانی هستند؟.....	۵۳
(۵) وجه اشتراک حدیث فرقه ناجیه و حدیث تمسک جستن به خلفای مهدیون راشدین، پس از رسول خدا ﷺ.....	۷۷
(۶) وجه مشترک حدیث ثقلین و حدیث فرقه ناجیه.....	۸۳
(۷) وجه مشترک فرقه‌های ناجیه ادیان سه‌گانه اسلام، مسیحیت و یهودیت.....	۹۱
(۸) وجه مشترک میان مشرکین و فرقه‌های هلاک‌شده‌ای که پیامبر فرمود: آنها در آتش اند.....	۹۵
(۹) وجه مشترک صراط مستقیم و فرقه ناجیه.....	۱۰۱
(۱۰) آیه شریفه وَ أَمَرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ . خلافت و حکومت، امر خداست یا امر مردم؟.....	۱۰۷
(۱۱) تأکید در قرآن، سنت شریف و حدیث عترت بر اطاعت از ولی امر. آیا ولی امر برگزیده خداست یا انتخاب‌شده مردم؟.....	۱۱۵
(۱۲) خلاصه.....	۱۳۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِخَفِيضٍ﴾^۱ (باقی مانده خدا برای شما

بهتر است اگر مؤمن باشید، و من بر شما نگاهبان نیستم).

گواهی می‌دهم که معبودی جز الله نیست، یگانه‌ای است که شریکی ندارد؛ به همان صورت که خداوند بر خود گواهی داده، و همین‌طور فرشتگان و استواران در علم از مخلوقاتش برایش گواهی داده‌اند. خدایی جز او نیست، عزیز و حکیم است. و گواهی می‌دهم که محمد، بنده برگزیده او و فرستاده مورد رضایت اوست. او را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه دین‌ها غالب کند، هرچند مشرکان را ناپسند افتد. و گواهی می‌دهم که اوصیای او، امامان هدایتگر، آن مهدیون معصوم، آن گرامیان مقرب، پرهیزگاران راست‌گو، برگزیدگان مطیع خداوند، استوارشدگان با امرش، عمل‌کنندگان به اراده‌اش و رستگاران به کرامتش هستند؛ همان کسانی که آنها را با علمش برگزید، بر غیث رضایت داد، و برای رازش اختیار کرد. آنان را با قدرتش برگزید، با هدایتش عزت داد، به برهانش مخصوص گردانید، برای نورش برگزید و با روحش یاری نمود و راضی شد که آنها جانشینانش بر زمینش، حجت‌هایش بر آفریدگانش، یاریگران دینش، حافظان سرّش، مخازن علمش، ودیعه‌گاه‌های حکمتش، ترجمانی برای وحی‌اش، ارکان توحیدش، شاهدان بر خلقش، نشانه‌هایی برای بندگانش، مناره‌های سرزمین‌هایش، و دلایل و راهنمایی‌های بر صراطش باشند...

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، أَلْفُكَ الْجَارِيَةُ فِي اللَّجَجِ الْغَامِرَةِ، يَأْمُئُ مِنْ رَكْبَتِهَا وَ يَغْرُقُ مِنْ تَرْكِهَا، أَلْمُتَقَدَّمُ لَهُمْ مَارِقٌ، وَ أَلْمُتَأَخَّرُ عَنْهُمْ زَاهِقٌ، وَ أَلْأَزِمُ لَهُمْ لَاحِقٌ»

«بار خدایا! بر محمد و آل محمد درود فرست؛ کشتی روان در اقیانوس‌های ژرف؛ هرکه بر آن سوار شود، ایمنی یابد و هرکه آن را رها کند غرق شود. کسی که از آنها پیش افتد، از دین خارج است و کسی که از آنها عقب بماند، نابود است؛ و همراه با آنها، ملحق به است.»

و سپاس و ستایش تنها از آنِ خداوند آن پروردگار جهانیان است

تقدیم

به سرّ خداوند در آفریدگانش... به صاحب روز فتح و گسترندۀ پرچم هدایت... به تصنیف‌کنندۀ عباى صلاح و رضایت... به خون‌خواه پیامبران و فرزندانِ پیامبران... به خون‌خواه کشته‌کربلا... به آن یاری‌شده برای آن که بر او ستم شد و دروغ بسته شد... به آن مُضطّرّی که چون دعا کند، اجابت می‌شود... به سرآغاز آفریدگان، آن نیک‌سیرت با تقوا... به تو ای آقا و مولایم! و به پدران و فرزندان پاک و طاهر تو... این بضاعت ناچیز را به شما تقدیم می‌کنم. به همان که اگر هدایت شما نبود، هدایت را نمی‌شناختم و دستانم حرفی و نوشتاری نمی‌نگاشت... پس این را از من پذیرا باشید و با دعا، بر من تصدّق فرمایید که میان من و خداوند (عزوجل) گناहانی است که جز با رضایت و خشنودی شما از بین نمی‌رود. به حق آن‌که شما را بر رازش امین دانست و کار آفریدگانش را در شما به ودیعه نهاد و اطاعت از شما را قرین اطاعت از خودش نمود، از شما می‌خواهم که واسطۀ آمرزیده شدن گناهانم شوید که شما شفیعان من نزد خداوند هستید... که خدا صدقه‌دهندگان را دوست می‌دارد.

گناهکار کوتاهی‌کننده در حق شما

حیدر

شعبان ۱۴۳۱ ق^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

حق تعالی می فرماید: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾^۱ (و محمد جز فرستاده‌ای نیست که پیش از او فرستادگانی بوده‌اند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود شما به آیین پیشین خود باز می‌گردید؟ هرکس به پیشین خود بازگردد هیچ زبانی به خدا نخواهد رسانید و خداوند سپاسگزاران را پاداش خواهد داد).

خداوند سبحان راست گفت؛ زیرا پس از وفات رسول خدا ﷺ مسلمانان بازگشتند. آنها از عبادات روی گردان نشدند و از اعترافشان به خداوند یا محمد ﷺ به عنوان فرستاده و پیامبر نیز بازنگشتند؛ بلکه فقط از شیوه و آیینی بازگشتند که خداوند سبحان آن را به عنوان راهی برای رسیدن به اطاعت حقیقی خود قرار داده بود. آیینی که خداوند در آن، همه خلایق را از زمانی که آفرید امتحان کرده است. از جمله نتایج این امتحان و تمحیص (غربالگری) الهی برای امت محمد این بود که آنها پس از وفات رسول خدا ﷺ به چند فرقه تقسیم شدند.

«فِرَق» در لغت، جمع «فرقه» است و «فرقه» به گروهی از مردم اطلاق می‌شود.^۲ برخی از این فرقه‌ها نه همگی‌شان را ذکر می‌کنیم: فرقه‌های مختلف اهل سنت «مالکی، حنبلی، شافعی، حنفی و...» و فرقه‌های مختلف شیعه «اثنا عشری (دوازده امامی)، اسماعیلیه، زیدیه، واقفیه و...» و فرقه‌های علویه، اباضیه، معتزله و سلفی (وهابی)، خوارج، قدریه، احمدیه، بهایی و دیگر فرقه‌ها. در تعداد فرقه‌های اسلامی اختلاف نظر وجود دارد.

۱. آل عمران: ۱۴۴.

۲. کتاب لسان العرب.

زیرا تعریف دقیقی برای مفهوم فرقه - که همه بر آن اتفاق نظر داشته باشند - وجود ندارد؛ ولی وجود داشتن این فرقه‌های مختلف به‌خودی‌خود، اثباتی کافی برای اخبار غیبی حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) در افتراق و جدایی امت پس از آن حضرت است، و نیز اثبات آنچه در حدیث فرقه ناجیه آمده است که بزرگ‌ترین مذاهب و فرقه‌های اسلامی آنها را در کتاب‌های خود مستند کرده‌اند؛ زیرا هر فرقه‌ای از این فرقه‌ها مدعی شده که خود، فرقه ناجیه است. در این کتاب با مدد و یاری خداوند - مهم‌ترین طرح‌ها و چهارچوب‌هایی را که فرقه‌های اسلامی در اثبات اینکه هریک خود، فرقه ناجیه است وضع نموده‌اند، مطرح خواهیم کرد و دلایل هریک را برخواهیم شمرد و آنها را بر قرآن و سنت شریف و حدیث عترت پاک عرضه خواهیم نمود.

به‌طور کلی این طرح‌ها شامل این نکته می‌شوند که فرقه ناجیه، فرقه‌ای است که از جماعت یا گروه، یا از اکثریت، یا از علما یا از ولایت پیروی می‌کنند. همچنین با کمک و یاری خداوند، وجه اشتراک حدیث فرقه ناجیه و احادیث دیگر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را - که راه نجات و رهایی در آنها ذکر شده است - بررسی خواهیم کرد؛ احادیثی چون حدیث ثقلین، حدیث صراط مستقیم و حدیث خلفای مه‌دیین. همچنین به بحث و بررسی وجه مشترک میان مشرکین و فرقه‌های هلاک‌شونده در آتش خواهیم پرداخت.

همچنین با کمک و یاری خداوند، آنچه را رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در ابتدای حدیثش درباره فرقه ناجیه اشاره فرموده است مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد؛ زیرا در آنچه برای ادیان دیگر اتفاق حاصل شده مثالی برای خردمندان وجود دارد تا از این طریق اشاره‌ای باشد برای استدلالی که بر فرقه ناجیه می‌کنند. فرقه‌های دیانت یهودی در ایمان به خدا و موسی (علیه السلام) اختلافی ندارند، و فرقه‌های دیانت مسیحی نیز در ایمان به خداوند و عیسی (علیه السلام) اختلافی با یکدیگر ندارند، و به همین صورت فرقه‌های مسلمان؛ آنها نیز در ایمان به خداوند و به محمد (صلی الله علیه و آله) اختلافی با یکدیگر ندارند.

(۱) آزمون و غربالگری الهی

حق تعالی می‌فرماید: ﴿أَحْسِبِ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾^۱ (آیا مردم پنداشته‌اند که چون گویند ایمان آوردیم، رها می‌شوند و آزموده نمی‌گردند؟).

﴿وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ﴾^۲ (به‌یقین کسانی را که پیش از آنها بودند آزمودیم، تا خداوند کسانی را که راست گفته‌اند معلوم دارد و دروغ‌گویان را معلوم بدارد).

به مجموع فتنه، گرفتاری و سختی‌ها در زبان عرب، ابتلا و آزمایش گفته می‌شود^۳ و اولین آزمون الهی که آفریدگان شناختند، همانی است که در کتاب خداوند آمده است؛ آنجا که خداوند مخلوقاتش را امر به اطاعت از کسانی فرمود که او سبحان برگزید تا خلیفه و جانشینش در زمینش باشد؛ آنجا که حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^۴ (و چون پروردگارت به فرشتگان گفت من در زمین خلیفه و جانشینی می‌گمارم، گفتند آیا کسی را قرار می‌دهی که در آنجا فساد کند و خون‌ها بریزد و حال آنکه ما به ستایش تو تسبیح می‌گوییم و تو را تقدیس می‌کنیم؟ گفت: من چیزی می‌دانم، که شما نمی‌دانید).

هیچ دو فرشته‌ای در طاعت، عبادت و اخلاصشان برای خداوند سبحان و متعال اختلافی ندارند؛ با این وجود در اطاعت از خلیفه و جانشین خدا -آدم علیهِ السلام- امتحان شدند. خداوند آدم و حوا علیهما السلام را آزمود و از هابیل و قابیل امتحان گرفت و این چنین سنت خدا در آفریدگان جریان

۱. عنکبوت: ۲.

۲. عنکبوت: ۳.

۳. تهذیب اللغة: ج ۱ ص ۲۹۷ تا ۲۹۹ (به اختصار).

۴. بقره: ۳۰.

یافت؛ بنابراین از امتحان و تمحیص و غربال شدن گریزی نیست. به طور خلاصه امتحان در زندگانی این دنیا در به یاد آوردن عالم ذر بوده و هست، و نیز در وفا کردن به عهدهی که خداوند از خلائق درباره افراد برگزیده گرفته است. حق تعالی می فرماید: ﴿الَّذِينَ يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ﴾^۱ (کسانی که به عهد خدا وفا می کنند، و عهد و میثاق را نمی شکنند).

حتی خداوند تمامی پیامبران برگزیده و نیکوی خدا را - که محمد (ص) برترین تمامی آفریدگان نیز از جمله آنهاست- در این عالم در بازگشت به سوی خود امتحان کرد؛ آنجا که آن حضرت در غار حرا به عبادت می پرداخت و در خلقت خدا اندیشه می نمود تا آنجا که وحی بر او نازل شد.

حق تعالی می فرماید: ﴿وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَ لَا الْإِيمَانُ وَ لَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُوراً نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَ إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۲ (و این چنین روحی از امر خودمان را به تو وحی کردیم در حالی که تو نمی دانستی کتاب چیست و ایمان کدام است؛ ولی ما آن را نوری ساختیم تا هریک از بندگانمان را که بخواهیم با آن هدایت کنیم و قطعاً تو به راه راست راه می نمایی).

﴿وَ قَطَعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَمًا مِنْهُمْ الصَّالِحُونَ وَ مِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ وَ بَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَ السَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾^۳ (آنان را گروه گروه در زمین پراکنده ساختیم؛ برخی از آنها صالح اند و برخی غیر از آن؛ و آنها را با خوشی ها و بدی ها آزمودیم، شاید بازگردند).

و عجا از مردم در این زمانه ما؛ اینکه گمان می کنند همه چیز را می دانند و بر راه مستقیم اند و اینکه از آزمون الهی سربلند بیرون آمده اند، درحالی که اعتقاداتشان را از پدرانشان گرفته اند! حال آنکه دین پدران و تمسک جستن به آن، دلیل و حجت کسانی بوده

۱. رعد: ۲۰.

۲. شوری: ۵۲.

۳. اعراف: ۱۶۸.

است که بر خویشتن ستم و پیش‌تر، پیامبران و فرستادگانِ پیشین را انکار کرده‌اند... آنجا که حق تعالی می‌فرماید: ﴿بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهُتَدُونَ﴾^۱ (نه! بلکه می‌گویند پدرانمان را بر آیینی یافتیم و ما از پی آنها هدایت یافته‌ایم).

چرا مردم می‌پندارند چون مسلمان متولد شده‌اند پس خدا را می‌شناسند، محمد ﷺ را می‌شناسند و کتاب را (با تکیه بر شناخت پدرانشان) می‌شناسند؟! اینکه در نظر خداوند از پیامبر رحمت محمد ﷺ عزیزترند و امتحان الهی را با موفقیت پشت‌سر گذاشته‌اند؟! در حدیث رسول خدا ﷺ در ذکر فتنه سخت پس از خودش، آن حضرت ﷺ بیان می‌فرماید زمانی بر مردم می‌آید که در فتنه‌ای متولد می‌شوند و درحالی چشم باز می‌کنند که در آغوش آن قرار دارند و در این فتنه‌ای که نسل‌اندرونسل سپری شده تا به‌صورت سنت درآمده است، پیر می‌شوند. هنگامی که کسی بیاید و آنان را بترساند و باطل را برایشان روشن کند، گفته می‌شود «سنت تغییر کرد!». این حدیثی است که حاکم از عبدالله بن مسعود آورده است: «حال شما چگونه خواهد بود وقتی فتنه‌ای شما را دربرگیرد که بزرگ‌سال در آن پیر و کوچک در آن تربیت شود و مردم آن را سنت بدانند؛ و آن هنگام که تغییر کند، گویند سنت تغییر کرده است؟ گفته شد: ای عبدالرحمان، این چه هنگام خواهد بود؟ گفت: وقتی قاریانان بسیار شوند و فقهایان اندک، اموالتان بسیار شود و امینانان اندک؛ و با عمل برای آخرت، دنیا خواسته شود.»^۲

امام علی علیه السلام چنین معنایی را در یکی از خطبه‌هایش ذکر می‌کند؛ آنجا که می‌فرماید: «به‌راستی سرآغاز وقوع فتنه‌ها، هواهایی است که دنبال می‌شوند و احکامی که بدعت‌گذاری می‌شوند، که در آنها با حکم خدا مخالفت می‌شود و مردانی که بر مردان دیگر تسلط می‌یابند.

۱. زخرف: ۲۲.

۲. مستدرک حاکم نیشابوری ج ۴ ص ۵۱۴ و ۵۱۵، و دارمی آن را در سنن دارمی: ج ۱ ص ۶۴ با لفظی نزدیک آورده، و آلبانی آن را در کتاب «صلاة التراويح» چاپ دوم مکتب الاسلامی- ص ۵ تصحیح کرده است؛ آنجا که می‌گوید: دارمی ج ۱ ص ۶۰ آن را با دو سند روایت کرده است: یکی از آنها صحیح و دیگری حسن است....

بدانید اگر حق خالص بود هیچ اختلافی نبود، و اگر باطل خالص بود بر صاحب عقل پنهان نمی ماند، ولی مقداری از این و مقداری از آن گرفته و با یکدیگر مخلوط می شوند و هر دو را فرامی گیرند. در این حال شیطان بر اولیای خود مسلط می شود و کسانی که خداوند برایشان حسنات را از پیش نوشته است نجات می یابند. شنیدم رسول خدا ﷺ می فرمود: چگونه خواهید بود وقتی در فتنه ای گرفتار شوید که در آن کودکان بزرگ و بزرگ ترها پیر می شوند، مردم بر آن سیر می کنند و آن را سنت می دانند، و اگر چیزی از آن تغییر یابد گفته می شود سنت تغییر کرده است و مردم منکر می شوند؛ سپس بلایا شدیدتر می شود، و نسل ها به اسارت گرفته می شوند، و فتنه ها آنها را می کوبند، همان طور که آتش هیزم را می کوبد و همان طور که آسیاب دانه ها را خرد می کند. برای غیر خدا فقه می آموزند و برای غیر از عمل یاد می گیرند، و دنیا را با اعمال آخرت می طلبند.^۱

رسول خدا ﷺ فرمود: «قطعاً سنت پیشینیان را پیروی خواهید کرد، و جب به جب و ذراع به ذراع، تا آنجا که اگر آنان به سوراخ سوسماری داخل بشوند، شما هم پیروی خواهید کرد.»^۲

و آنچه امت های پیش از ما انجام داده اند در کتاب خداوند پیش روی ما حاضر است...

رسول خدا حضرت محمد ﷺ به سرفصل اصلی موضوع امتحان الهی از طریق حدیث فرقه ناجیه اشاره فرموده و راه نجات را بیان کرده است. طبیعتاً برای کسی که می خواهد از هوای نفس خودش پیروی کند و از اطاعت خداوند و رسولش ﷺ منحرف شود، تراشیدن عذر و دلیل واهی و توجیه انحرافش با سوءاستفاده از متشابهات کتاب خداوند سبحان و سنت شریف کار دشواری نیست... با این پندار که این کار به صلاحش است؛ درحالی که او نمی داند که دلیل و حجت علیه اوست و به خداوند هیچ زبانی نمی رساند. حق تعالی می فرماید: هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي

۱. کافی با سند صحیح: ج ۸ ص ۵۴.

۲. صحیح بخاری: کتاب الاعتصام (۷۳۲۰)؛ صحیح مسلم: کتاب العلم (۲۶۶۹) و همانند آن از ابوسعید خدری.

قُلُوبُهُمْ رَيِّغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ^۱ (او همان کسی است که این کتاب را بر تو نازل کرد بعضی از آیه‌هایش محکمت‌اند، این آیه‌ها ام‌الکتاب هستند، و بعضی آیه‌ها، متشابهات‌اند. آنها که در دلشان میل به باطل است به سبب فتنه‌جویی و میل به تأویل از متشابهات پیروی می‌کنند، درحالی که تأویل آن را جز خداوند نمی‌داند، و آنان که قدم در دانش استوار کرده‌اند می‌گویند ما به آن ایمان آوردیم، همه از جانب پروردگار ماست، و جز خردمندان پند نمی‌گیرند).

(۲) حدیث فرقه ناجیه در کتاب‌های مذاهب یا فرقه‌های اسلامی

حدیث فرقه ناجیه از چند طریق روایت شده است. این حدیث را به همان صورتی که در کتاب‌ها آمده است، ذکر می‌کنیم و به دنبال آن مجموعه مباحثی را برای شناخت منظور از این حکمت بزرگ محمدی بیان خواهیم کرد. این حدیث را از کتاب‌های احادیثی که متعلق به بزرگ‌ترین فرقه‌هاست، خواهیم آورد؛ فرقه‌هایی که بیش‌تر فرقه‌های دیگر از آنها منشعب شده است.

حدیث فرقه ناجیه از کتاب‌های فرقه‌ها یا مذاهب اهل سنت

مذهب اهل سنت تعدادی مذهب یا فرقه را شامل می‌شود که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از: حنبلی، حنفی، شافعی و مالکی. فرقه‌هایی نیز وجود دارند که در زمان‌هایی نه‌چندان دور از این فرقه‌ها منشعب شده‌اند. فرقه سلفی یا وهابی از این جمله است که عمده پیروانش از مذهب حنبلی هستند. این فرقه‌ها اعتقاد دارند که نجات و رهایی در چنگ زدن به کتاب و سنت است؛ با وجود اینکه کتاب و سنت همان‌طور که از وضعیت امروزین آنها مشاهده می‌شود، این فرقه‌ها را در یک مسیر متحد جمع نکرده است... حدیث شریف فرقه ناجیه در کتاب‌های مسلمانان از چندین طریق وارد شده است^۱ که به ذکر برخی از آنها خواهیم پرداخت:

عوف بن مالک اشجعی از رسول خدا ﷺ روایت کرده است که فرمود: «یهود به هفتاد و یک فرقه تقسیم شدند که یکی از آنها در بهشت جای دارد و هفتاد تا در آتش؛ و نصارا به هفتاد

۱. حدیث افتراق و جدایی امت با اختلاف در لفظ از تعدادی از صحابه - از جمله از سیزده صحابی - گفته شده است؛ همان‌طور که سخاوی در اجوبة المرضیة: ج ۲ ص ۵۶۹ بر این مطلب تصریح نموده است؛ آنجا که می‌گوید: «از تعدادی از صحابه آمده است؛ از جمله از انس بن مالک، سعد بن ابی‌وقاص، عبدالله بن عمرو، عبدالله بن عمر، عبدالله بن مسعود، علی بن ابی‌طالب، عوف بن مالک، عمرو بن عوف المزنی، معاویه بن ابوسفیان، واثله بن الاسقع، ابی‌درداء، ابوامامة و ابوهریره.»

و دو فرقه تقسیم شدند که هفتاد و یک فرقه در آتش و یکی در بهشت است. سوگند به آن که جانم در دستان اوست، امت من به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شوند که یکی از آنها در بهشت و هفتاد و دو تای دیگر در آتش‌اند.» گفته شد: ای رسول خدا! آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: «آنان "جماعت" هستند.»^۱

از عبدالله بن عمرو روایت شده است: رسول خدا ﷺ فرمود: «به‌طور قطع هرآنچه بر بنی‌اسرائیل آمده است، قدم‌به‌قدم بر امت من به وقوع می‌پیوندد؛ حتی اگر برخی از آنان در ملأ‌عام با مادر خود آمیزش کرده باشند، در امت من نیز کسی چنین خواهد کرد. بنی‌اسرائیل به هفتاد و دو آیین پراکنده شدند و امت من به هفتاد و سه شریعت پراکنده می‌شوند که همه آنها در آتش‌اند، به‌جز یک شریعت.» عرض کردند: ای رسول خدا! آن یکی کدام است؟ فرمود: «آنچه من و یارانم بر آن هستیم.»^۲

۱. کتاب سنّت عمرو بن ابی‌عاصم: ص ۳۲ ح ۶۳؛ سنن ابن‌ماجه: ج ۲ ص ۱۳۲۲ ح ۳۹۹۲؛ مسند شامیون طبرانی: ج ۲ ص ۱۰۰ و ۱۰۱ شماره ۹۸۸؛ معجم کبیر طبرانی: ج ۱۸ ص ۷۰ البته با خلاصه کردن برخی الفاظ؛ درالمنثور سیوطی: ج ۲ ص ۶۲؛ کنز العمال متقی هندی: ج ۱۱ ص ۱۱۴ ح ۳۰۸۳۴؛ تهذیب الکمال مزی: ج ۱۴ ص ۱۸۰ و ۱۸۱؛ نهاییه فی الفتن و الملاحم ابن‌کثیر: ج ۱ ص ۲۹ و درباره آن گفته است: «در سندش اشکالی نیست.» مجموع الفتاوا ابن‌تیمیه: ج ۳ ص ۳۴۵ و درباره آن گفته است: «این حدیث در سنن و مسانید، صحیح مشهور است.» و پس از ذکر کردن آن می‌گوید: «... در روایت است که گفتند: ای رسول خدا! فرقه ناجیه کدام است؟ فرمود: «آنچه به مانند همانی است که من و یارانم امروز بر آن هستیم.» و در روایتی فرمود: «آنان جماعت‌اند؛ دست خدا با جماعت است.» اجوبه المرضیه سخاوی: ج ۲ ص ۵۷۱ و ۵۷۲ و درباره‌اش گفته است: «رجالش مورد اعتماد هستند.» سلسله الصحیحه البانی: ج ۳ ص ۴۸۰ شماره ۱۴۹۲ و درباره‌اش گفته است: «سندش حسن است. رجالش ثقات (مورد اعتماد) معروف هستند، غیر از عباد بن یوسف که همان کندی حمصی است. ابن‌حبان او را در شمار افراد مورد اعتماد (ثقات) ذکر کرده است و دیگران نیز او را توثیق و همگی از او روایت کرده‌اند. برای این حدیث شواهدی وجود دارد که برخی از آنها در شماره ۳۰۲ گذشت.» صحیح سنن ابن‌ماجه البانی: ج ۳ ص ۳۰۶ شماره ۳۲۴۱ و درباره آن گفته است: «صحیح است.» صحیح الجامع الصغیر و زیاده: ج ۱ ص ۲۴۵ شماره ۱۰۸۲ از عوف بن مالک و در آن عبارت «عرض شد: ای رسول خدا! آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: «آنان جماعت هستند» وجود ندارد و درباره‌اش گفته است: «صحیح است.»

۲. سنن ترمذی: ج ۴ ص ۱۳۵ باب ۱۸ ح ۲۷۷۹ و درباره آن گفته است: «این حدیث حسن غریب مفسر است.» جامع

از عبدالله بن عمرو روایت شده است: رسول خدا ﷺ فرمود: «به طور قطع هرآنچه بر بنی اسرائیل آمده است، قدم به قدم بر امت من به وقوع می پیوندد؛ حتی اگر برخی از آنان در ملاً عام مادر خود را به نکاح خویش درآورده باشد، در امت من نیز کسی چنین خواهد کرد. بنی اسرائیل به هفتاد و یک آیین پراکنده شدند و امت من به هفتاد و سه شریعت پراکنده می شوند که همه آنها در آتش اند، به جز یک شریعت.» عرض کردند: ای رسول خدا! آن یکی کدام است؟ فرمود: «آنچه من و یارانم بر آن هستیم.»^۱

از انس بن مالک روایت شده است: رسول خدا ﷺ فرمود: «امت من به هفتاد و سه فرقه تقسیم می شوند که همگی آنان در آتش اند، مگر یکی.» عرض شد: آن فرقه کدام است؟ فرمود: «آنچه من و یارانم امروز بر آن هستیم.»^۲

از انس بن مالک روایت شده است: رسول خدا ﷺ فرمود: «امت من به هفتاد و دو [گروه] تقسیم می شوند که همه آنها در آتش اند به جز یکی؛ و آن یکی، "جماعت" است.»^۳

الصغير سيوطي: ج ۲ ص ۴۴۴ و ۴۴۵ ح ۷۵۳۲ و درباه اش گفته است: «حسن است.» صحيح الجامع الصغير و زيادته ألباني: ج ۲ ص ۹۴۳ و ۹۴۴ شماره ۵۳۴۳ و درباره آن گفته است: «صحيح است.» و عبارت «حتى اگر برخی از آنان در ملاً عام با مادر خود آمیزش کرده باشد، در امت من نیز کسی چنین خواهد کرد» از آن حذف شده است؛ زیرا او گمان کرده این عبارت صحيح نیست. او به این مطلب بازگشته و اعتراف کرده که اشتباه کرده و این عبارت، صحيح است. به سلسلة الصحيح ألباني: ج ۳ ص ۳۳۵ ذیل شماره ۱۳۴۸ مراجعه کنید.

۱. دُر المنثور سيوطي: ج ۲ ص ۶۲؛ مستدرک الوسائل حاکم نیشابوري: ج ۱ ص ۱۲۸ و ۱۲۹؛ کنز العمال متقی هندی: ج ۱ ص ۲۱۱ ح ۱۰۶۰؛ سبل الهدی و الرشاد صالحی شامي: ج ۱ ص ۱۵۹ و ۱۶۰.

۲. مجمع الزوائد هيثمی: ج ۱ ص ۱۸۹؛ معجم الاوسط طبرانی: ج ۸ ص ۲۲.

۳. کتاب سنت ابن ابی عاصم: ص ۳۲ شماره ۶۴؛ ظلال الجنة فی تخریج السنة ألباني: ص ۳۲ و ۳۳ شماره ۶۴ و درباره آن گفته است: «حدیث صحيحی است و رجالش ثقة هستند، البته با ضعیف بودن هشام بن عمار؛ ولی همان طور که می آید، او گاهی پیروی شده است. این حدیث را ابن ماجه (۳۹۹۳) با سند مصنف آورده و البوصیری آن را صحيح شمرده است! این حدیث بی شک صحيح است؛ زیرا از شش طریق دیگر به انس می رسد و شاهدانی از گروهی از صحابه دارد، و همان طور که می آید، مصنف (خداوند رحمتش کند) بیشتر آنها را آورده و پیش از آن حدیث عوف بن مالک گذشت و آن را در «صحيح» (۲۰۳) از حدیث ابوهریره و (۲۰۴) از حدیث معاویه آورده ام، و مصنف آن

از ابوامامه روایت شده است، گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم می‌فرمود: «بنی اسرائیل به هفتاد و یک فرقه تقسیم شدند، نصارا به هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند و امت من یک فرقه بیشتر از آنها خواهد شد که همه آنان در آتش اند، به جز "سواد اعظم"»^۲

از معاویه، از رسول خدا ﷺ که شنیده است که می‌فرماید: «پیش از شما اهل کتاب در پی هوای نفس به هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند. آگاه باشید! این امت در پی خواست‌های نفسانی به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شوند که همه آنان در آتش اند به جز یکی؛ و آن یکی، جماعت است...»^۳

دو را ذکر خواهد نمود. برخی از هلاک‌شدگان و متعصبان حنفی در گرایش به ضعیف شمردن این حدیث گمراه شدند. با وجود طُرُق بسیارش- به این جهت که با هوای نفسشان مخالفت دارد و این مطلب را در منبعی که اندکی پیش ذکر شد، پاسخ دادم. هرکه مایل است می‌تواند به آن مراجعه کند.» صحیح الجامع الصغیر و زیادته آلبانی: ج ۱ ص ۴۰۹ شماره ۲۰۴۲ و انس و با مطلبی افزون‌شده در ابتدای آن، و درباره آن گفته است: «صحیح است.» همچنین به سلسله الصحیحة آلبانی: ج ۱ ص ۴۰۲ شماره ۲۰۳ مراجعه کنید.

۱. سواد اعظم: از نظر ظاهری به معنی اکثریت مردم یا اکثریت قاطع جامعه است، و از نظر اصطلاحی به‌طور خاص به امام عارف به دین اطلاق می‌شود. (مترجم)

۲. معجم الاوسط طبرانی: ج ۷ ص ۱۷۵ تا ۱۷۸؛ معجم الکبیر طبرانی: ج ۸ ص ۲۶۸ همانند آن؛ کتاب سنّت بن ابی‌عاصم: ص ۳۴ ح ۶۸ با اختلافی در متن؛ مجمع الزوائد هیثمی: ج ۷ ص ۲۵۸ و ۲۵۹ و درباره آن گفته است: «طبرانی آن را در «الاوسط و الکبیر» به‌شکلی روایت کرده و ابوغالب در آن است که ابن‌معین و دیگران او را توثیق کرده‌اند. بقیه رجال اوسط ثقه (مورد اعتماد) هستند و یکی از سندهای کبیر نیز به همین صورت است.» اجوبة المرضیة سخاوی: ج ۲ ص ۵۷۴ و درباره آن گفته است: «و روایانش مورد اعتماد هستند.» اجوبة المرضیة سخاوی: ج ۲ ص ۵۷۴ و درباره آن گفته است: «و روایانش مورد اعتماد هستند.»

۳. کتاب سنّت عمرو بن ابی‌عاصم: ص ۷ ح ۲؛ مسند احمد: ج ۴ ص ۱۰۲؛ مستدرک حاکم نیشابوری: ج ۱ ص ۱۲۸ و می‌گوید: «این سندهایی است که با آنها برای صحیح شمردن این حدیث، دلیل اقامه می‌شود.» سنن ابی‌داوود: ج ۲ ص ۳۹۰ ح ۴۵۹۷؛ معجم الکبیر طبرانی: ج ۱۹ ص ۳۷۶ و ۳۷۷؛ مسند الشامیین طبرانی: ج ۲ ص ۱۰۸ ح ۱۰۰۵؛ کنز العمال متقی هندی: ج ۱۱ ص ۱۱۴ ح ۳۰۸۳۵؛ نهایة فی الفتن و الملاحم ابن‌کثیر: ج ۱ ص ۲۹ و درباره آن گفته است: «سندش حسن است.» صحیح المسند من دلائل النبوة و ادعی: ج ۷ ص ۵۷۷ و ۵۷۸ و درباره آن گفته است: «حدیث به‌خاطر غیرخودش، صحیح است.» صحیح سنن ابی‌داوود آلبانی: ج ۳ ص ۱۱۵ و ۱۱۶ شماره ۴۵۹۷ و درباره

منظور از سخن حضرت ﷺ از «جماعت و سواد اعظم»

آنچه در مفهوم «سواد الاعظم» آمده چنین است که ویژگی و صفت امام عارف به دین است که مردم از او پیروی می‌کنند و در نتیجه نجات و رهایی در پیروی از اوست. این مفهوم را ابن قیم نقل کرده است؛ آنجا که می‌گوید: «راست گفته است! و به خدا سوگند، اگر در بُرهه‌ای کسی باشد که سنت را بشناسد و به آن دعوت کند، او همان حجت است، همان إجماع است و او همان سواد اعظم است و این همان راه مؤمنان است که اگر کسی از آن جدا شود و غیر آن را پیروی کند، خداوند کسی را که او خودش به سرپرستی گرفته است سرپرستش می‌کند و او را به جهنم می‌برد و چه بد فرجامی است.» به پایان رسید.^۱

ولی جهالت و ناآگاهی مردم از مفهوم امام و حجت بر مردم، آنان را در وضعیتی قرار داده است که روش روشن و مشخصی در شناخت این امام ندارند؛ به همین دلیل برخی از منابع اسلامی ذکر کرده‌اند که «سواد اعظم» مردی است که نامش محمد بن اسلم است.^۲ علت

آن گفته است: «حسن است.» صحیح الترغیب و الترهیب آلبانی: ج ۱ ص ۱۲۹ شماره ۵۱ و درباره آن گفته است: «حسن صحیح است.» صحیح الجامع الصغیر و زیاده آلبانی: ج ۱ ص ۵۱۵ شماره ۲۷۴۱ و درباره آن گفته است: «صحیح است.» ظلال الجنة فی تخریج السنة آلبانی: ص ۷ و ۸ شماره ۲ و درباره آن گفته است: «حدیثی است که به واسطه قبلی خودش صحیح است. رجال آن مورد اعتماد هستند، جز اینکه ابن مصفی که نامش محمد الحمصی القرشی صدوق است، خیالاتی داشت و فریب می‌داد؛ ولی بر این حدیث تصریح کرده است، و بقیه که همان ابن ولید است همانند اوست؛ ولی نزد ابی داوود در «سننش» شماره (۴۵۹۷) به این حدیث تصریح کرده است: عمرو بن عثمان به ما حدیث نمود، بقیه به ما حدیث نمود که گفت: صفوان به من حدیث نمود و ابومغیره از او پیروی کرده است. می‌گوید: صفوان برایش حدیث کرده است. ابوداود و احمد (۱۰۲/۴) آن را آورده‌اند. پس سندش صحیح است.» آلبانی نیز در سلسله الصحیحة: ج ۱ ق ۱ ص ۴۰۴ تا ۴۱۴ شماره ۲۰۴ آن را صحیح شمرده و مطلب را در آوردن و صحیح شمردن آن طولانی کرده و انتهای حدیث را «همگی آنان در آتش‌اند، مگر یکی؛ آن یکی، جماعت است» صحیح شمرده است؛ این را برای کسی که سعی در تضعیف آن دارد، آورده است.

۱. موسوعة کتب ابن قیم: ج ۶۳ ص ۵.

۲. در سیر اعلام النبلاء: ج ۱۲ ص ۱۹۷ آمده است. از محمد بن قاسم طوسی، خادم محمد بن اسلم نقل شده است، گفت: از اسحاق بن راهویه شنیدم در حدیثی می‌گفت: «خداوند امت محمد ﷺ را بر گمراهی جمع نمی‌کند. وقتی اختلاف را دیدید بر شما باد به سواد اعظم. مردی گفت: ای ابویعقوب! سواد اعظم کیست؟ گفت: محمد بن اسلم و

اینکه او «سواد اعظم» است فصاحت در قرآن، نحو، زُهد، بصیرت در دین، و پیروی اش از آثار رسول خدا ﷺ است. به همین دلیل از کسی که چنین اعتقادی دارد می‌پرسیم و به او می‌گوییم: مگر محمد بن اسلم نمرده است؟! مسلمانان پس از او چه باید بکنند؟

مشکل مردم این است که حق را می‌بینند ولی آن را تشخیص نمی‌دهند. این همان نایبانی و خود جهل و ناآگاهی است... اگر آنان از خودشان بپرسند، اگر رسول خدا ﷺ نجات و رهایی را در پیروی از مردی مشخص قرار داده باشد، این یعنی اینکه در این پیروی، روش و منهجی وجود دارد که تا روز قیامت از بین نمی‌رود. حال اگر این مرد بمیرد، این روش در کسی که بعد از او می‌آید، استمرار خواهد یافت. محمد بن اسلم چه روشی داشته است که تا روزگار امروز ما نیز باقی مانده باشد؟ آیا پیروی از اثر یا زهد یا بصیرت در دین یا فصاحت در قرآن و نحو، روش محسوب می‌شود؟ به خصوص اینکه بسیاری مدعی علم در نحو و زهد هستند؛ اما آگاهی آنان در قرآن از تفسیر به رأی‌شان تجاوز نمی‌کند!

همچنین در مفهوم «سواد اعظم» آمده است که آنان «جماعت و اکثریت» هستند. این نیز مفهومی مبهم است. برای اینکه منظور از جماعت را بشناسیم آنچه را از ابن مسعود آمده است روایت می‌کنیم. او می‌گوید: «جماعت، کتاب و سنت است؛ حتی اگر فقط تو تنها باشی.» در روایتی از عبدالله آمده است که می‌گوید: «جماعت، اهل حق هستند؛ حتی اگر فقط تو تنها باشی.»^۱

یارانش و کسانی که او را پیروی می‌کنند. سپس اسحاق گفت: از پنجاه سال پیش، نشنیدم که عالمی بیشتر از محمد بن اسلم به آنچه پیامبر ﷺ به جا گذاشته تمسک بسته باشد. محمد بن قاسم گفت: از ابویعقوب مروزی در بغداد شنیدم و به او گفتم: تو با محمد بن اسلم و احمد بن حنبل همراهی داشتی. کدامیک از آنان در دین، سزاوارتر، بزرگ‌تر و بابصیرت‌تر بودند؟ گفت: ای ابوعبدالله! چرا چنین می‌گویی؟ اگر محمد را در چهار مورد یاد کنی، هیچ‌کس را با او قرین و همراه نمی‌کنی: بصیرت در دین، پیروی از آثار، زهد در دنیا، و فصاحت در قرآن و نحو.»

۱. مفصل فی تخریج حدیث افتراق الامة، ص ۱۴ - کتاب الکترونیکی - به نقل از فقیه و متفقه خطیب بغدادی.

ابراہیم نخعی می‌گوید: «جماعت همان حق است؛ حتی اگر فقط تو تنها باشی.»^۱

در روایتی است که مردی خدمت علی امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمد و عرض کرد: از سنت، بدعت، جماعت، و جدایی و افتراق مرا با خبر کن. امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «سنت، آنچه رسول خدا سنت کرده است. بدعت، آنچه پس از او ایجاد شده باشد. جماعت، اهل حق هستند، هرچند اندک باشند. و جدایی و افتراق، اهل باطل هستند، هرچند بسیار باشند...»^۲

از عمرو بن میمون روایت شده است که گفت: «معاذ بن جبل در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نزد ما آمد. محبت او در دلم افتاد. با او همراه شدم تا هنگامی که او را در خاکِ شام دفن کردم. سپس با فقیه‌ترین مردم پس از او، عبدالله بن مسعود همراه شدم. روزی در حضور او سخن از تأخیر نماز از وقتش به میان آمد. او گفت: نماز را در خانه‌هایتان بخوانید و نمازتان را با آنان [به صورت جماعت] نافله قرار دهید. عمرو بن میمون می‌گوید: به عبدالله بن مسعود گفته شد: ما با جماعت چه کنیم؟ او به من گفت: ای عمرو بن میمون! در حقیقت "اکثریت جماعت" همان‌هایی هستند که از جماعت جدا می‌شوند. "جماعت" تنها عده‌ای هستند که با اطاعت خداوند موافقت داشته باشند؛ حتی اگر فقط تو به تنهایی باشی.»^۳

طبری می‌گوید: «جماعت، جماعت مسلمانان هستند اگر بر امیر جمع شوند. آن حضرت (صلی الله علیه و آله) به ملتزم بودن به او فرمان داد، و از جدایی از امت و پیشی گرفتن از آنچه بر آن جمع شده‌اند، نهی فرموده است؛ زیرا افتراق و جدایی آنان، جز یکی از این دو حالت نیست: یا انکار نسبت به آنان در اطاعت از امیرشان و طعنه زدن به او در رفتار مورد رضایت او بی هیچ دلیلی است، و حتی تأویل در بدعت‌گذاری در دین نیز هست مانند حروریه که به امت دستور جنگ با آنان داده شده است و پیامبر (صلی الله علیه و آله) آنها را بیرون از دین (مارق) نامید. یا برای طلب حکومتی که از بیعت با امیر جماعت حاصل می‌شود، که این، پس از لازم شدن عهد و پیمان،

۱. مفصل فی تخریج حدیث افتراق الامه، ص ۱۴ - کتاب الکترونیکی - به نقل از فقیه و متفقه خطیب بغدادی.

۲. معانی الاخبار، ص ۱۵۴ و ۱۵۵.

۳. مفصل فی تخریج حدیث افتراق الامه، ص ۱۳ - کتاب الکترونیکی - به نقل از فقیه و متفقه خطیب بغدادی.

عهد شکنی و نقض عهد و پیمان محسوب می شود.^۱

همان طور که برای ما روشن شد، جماعت کسانی هستند که بر امیر و خلیفه حق جمع می شوند؛ ولی شبهه ای که مسلمانان در آن افتاده اند این است که چنین خلیفه ای با این توصیف که تا هنگامی که فرقه ای از این امیر یا خلیفه پیروی کند به فرقه ناجیه توصیف شده است، چگونه انتخاب می شود؟

حقیقت و تمام حقیقت این است که مفهوم «کثرت و بسیار» را بر قرآن عرضه و آن را محکم کنیم تا برای ما به شکلی واضح روشن شود که جماعت، بسیار بودن و زیادی نیست؛ چرا که وضعیت کثرت و بسیار بودن، با مذمت توصیف شده و اندک بودن مورد ستایش قرار گرفته است؛ و این معجزه یگانه قرآن است. اگر از ابتدا تا انتهای قرآن را جست و جو کنیم، حتی یک آیه در کتاب خداوند نمی یابیم که کثرت و بسیاری را مدح، و اندک بودن را مذمت کرده باشد؛ بلکه برعکس، همیشه آن را ستایش کرده و امید است که این معجزه الهی برای کسی که به کثرت و بسیار بودن به عنوان روشی برای شناخت حق اعتماد می کند، کافی باشد...

حق تعالی در مذمت کثرت می فرماید: ﴿أَوْ كَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۲ (مگر نه اینکه هر بار که پیمانی بستند گروهی از آنها پیمان شکنی کردند؟ بلکه بیشترشان ایمان نمی آورند).

﴿وَمَا يَتَّبِعْ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ﴾^۳ (بیشترشان جز از ظن و گمان پیروی نمی کنند، در حالی که ظن و گمان به هیچ صورت از حق

۱. مفصل فی تخریج حدیث افتراق الامة، ص ۱۳- کتاب الکترونیکی- حروریه: گروهی از خوارج هستند که به حرورا نسبت داده می شوند. حرورا نام روستایی است که به شکل ممدوده و مقصوره خوانده می شود، و اولین محل جمع شدن آنان و قدت گرفتن این گروه در آنجا بود.

۲. بقره: ۱۰۰.

۳. یونس: ۳۶.

بی نیاز نمی کند؛ هر آینه خدا به آنچه می کنند آگاه است).

﴿...وَتَأْتِي قُلُوبُهُمْ وَ أَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ﴾^۱ (و حال آنکه دل هایشان نافرمانی می کند و بیشترشان فاسق اند).

﴿يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَ أَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ﴾^۲ (نعمت های خدا را می شناسند، سپس باز هم منکر آن می شوند؛ زیرا بیشترشان کافرند).

﴿...قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۳ (گفتند جز این نیست که تو دروغ گویی! نه، بلکه بیشترشان نادان اند).

﴿أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرُهُمُ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ﴾^۴ (یا می گویند دیوانه است؟! نه، بلکه او حق را برای آنها آورد، ولی بیشترشان حق را خوش نمی دارند).

خداوند سبحان در مدح و ستایش «اندک» می فرماید: ﴿...اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ﴾^۵ (ای خاندان داوود، شکر و سپاس به جای آورید، و اندکی از بندگان من سپاسگزارند).

﴿...وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَا تَبْغَتْهُ الشَّيْطَانُ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۶ (و اگر فضل و رحمت خدا نبود، قطعاً جز اندکی، همگان از شیطان پیروی می کردند).

﴿...وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۷ (.... و جز اندکی خدا را یاد نمی کنند).

۱. توبه: ۸.

۲. نحل: ۸۳.

۳. نحل: ۱۰۱.

۴. مؤمنون: ۷۰.

۵. سبأ: ۱۳.

۶. نساء: ۸۳.

۷. نساء: ۱۴۲.

﴿ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ * وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ﴾^۱ (گروهی از پیشینیان * و اندکی از پسینیان).

اگر مردم می‌اندیشیدند و به اطراف خود می‌نگریستند، به‌وضوح برایشان آشکار می‌شد که باورشان در درک مفهوم جماعت و سواد اعظم (اکثریت) اشتباه بوده است. آنچه اکنون از وضعیت بد امت اسلامی و تفرقه آن می‌بینیم نتیجه پیروی نادرست از چیزی است که گمان می‌کردند جماعت یا سواد اعظم است. این اعتقاد اشتباه در رأی و نظری که در کتاب‌های پیشینیان به ما رسیده است، واضح و روشن است؛ آنجا که از ابی‌غالب آمده که ابا امامه به او خبر داده است: «بنی اسرائیل به هفتاد و یک فرقه تقسیم شدند و این امت، یک فرقه بیش از آنان خواهند بود. همگی آنان در آتش اند، مگر سواد اعظم، که همان جماعت است. گفتیم: تو آنچه را درباره سواد اعظم (اکثریت مردم) است می‌دانی، که این در خلافت عبدالملک بن مروان بود. گفت: به خدا سوگند! من کارهای آنان را خوش نمی‌دارم؛ ولی آنچه آنها به دوش کشیدند بر آنان است و آنچه شما به دوش کشیدید بر عهده خودتان. گوش سپردن و اطاعت کردن، بهتر از گناه و سرپیچی است.»^۲

کار مسلمانان عجیب است؛ اینکه از گروهی از مردم دنباله‌روی می‌کنند و اعتقاد دارند که همان فرقه ناجیه است؛ درحالی‌که بد بودن کارهای این گروه یکی از پس از دیگری برایشان روشن می‌شود؛ ولی ناکامی‌شان را با این سخن توجیه می‌کنند که بدی کارهای این گروه بر عهده خودشان است (یعنی فقط کسی که آن کار را انجام داده) و در اطاعت از این گروه با وجود بدی اعمالشان- نجات و رهایی است؛ و این کار از مخالفت با آنان بهتر است؛ چرا که مخالفت با آنان گناه و سرپیچی است! این مفهومی است که تا امروز نیز تکرار می‌شود؛ تا آنجا که می‌بینیم کسانی که در «کثرت و بسیار بودن» سخن‌سرایی می‌کنند، خود با تسلط ستمکاران در گناه و تبه‌کاری می‌افتند و در برابر سوء اعمال آنان سکوت پیشه می‌کنند؛ و

۱. واقعه: ۱۳ و ۱۴.

۲. این اعتقادی اشتباه از سوی ابی‌غالب است؛ در روایتی از کتاب مفصل فی تخریج حدیث افتراق الامه، ص ۱۰ - کتاب الکترونیکی- به نقل از کتاب سنت مروزی.

حتی سر سفره آنان حاضر می‌شوند و کارهایشان را مدح و ستایش می‌کنند و خود را بر منهج آل محمد ﷺ به حساب می‌آورند و اینکه فرقه ناجیه هستند؛ با این مدعا که به اسم جماعت نامیده می‌شوند.

دلیل عدم توانایی آنان در ترک این روشی که براساس آن حرکت می‌کنند به‌رغم اینکه می‌دانند در این روش خلل‌هایی وجود دارد ناشی از جهل و ناآگاهی آنان به قرآن و سنت شریف و کاهلی و سستی آنان است؛ چرا که به آنچه پدران‌شان آورده‌اند راضی شدند، به لغزش درافتادند و از فقهایی پیروی کردند که قرآن را برایشان تحریف شده و نامتجانس، و با ادراکی ناقص تفسیر می‌کنند. این جهل و نادانی بیش از یک انتخاب برایشان باقی نگذاشته است که اگر آن را رها کنند، خود را در فضایی خالی و تهی می‌یابند. به همین دلیل همواره شبیه سخن ابی‌امامه را گفته و می‌گویند: «گوش سپردن و اطاعت کردن، از گناه و سرپیچی بهتر است.» و منظورش این است که گوش دادن و اطاعت از امام یا حاکم فاجر، از معصیت و سرپیچی از خداوند و اطاعت نکردن از ولی امری که خداوند سبحان به اطاعت از او فرمان داده، برتر و بهتر است؛ و حتی یک لحظه هم اندیشه نکرده‌اند که این از حکمت خداوند عزیز و حکیم نیست که آنان را به اطاعت از حاکمی فرمان دهد که امکان بروز اشتباه از ناحیه او وجود داشته، یا فاجر باشد و در نتیجه آنها را به جهنم روانه کند.

اما سنت شریف به معنای احادیث به‌عنوان یک روش، جمع‌آوری و مدون نشدن، مگر پس از سپری شدن سالیانی طولانی از وفات رسول خدا ﷺ. در حال حاضر اگر کسی مدعی باشد که این روش، همان منهجی است که رسول خدا ﷺ در حدیث فرقه ناجیه ذکر کرده است، براساس خواست‌های نفسانی برخی او را تکذیب و برخی تصدیقش می‌کنند و بلکه مباحثی را در تحقیق راست و درست بودن آن از طریق سند، متن و سایر موارد وضع نموده‌اند. این اعتراضی است بر اینکه در سنت به معنی احادیث روایت‌شده اختلاف وجود دارد و همان روش و منهجی نیست که منظور و مقصود رسول خدا ﷺ بوده است؛ به‌علاوه بسیاری از فرقه‌هایی که مدعی هستند خود فرقه ناجیه‌اند سنت شریف را انکار نمی‌کنند؛ درحالی‌که

نجات و رهایی تنها برای یک فرقه و گروه وجود دارد.

منظور سخن رسول خدا ﷺ از: «آنچه صحابه بر آن هستند»

در این مفهوم گفته‌اند: پیروی از صحابه واجب است؛ ولی کدام صحابه؟ و این صحابه چه کسانی هستند؟ و آیا همه کسانی که هم‌عصر رسول خدا ﷺ بوده‌اند، صحابی جلیل و عالی قدر محسوب می‌شوند؟ روش پایدار و مستمر در این صحابه چیست؟ درحالی که آنها از این دنیا رفته‌اند! تا در این روش، نجات و رهایی برای کسانی که هم‌زمان با آنها بوده‌اند و پس از آنها می‌آیند تا روز دین (قیامت) بوده باشد؟ چرا رسول خدا ﷺ آنها را نام نبرده است؟ درحالی که همان‌طور که برخی می‌گویند نجات و رهایی از آتش به آنان ربط پیدا می‌کند!

برخی با این آیات کریم استدلال می‌کنند: ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾^۱ (و پیشگامان از مهاجرین و انصار و آنان که به نیکی از پی‌شان رفتند، خدا از آنها راضی است و آنان نیز از خدا راضی‌اند؛ برایشان بهشت‌هایی آماده کرده که در زیرشان نهرها جاری است و همیشه در آن جاودانه‌اند؛ این است همان کامیابی بزرگ).

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾^۲ (به‌راستی خداوند از مؤمنان آن هنگام که زیر درخت با تو بیعت کردند، خشنود گشت و آنچه را در دل‌هایشان بود دانست. پس بر آنها آرامش فرو فرستاد و به فتحن نزدیک پاداششان داد).

چه تعداد از کسانی که امروزه صحابه نامیده می‌شوند به روش و منهجی که خداوند از آنان خشنود می‌شود و بر عهدشان با خدا و با رسولش ﷺ باقی ماندند؟ آیات بسیار دیگری در

۱. توبه: ۱۰۰.

۲. فتح: ۱۸.

قرآن وجود دارد که درباره بیدار شدن از غفلت کسانی است که به خدا و رسولش ﷺ ایمان آوردند و با او بیعت کردند پس از اینکه در آزمون و غربالگری خداوند برای مؤمنان شکست خورده بودند. این مطلب با یک ورق زدن ساده کتاب‌های مسلمانان برایمان روشن می‌شود؛ خواهیم دید این کتاب‌ها آکنده از مواضعی است که نمی‌تواند به افرادی اطلاق گردد که به صحابی توصیف می‌شوند!

حق تعالی می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحَفًا فَلَا تُولُوهُمْ الْأَدْبَارَ * وَ مَنْ يُؤَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّرًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ بُئْسَ الْمَصِيرُ﴾^۱ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون با کافران روبارو شدید که حمله‌ور هستند، به هزیمت پشت مکنید، * و هرکس که آن هنگام به آنها پشت کند -جز آن‌کس که برای مهیا شدن برای نبردی دیگر یا برای یاری دادن گروهی دیگر چنین کرده است- قطعاً خشمی از خداوند را به جان خریده و جایگاهش جهنم است، و چه بد فرجامی است). ﴿وَ الَّذِينَ يَتَّقُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَ يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ﴾^۲ (و آنان که پیمان خدا را پس از استوار کردنش می‌شکنند و آنچه را که خدا به پیوستن به آن فرمان داده، می‌گسلند و در زمین فساد می‌کنند، آنها همان کسانی هستند که لعنت بر آنهاست و بدی‌های آن جهان نصیبشان).

آیا فرار کردن برخی از صحابه از میدان‌های نبرد درحالی که رسول خدا ﷺ با آنان بود، آنها را بر عهد باقی گذاشت؟ آیا در رضایت و خشنودی خداوند سبحان باقی ماندند؟ پاسخ را بر عهده خردمندان می‌گذارم.

برخی می‌گویند: در صحابه کسی هست که مال خود را بخشید، به‌خاطر اسلام کار کرد و راه را برای دیگران روشن کرد تا وارد اسلام شوند... بله، آیا بر اخلاص خود باقی ماند یا در

۱. انفال: ۱۵ و ۱۶.

۲. رعد: ۲۵.

برابر کاری که انجام داده بود درخواست برتر شمرده شدن نمود؟ پس ریسمان خداوند سبحان از او بُریده شد و مصداق آیات خداوند شد؛ آنجا که آنان را به کسی توصیف کرده است که آتشی روشن می‌کند تا راه را برای دیگران روشن کند، ولی خود راه را گم می‌کند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ﴾^۱ (مثل آنان، مثل آن کسی است که آتشی برافروخت، چون پیرامونش را روشن ساخت، خداوند روشنایی‌شان را بازگرفت و درحالی که نمی‌بینند، در تاریکی رهایشان نمود).

منطق پیروی کورکورانه از کسانی که صحابی نامیده می‌شوند با احادیثی که قائل به ارتداد برخی از صحابه پس از وفات رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هستند، چطور تناسب و سازگاری دارد؟ از ابن عباس نقل شده است: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خطبه‌ای خواند و فرمود: «ای مردم! شما نزد خداوند، پا برهنه، عریان و ختنه‌نشده محشور می‌شوید.» سپس فرمود: ﴿يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجْلِ لِلْكِتَابِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدًا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ﴾^۲ (روزی که آسمان را چون طومار نوشته‌ها در هم پیچیم و چنان که نخستین بار بیافریدیم، بازش گردانیم. این وعده‌ای است که برآوردنش بر عهده ماست و ما چنان خواهیم کرد). سپس فرمود: «آگاه باشید نخستین خلایقی که روز قیامت [لباس] پوشانده می‌شود ابراهیم است. آگاه باشید مردانی از امت مرا می‌آورند و آنان را به‌سوی چپ می‌برند. پس من می‌گویم: پروردگارا! اصحابم. گفته می‌شود: تو نمی‌دانی پس از تو چه کرده‌اند. پس همان‌طور که عبد صالح گفت، می‌گویم: ﴿مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾^۳ (من به آنان جز آنچه تو فرمانم داده بودی نگفتم. گفتم که الله پروردگار مرا و پروردگار خود را بپرستید

۱. بقره: ۱۷.

۲. انبیاء: ۱۰۴.

۳. مائده: ۱۱۷.

و من تا در میانشان بودم نگهبان عقیده‌شان بودم و چون مرا میراندی تو خود نگهبان عقیده‌شان گشتی و تو خود بر هرچیزی آگاهی). پس گفته می‌شود: از زمانی که تو ترکشان گفتی، آنها پیوسته به اعقاب خویش بازمی‌گشتند.»^۱

و این سخن ایشان علیهم‌السلام: «من پیش از شما بر حوض وارد می‌شوم. کسی از شما نزد من نیاید، درحالی‌که از من رانده شود همانند شتر بیگانه‌ای که از آبشخور رانده می‌شود. من بگویم: این از چه روست؟ گفته می‌شود: تو نمی‌دانی پس از تو چه بدعت‌ها پدید آوردند. من هم بگویم: دور باد!»^۲

و این سخن آن حضرت علیه‌السلام: «من پیش از شما بر حوض وارد می‌شوم و با گروه‌هایی درگیر می‌شوم و بر آنان غلبه می‌کنم. می‌گویم: ای پروردگار من! یارانم، یارانم. گفته می‌شود: تو نمی‌دانی پس از تو چه بدعت‌ها پدید آوردند.»^۳

پس مردم این صحابه را چگونه تمییز می‌دهند و ابزار تشخیصی که تا امروز ادامه دارد، چیست؟

بنابراین منظور از حدیث رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تمسک جستن به صحابه‌ای که از این دنیا رفته‌اند، نیست؛ بلکه منظور فقط روشی است که صحابه بر آن بوده‌اند؛ در آن زمانی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حضور داشت و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز در میانشان بود.

منظور از این سخن ایشان علیهم‌السلام: «آنچه امروز من و یارانم بر آن هستیم»

برای استدلال بر حکمت موجود در حدیث رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم باید علت اختلافی که پس از پیوستن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به جوار رفیق اعلی به وجود آمد، مشخص شود.

۱. صحیح بخاری: ج ۵ ص ۱۹۱ و ۱۹۲؛ صحیح مسلم: ج ۸ ص ۱۵۷.

۲. صحیح مسلم: ج ۷ ص ۶۷.

۳. صحیح مسلم: ج ۷ ص ۶۸.

هیچ دو نفری در این اختلاف ندارند که علت اختلاف و جدایی عاملی بود که در آن روزگار در سرپرستی و ولایت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) مطرح بود و پس از ایشان مردم در آن به نزاع برخاستند.

حکمرانی بر عهده آن حضرت (صلی الله علیه و آله) بود. علاوه بر پیامبر و فرستاده بودن آن حضرت، ایشان (صلی الله علیه و آله) خلیفه و جانشین خداوند در زمینش و حاکم و قاضی بود که مردم در این موضوع هیچ اختلافی ندارند.

قرآن بیان می‌فرماید که در اینجا هم نبوت وجود دارد و هم حکومت.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَ النَّبُوَّةَ فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُوا بِكَافِرِينَ﴾^۱ (اینان کسانی هستند که به آنها کتاب، فرمان (داوری) و نبوت داده‌ایم. اگر این قوم به آن کافر شوند، قوم دیگری را بر آن گمارده‌ایم که انکارش نمی‌کند).

اینها در خلیفه و جانشین خدا در زمینش جمع شده بودند، همان‌طور که در محمد (صلی الله علیه و آله) و داوود (علیه السلام) جمع شده بود؛ یا فقط حکومت، همان‌طور که در زمان طالوت (علیه السلام) چنین شد؛ زیرا در میان بنی اسرائیل، پیامبری وجود داشت درحالی که حکمرانی از آن طالوت (علیه السلام) بود.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا...﴾^۲ (پیامبرشان به آنها گفت: خداوند طالوت را به‌عنوان پادشاه شما برگماشت...).

فرستاده خدا محمد (صلی الله علیه و آله) که آمد تا حکمت را به ما بیاموزد. این نکته که حکومت و سلطنت علت اختلاف و درگیری از زمان آدم (علیه السلام) بوده است از دیدش پنهان نبود؛ و در این زمانه ما نیز حکومت، علت اصلی پاره‌پاره شدن امت اسلامی است. پس چگونه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) این مهم

(حکومت) را بدون توضیحی رها می‌کند تا علتی برای نزاع و درگیری پس از او باشد؟!

آیا این عاقلانه است کتاب خدا مسائلی مانند احکام وراثت را بیان کند تا برادر با برادرش، خواهرش و مادرش اختلاف پیدا نکند، ولی امت را به‌طور کلی رها می‌کند تا در حکومت پس از رسول خدا ﷺ اختلاف کنند؟

کسی که در قرآن و سنت شریف تأمل کند به‌صورتی روشن و واضح تأکید مستمر بر اطاعت از ولی امر - آن هم اطاعتی مطلق - را لمس می‌کند؛ تا آنجا که اطاعت از او قرین و هم‌تراز با اطاعت از خداوند سبحان و اطاعت از رسول خدا ﷺ شده است.

رسول خدا ﷺ - که از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید - در سخن خود خبری نمی‌دهد که مردم از آن بهره‌ای نبرند؛ بنابراین حکمت اقتضا می‌کند در کلماتی که آن حضرت بیان می‌کند، بهره و سودی موجود باشد؛ به‌ویژه وقتی از کسی صادر شده باشد که آمده است تا کتاب و حکمت را به ما بیاموزد. آن حضرت ﷺ نام این فرقه ناجیه را بیان نکرده است (همان فرقه‌ای که افراد پس از آنها، ممکن است به آن نامیده شوند) بلکه تنها از روشی سخن می‌گوید که فرقه ناجیه در پیش می‌گیرد و این روش و منهجی است که مردم تا روز دین باید به آن چنگ بزنند. قرآینی واضح و آشکار برای کسی که خواهان حق و نجات است وجود دارد؛ آنجا که می‌فرماید: «**آنچه امروز من و یارانم بر آن هستیم.**» بنابراین نجات و رهایی در آن چیزی است که ایشان ﷺ بر آن بوده... در آن روزگار در دنیای واقع بر این زمین چه چیزی وجود داشت تا رسول خدا ﷺ آن را برای خردمندان مثال بزند؟

در آن روزگار فرستاده خدا حضرت محمد ﷺ خلیفه و جانشینی از سوی خداوند بود (که) خداوند او را برگزید) و گراگردش یارانش بودند که از او به‌عنوان حاکم و جانشین تعیین شده از سوی خداوند سبحان، اطاعت و پیروی می‌کردند. این همان منهج و روشی است که خداوند سبحان با آن آغاز نمود؛ آنجا که آدم (عليه السلام) را برگزید تا خلیفه و جانشینش در زمینش و آسمانش باشد و آفریدگان را به اطاعت از وی فرمان داد؛ یعنی منهج و روشی که راه نجات و رهایی در

آن است؛ یعنی اطاعت از ولی امر و خلیفه و حاکمی که خداوند سبحان و متعال او را برمی‌گزیند و منصوب می‌نماید؛ و این روش در امام و مردی جلوه‌گر می‌شود که هدایت‌گر است.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾^۱ (و کافران می‌گویند چرا از جانب پروردگارش آیتی بر او نازل نمی‌شود؟ جز این نیست که تو بیم‌دهنده‌ای هستی و هر قومی را رهبری است).

حدیث فرقه ناجیه از کتاب‌های شیعه و فرقه‌های منشعب از آن

اساس مذهب شیعه تمسک جستن به خلفا و امامان از اهل بیت (علیهم‌السلام) است؛ ولی از این مذهب تعدادی فرقه منشعب شده است. با آمدن هر امام، امتحانی ایجاد شده که یک فرقه یا چند فرقه جدید از آن به وجود آمده است. این احادیث را از اهل بیت (علیهم‌السلام) و از رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) می‌آوریم که در کتاب‌های مذهب شیعه «به‌خصوص مذهب دوازده‌امامی» آمده و آنچه را در آن است بررسی می‌کنیم.

از محمد بن جعفر بن محمد روایت شده است: ابوعبدالله امام صادق (علیه‌السلام) برای ما حدیث نمود. و مجاشعی می‌گوید: امام رضا (علیه‌السلام) برای ما حدیث نمود: از پدرش موسی، از پدرش ابوعبدالله جعفر، از پدرانش (علیهم‌السلام)، فرمود: «از علی (علیه‌السلام) نقل کرده که به بزرگ یهود فرمود: به چند دسته تقسیم شدید؟ او گفت: به فلان و فلان دسته. حضرت فرمود: دروغ گفتی. سپس رو به مردم کرده، فرمود: به خدا سوگند! اگر برای من کرسی پهن شود هرآینه میان اهل تورات به توراتشان و میان اهل انجیل به انجیلشان و میان اهل زبور به زبورشان و میان اهل قرآن به قرآنشان حکم خواهم کرد. ای مردم! یهود به هفتاد و یک فرقه متفرق شدند، هفتاد فرقه از آنان در آتش و یک فرقه اهل نجات در بهشت است، و آن فرقه‌ای است که یوشع بن نون وصی موسی (علیه‌السلام) را پیروی کرده است. نصارا بر هفتاد و دو فرقه متفرق شدند، هفتاد و

یک فرقه در آتش و یک فرقه در بهشت است، و آن فرقه‌ای است که شمعون وصی عیسی (علیه السلام) را پیروی کرده است؛ و این امت بر هفتاد و سه فرقه متفرق می‌شوند، هفتاد و دو فرقه از آنها در آتش و یک فرقه در بهشت است، و آن فرقه‌ای است که وصی محمد (صلی الله علیه و آله) را پیروی کرده است. در این هنگام حضرت دست خود را بر سینه‌اش زد و سپس فرمود: سیزده فرقه از هفتاد و سه فرقه همگی ادعای دوستی و محبت مرا دارند، ولی تنها یک فرقه از آنان در بهشت است و آنان کسانی هستند که بر راه میانه‌اند؛ و دوازده فرقه دیگر در آتش‌اند.»^۱

از اباجعفر امام باقر (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «یهود پس از موسی (علیه السلام) به هفتاد و یک فرقه تقسیم شدند؛ یکی از آن فرقه‌ها در بهشت است و هفتاد و یک فرقه در آتش‌اند. نصارا پس از عیسی (علیه السلام) به هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند که یکی از آن فرقه‌ها در بهشت، و هفتاد و یک فرقه در آتش‌اند. و این امت پس از پیامبرش (صلی الله علیه و آله) به هفتاد و سه فرقه تقسیم شدند؛ هفتاد و دو فرقه در آتش هستند و یک فرقه در بهشت است. از این هفتاد و سه فرقه، سیزده فرقه مدعی ولایت و دوستی ما هستند؛ دوازده فرقه از آنها در آتش‌اند و تنها یک فرقه در بهشت؛ و شصت فرقه دیگر از بقیه مردم نیز در آتش‌اند.»^۲

از علی (علیه السلام) امیرالمؤمنین آمده است که فرمود: «از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که فرمود: امت موسی پس از او به هفتاد و یک فرقه تقسیم شدند؛ یک فرقه از آنها ناجیه است و هفتاد تا در آتش هستند. امت عیسی پس از او به هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند؛ یک فرقه از آنها ناجیه است و هفتاد و یک فرقه در آتش هستند. و امت من پس از من به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شوند؛ یک فرقه از آنها ناجیه است و هفتاد و دو تا در آتش هستند.»^۳

در خطبه‌ای از امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که فرمود: «آگاه باشید! همان‌طور که امت‌های پیش از این امت پراکنده شدند، گریزی نیست از اینکه این امت نیز فرقه‌فرقه شوند؛ و از شرّ

۱. کتاب سلیم بن قیس هلالی: ص ۴۱۶ و ۴۳۵؛ امالی طوسی: مجلس ۱۸ ص ۵۲۳ و ۵۲۴.

۲. کتاب روضه کافی: ص ۱۲۸.

۳. سفینه البحار، شیخ عباس قمی: ج ۲ ص ۳۵۹؛ المیزان، سید طباطبائی: ج ۳ ص ۳۷۹.

و بدی که به وجود می آید به خداوند پناه می بریم.» سپس دوباره تکرار فرمود: «گریزی از واقع شدن آنچه باید به وقوع بپیوندد نیست؛ آگاه باشید! این امت به هفتاد و سه فرقه تقسیم می شوند. بدترین آنها فرقه ای است که مدعی انتساب به من است، ولی طبق عمل من عمل نمی کند، و شما آن را درک کرده و دیده اید. پایبند دینتان باشید و با هدایت من هدایت یابید، چرا که هدایت پیامبر شماست. از سنت های او پیروی کنید و از هرچه برای شما ایجاد شبهه کند دوری کنید تا آن را به قرآن عرضه دارید. آنچه قرآن شناساند به آن پایبند باشید و آنچه انکارش نمود آن را نپذیرید. به خداوند به عنوان پروردگار راضی باشید، به اسلام به عنوان دین، محمد به عنوان پیامبر، و قرآن به عنوان حاکم و امام.»^۱

از نوشته های امام علی (علیه السلام) به مردم کوفه از ربذه که در آن فرمود: «آگاه باشید! همان طور که امت های پیش از این امت پراکنده شدند، گریزی نیست از اینکه این امت نیز فرقه فرقه شوند؛ و از شر و بدی که به وجود می آید به خداوند پناه می بریم. آگاه باشید! این امت به هفتاد و سه فرقه تقسیم می شوند. بدترین آنها فرقه ای است که مدعی انتساب به من است، ولی طبق عمل من عمل نمی کند، و شما آن را درک کرده و دیده اید. ملتزم به دینتان باشید و با هدایت پیامبرتان (ص) هدایت یابید. از سنت های او پیروی و از هرچه برای شما ایجاد شبهه کند دوری کنید تا آن را بر قرآن عرضه ندارید. آنچه قرآن شناساند، همراهش باشید و آنچه انکارش نمود، آن را نپذیرید. از خداوند عزوجل به عنوان پروردگار راضی باشید، از اسلام به عنوان دین، از محمد به عنوان پیامبر، و از قرآن به عنوان حاکم و امام.»^۲

در برخی از طرق حدیث آمده است که پیامبر در پاسخ علی (علیه السلام) که از ایشان پرسیده بود فرقه ناجیه چیست، فرمود: «تمسک جوینده به آنچه تو، شیعیان و یارانت تمسک

۱. فصول المهمة فی معرفة الائمة: جلد ۱ ص ۱۵؛ تاریخ طبری: ج ۵ ص ۱۸۵، و چاپ دیگر: ج ۳ ص ۴۹۴؛ کامل

فی التاريخ: ج ۳ ص ۱۱۵.

۲. تاریخ طبری: ج ۳ ص ۴۹۴.

جسته اند.»^۱

ولی آیا هر مذهبی که مذهب شیعه نامیده می‌شود، از شیعیان علی (علیه السلام) است؟ و آیا هرکسی که مسلمان نامیده شود، مسلمان است؟ چه شیعه‌ای! درحالی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید سیزده فرقه از این فرقه‌ها مدعی ولایت او هستند و دوازده فرقه از آنها در آتش است! و یکی از این فرقه‌های دوازده گانه در بدترین مرتبه گمراهی و تکبر قرار دارد!... ولی طبیعتاً تعصب کورکورانه نسبت به مذاهب و دین پدران مجالی برای این حدیث باقی نگذاشته و آنچه از علی (علیه السلام) آمده، برگرفته نشده است.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهُتَدُونَ﴾^۲ (نه!) بلکه می‌گویند: پدرانمان را بر آیینی یافتیم و ما از پی آنها هدایت یافته‌ایم).

بحثی در اینکه ولایت، همان درب نجات و رهایی است

ولایت علی (علیه السلام) و جانشینی‌اش برای پیامبر و پس از او اوصیا از فرزندان، از هر نظر قضیه‌ای دینی، سیاسی و ایمانی است، و پیامبر (صلی الله علیه و آله) به اهمیت آن به‌عنوان یک روش و منهج در احادیث بسیاری تأکید فرموده است که برخی از آن را می‌آوریم:

«علی بن ابی‌طالب، باب حطّه است؛ هرکس از آن وارد شود، مؤمن و هرکس از آن خارج شود، کافر است.»^۳

«علی از من است و من از علی هستم، و کسی حق ندارد از طرف من چیزی ادا کند مگر خودم یا علی.»^۴

۱. احقاق الحق: ج ۷ ص ۱۸۵.

۲. زخرف: ۲۲.

۳. کنز العمال متقی هندی: ج ۱۱ ص ۶۰۳ شماره ۳۲۹۱۰؛ سبل الهدی والرشاد صالحی شامی: ج ۱۱ ص ۲۹۷.

۴. ترمذی آن را در صحیح خود ج ۵ ص ۲۹۹ و ۳۰۰ شماره ۳۸۰۳، و نسایی در سنن الکبری ج ۵ ص ۴۵ شماره ۸۱۴۷ و ابن‌ماجه در سنن خود ج ۱ ص ۴۴ ح ۱۱۹ و احمد بن حنبل در مسندش ج ۴ ص ۱۶۵ و طبرانی در معجم

و سخن آن حضرت (علیه السلام) به علی در حضور صحابه: «ای علی! هرکس از من جدا شود از خدا جدا شده؛ و ای علی! هرکس از تو جدا شود از من جدا شده است.»^۱

و سخن ایشان (علیه السلام): «من انذاردهنده هستم و علی هدایتگر است. ای علی! پس از من هدایت یافتگان با تو هدایت می‌شوند.»^۲

و سخن پیامبر به اصحابش: «من و این یعنی علی- در روز قیامت حجت و دلیل بر امتم هستیم.»^۳

و این سخن حضرت (علیه السلام): «روی درب بهشت نوشته شده است: خدایی جز الله نیست، محمد فرستاده خدا و علی برادر فرستاده‌اش است.»^۴

و سخن ایشان (علیه السلام): «بر ساق عرش نوشته شده است: خدایی جز الله نیست و محمد فرستاده خداوند است. او را با علی تأیید نمود و او را با علی یاری نمود.»^۵

و در این سخن حق تعالی: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ

الکبیر ج ۴ ص ۱۶ و سیوطی در جامع الصغیر ج ۲ ص ۱۷۷ ح ۵۵۹۵ و متقی هندی در کنز العمال ج ۱۱ ص ۶۰۳ ح ۳۲۹۱۳ و دیگران روایت کرده‌اند.

۱. مستدرک حاکم نیشابوری ج ۳ ص ۱۲۳ و ۱۲۴ و درباره آن گفته است: «از نظر سند، صحیح است و آن دو آن را نیاورده‌اند.» همچنین در جلد سوم ص ۱۴۶. مجمع الزوائد هیثمی ج ۹ ص ۱۳۵ و درباره آن گفته است: «بزاز آن را روایت کرده است و رجالش ثقه هستند.»

۲. نظم در السمتین زرندی حنفی: ص ۹۰؛ کنز العمال: ج ۱۱ ص ۶۲۰ شماره ۳۳۰۱۲.

۳. کنز العمال متقی هندی: ج ۱۱ ص ۶۲۰ شماره ۳۳۰۱۳؛ تاریخ بغداد خطیب بغدادی: ج ۲ ص ۸۶؛ تاریخ شهر دمشق: ج ۴۲ ص ۳۰۹؛ سبل الهدی و الرشاد صالحی شامی: ج ۱۱ ص ۲۹۲.

۴. نگاه کنید به: مجمع الزوائد هیثمی: ج ۹ ص ۱۱؛ معجم الاوسط طبرانی: ج ۵ ص ۳۴۳؛ کنز العمال متقی هندی: ج ۱۱ ص ۶۲۴ شماره ۳۳۰۴۳.

۵. نگاه کنید به: مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۲۱؛ معجم الکبیر طبرانی: ج ۲۲ ص ۲۰۰؛ کنز العمال متقی هندی: ج ۱۱ ص ۶۲۴؛ شواهد التنزیل حسکانی: ج ۱ ص ۲۹۳.

يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ * وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ^۱
(جز این نیست که ولیّ شما خداوند است و فرستاده او و مؤمنانی که نماز می خوانند و همچنان که در رکوع اند اتفاق می کنند * و هرکس خداوند، پیامبر او و کسانی را که ایمان آورده اند ولیّ خود بداند، بداند که حزب خدا همان پیروزمندان هستند).

تفسیر ثعلبی گفته است: «وقتی پیامبر ﷺ علی را دید درحالی که در رکوع نمازش انگشترش را صدقه می دهد، پروردگارش را با همان دعایی خواند که هارون پروردگارش را خوانده بود: «و برای من از خانواده ام علی را وزیر قرار بده و به واسطه او پشتم را محکم نما...». ابوذر گفت: به خدا سوگند! هنوز رسول خدا ﷺ دعایش را کامل نکرده بود که جبرئیل فرود آمد درحالی که آیه ولایت همراهش بود.» مفسرین اجماع دارند که این آیه درباره علی (علیه السلام) نازل شده است.^۲

از انس بن مالک از پیامبر ﷺ روایت شده است که فرمود: «دوستانم، وزیرم، جانشین من، بهترین کسی که پس از خود به جای می گذارم، کسی که قرضم را ادا می کند و وعده مرا به

۱. مائده: ۵۵ و ۵۶.

۲. در حاشیه کتاب «نظریه عدالت صحابه، احمد حسین یعقوب» آمده است: این اجماع را بیش از یک نفر نقل نموده است؛ مانند امام قوشجی در بحث امامت از شرح التجرید. به تفسیر امام ابواسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم نیشابوری ثعلبی مراجعه کنید که ابن خلکان در وفیاتش درباره او گفته است: او در زمان خودش در علم تفسیر یگانه بود. به عنوان مثال مراجعه کنید به شواهد التنزیل حسانی حنفی ج ۱ ص ۱۶۱ و مناقب علی بن ابی طالب ابن مغازلی شافعی ص ۳۱۱ و کفایه الطالب گنجی شافعی ص ۳۲۸ و ۲۵۰ و ذخائر العقبی محب الدین طبری شافعی ص ۸۸ و ۱۰۲ و مناقب خوارزمی حنفی ص ۱۸۷ و شرح حال امام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق ابن عساکر شافعی ج ۲ ص ۴۰۹ و فصول المهمه ابن صباغ مالکی ص ۱۲۳ و ۱۰۸ و در المنثور سیوطی ج ۲ ص ۲۹۳ و فتح القدر شوکانی ج ۲ ص ۵۳ و تسهیل علوم التنزیل کلی ص ۱۸۱ و کشاف زمخشری ج ۱ ص ۶۴۹ و تفسیر طبری ج ۶ ص ۲۸۸ و ۲۸۹ و زاد المسیر فی علم التفسیر ابن جوزی حنبلی ج ۲ ص ۳۸۳ و تفسیر قرطبی ج ۶ ص ۲۱۶ و تفسیر المنیر لمعالم التنزیل جادی ج ۱ ص ۲۱۰ و فتح البیان فی مقاصد القرآن ج ۳ ص ۵۱ و اسباب النزول واحدی ص ۱۴۸ و باب المنقول سیوطی در حاشیه تفسیر جلالین ص ۲۱۳ و تذکره الخواص سبط جوزی حنفی ص ۱۸ و ص ۲۰۸ و تفسیر رازی ج ۱۲ ص ۲۶ و ۲۰ و تفسیر ابن کثیر ج ۲ ص ۷۱ و ... و در این باب ۳۶ منبع وجود دارد که بیان نشده است.

جا می آورد، علی بن ابی طالب است.»^۱

رسول خدا (علیه السلام) فرمود: «من و علی چهل هزار سال پیش از خلقت آدم نوری در پیشگاه خداوند عزوجل بودیم. وقتی خداوند آدم را آفرید آن نور را به دو قسمت تقسیم نمود: یک قسمت من و یک قسمت علی.»^۲

رسول خدا (علیه السلام) به علی فرمود: «ای علی! مردم از درختان پراکنده هستند درحالی که من و تو از یک شجره هستیم. سپس رسول خدا (علیه السلام) قرائت فرمود: ﴿وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَ زُرْعٌ﴾^۳ (و باغ‌هایی از انگور و کشتزارها).»^۴

رسول خدا (علیه السلام) فرمود: «قدیمی‌ترین امت من از نظر اسلام آوردن، دارای بیشترین علم، صحیح‌ترین دین، برترین یقین، کامل‌ترین صبر و حلم، بخشنده‌ترین و شجاع‌دل‌ترین آنان علی است و او امام بر اتمم است.»^۵

۱. شواهد التنزیل حسانی: ج ۱ ص ۴۸۹ و تاریخ شهر دمشق: ج ۴۲ ص ۵۷.

۲. فضائل الصحابة احمد بن حنبل - دار ابن جوزی - تحقیق وصی الله بن محمد عباس، ط ۲، ۱۴۲۰ق، ۱۹۹۹م: ج ۲ ص ۸۲۳ و ۸۲۴ ح ۱۱۳۰. ریاض النضرة محب الطبری، متوفی ۶۸۴ق، مقدمه سید محمد بدرالدین نعسانی حلبی، ج ۲ ص ۱۶۴. تذکرة الخواص علامه سبط ابن جوزی، متوفی ۶۵۴ه، مقدمه سید محمد صادق بحر العلوم، ص ۴۶ و با سند دیگری که صحیح است آن را بیان نموده است. مناقب علی بن ابی طالب (علیه السلام) و ما نزل من القرآن فی علی (علیه السلام) - ابوبکر احمد بن موسی ابن مردویه اصفهانی، متوفی ۴۱۰ق، ص ۲۸۵ ح ۴۵۰؛ و نگاه کنید به: مناقب موفق خوارزمی: ص ۱۴۵ ح ۱۶۹ و ح ۱۷۰؛ ینابیع المودة لذوی القربی قندوزی: ج ۱ ص ۴۷ ح ۸ و ج ۲ ص ۳۰۷ ح ۸۷۶؛ تاریخ شهر دمشق ابن عساکر: ج ۴۲ ص ۶۷؛ کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب (علیه السلام)، حافظ محمد بن یوسف گنجی شافعی، دار احیاء تراث اهل البيت (علیهم السلام)، ط ۳، ۱۴۰۴ق، ب ۸۷ ص ۳۱۴ و ۳۱۵؛ نظم درر السمطین محمد بن یوسف زرنندی حنفی، متوفی ۷۵۰ق، ص ۷۹؛ فرائد السمطین محدث بزرگ ابراهیم بن محمد بن مؤید جوینی خراسانی، متوفی ۷۳۰ق، تحقیق شیخ محمد باقر محمودی، مؤسسة المحمودی للطباعة و النشر، لبنان، ط ۱، ۱۳۹۸ق، ۱۹۷۸م، ج ۱ ب ۲ ص ۴۲ و ۴۳ ح ۶ و ۷.

۳. رعد: ۴.

۴. حاکم در مستدرک علی صحیحین: ج ۲ ص ۲۴۱.

۵. قندوزی حنفی در ینابیع المودة: ج ۱ ص ۲۰۲ ب ۱۳ ح ۵.

رسول خدا ﷺ فرمود: «خداوند اطاعت از مرا بر شما واجب کرده و شما را از نافرمانی من بازداشته است. خداوند اطاعت از علی را پس از من برای شما واجب کرده و شما را از نافرمانی از او نهی کرده است. او وصی و وارث من است. او از من است و من از اویم. دوستی او ایمان و بغض او کفر است. دوست‌دار او دوست‌دار من و دشمنی نسبت به او دشمنی نسبت به من است. او مولای هرکسی است که من مولای اویم و من مولای هر مرد و زن مسلمانم و من و او پدران این امت هستیم.»^۱

از ابن مسعود روایت شده است: وقتی علی در برابر عمرو بن عبدود ایستاد، پیامبر ﷺ فرمود: «همه ایمان در برابر همه شرک پا به عرصه نهاد.» و وقتی او را به قتل رساند، فرمود: «بشارت ای علی! اگر عمل امروز تو با عمل امت من سنجیده شود، عمل تو از عمل آنان برتر است.»^۲

و این سخن آن حضرت ﷺ: «آیا راضی نمی‌شوی که تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی باشی؟»^۳

و سخن ایشان ﷺ: «هرکس پس از من در خلافت با علی دشمنی کند کافر است، و یقیناً با خدا و فرستاده‌اش دشمنی کرده است، و هرکس در علی شک کند کافر است.»^۴

و این سخن ایشان ﷺ: «هرکس بخواهد آدم را در علمش و نوح را در عزمش و ابراهیم را در بردباری‌اش و موسی را در هیبتش و عیسی را در زهدش بنگرد، به علی بن ابی طالب نظر افکند.»^۵

از سلمان و ابوذر روایت شده است که گفتند: رسول خدا ﷺ دست علی (علیه السلام) را گرفت و

۱. قندوزی حنفی در ینابیع المودة: ج ۱ ص ۳۶۹ ب ۴۱ ح ۳.

۲. قندوزی حنفی در ینابیع المودة: ج ۱ ص ۲۸۱ ب ۲۳ ح ۲.

۳. بخاری در صحیح خود: ج ۴ ص ۲۰۸.

۴. ابن المغازی در مناقب علی بن ابی طالب: ص ۴۵ و ۴۶ شماره ۶۸.

۵. قندوزی حنفی در ینابیع المودة: ج ۱ ص ۳۶۳ ب ۴۰ ح ۱.

فرمود: «آگاه باشید، این اولین کسی است که به من ایمان آورد، این اولین کسی است که در قیامت با من دست می‌دهد، این فرد، راست‌گوی بزرگ‌تر است، این فرد، فاروق این امت است که حق و باطل را جدا می‌کند، و این فرد، یعسوب و سرور مؤمنان است، و مال و ثروت، سرور ستمکاران است.»^۱

متأسفانه تمامی این فضیلت‌ها و وصیت‌هایی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در حق علی (علیه السلام) و اهل‌بیتش (علیهم السلام) ذکر فرمود، مانع مردم از رفتن به‌سوی انتخاب خلیفه و جانشین از طریق شورا نشد؛ پس از اینکه مفاهیم قرآن و سنت شریف در نظرشان واژگونه شد؛ چراکه آنان به تأویل این مفاهیم طبق خواست نفس اماره راضی شدند؛ و نفس، قطعاً به بدی فرمان می‌دهد.

اکنون در این زمانه ما، علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) به جوار اعلای پروردگارش رفته و امتحان به‌واسطه علی (علیه السلام) به‌عنوان خلیفه و جانشینی پس از رسول خدا حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) به پایان رسیده است و بسیاری از مردم در قضیه او ناکام ماندند، همان‌طور که در شناخت حق اوصیایی که پس از او آمدند، شکست خوردند؛ مگر اندک کسانی که خداوند به فضیلت خودش بر آنان متّ نهاد و خلفا و جانشینان خود در زمینش را به آنان شناساند. پس روش و منهج چیست؟ و چگونه می‌توان مشخص نمود کدام‌یک از این فرقه‌های سیزده‌گانه همان فرقه ناجیه است؟ و چرا در امتحان با هر امامی از امامان دوازده‌گانه شکستی وجود دارد؟ بسیاری از کسانی که بر ولایت علی (علیه السلام) بودند، امام حسن (علیه السلام) را پس از آن حضرت تنها گذاشتند و بسیاری از کسانی که بر ولایت علی (علیه السلام) و بر ولایت حسن (علیه السلام) بودند، حسین (علیه السلام) را یاری نکردند و به این ترتیب شکست و ناکامی با هر کدام از جانشینان خداوند در زمینش تکرار می‌شود؛ از طریق همان امتحانی که از زمانی که خداوند، آدم (علیه السلام) را آفرید، پا بر جا بوده است.

علت اصلی این شکست و ناکامی، پیروی کورکورانه از دین‌پدران بدون تفکر و بصیرت در روشی است که رسول خدا محمد (صلی الله علیه و آله) برای جانشین پس از خودش ترسیم کرده؛ اینکه این کار

۱. نگاه کنید به: معجم کبیر طبرانی: ج ۶ ص ۲۶۹؛ فیض القدیر متّوای: ج ۴ ص ۴۷۲؛ تاریخ شهر دمشق: ج ۲ ص ۴۱.

با انتخاب خداوند است و آن حضرت تکلیف مردم را در برابر این جانشین بیان کرده است (تفصیل این مطلب در فصل دهم این کتاب خواهد آمد).

فقهای گمراهی که دعوی شیعه علی (علیه السلام) بودن را داشتند، چنین تصویری را برای مردم ایجاد کرده‌اند که در ولایت علی (علیه السلام) و امامان اهل بیت (علیهم السلام) تکلیفی جز دوستی و محبت و اقرار ولایت با زبان و دل وجود ندارد و عمل برای تمکین خلیفه خداوند در زمینش را از جایگاهی که خداوند برایشان برگزیده است ترک گفتند؛ به این ترتیب اهل مکه و مدینه، امام حسین (علیه السلام) را درحالی رها کردند که آن حضرت مطالبه حق خدا و حاکمیت او را می‌نمود. آنها به طواف کعبه بسنده کردند تا مراسم حج را به جا آورند؛ و اهل کوفه امام حسین (علیه السلام) را در جای جای کوفه درحالی رها کردند که آن بزرگوار همراه سربازانش با طاغوت رویارو شده بود. آنها به دعا و عبادت مشغول شدند و علی بن حسین (علیه السلام) را درحالی که در حبس خانگی بود رها نمودند و به حکومت طاغوت رضایت دادند. آنها امام موسی کاظم (علیه السلام) را در زندان طاغوتیان رها کردند و به بازماندن از یاری ایشان رضایت دادند؛ گویی آنان هیچ تکلیفی در برابر خلیفه و جانشین خداوند در زمینش نداشتند؛ حتی در نظرشان این‌گونه بود که آنها حقوقی دارند که خلیفه خداوند در زمینش باید آنها را آدا نماید؛ اینکه عدالت و امنیت را محقق سازد و آنان را در برابر طاغوتیان یاری دهد؛ طاغوتیانی که حقوقشان را ضایع کرده‌اند، درحالی که خود در خانه‌هایشان نشسته‌اند!

کسانی که می‌گویند بر ولایت هستند، در حدیث امام باقر (علیه السلام) نیک بیندیشند؛ آنجا که می‌فرماید: «ای شیعه آل محمد! مانند خالص شدن سرمه در چشمان خالص می‌شوید. صاحب چشم می‌داند چه زمانی سرمه در چشمانش وارد می‌شود ولی نمی‌داند چه زمانی از آن بیرون می‌رود. این چنین است که مردی بر شریعت امر ما صبح می‌کند، اما درحالی شب می‌کند که از آن خارج شده است؛ و شب می‌کند درحالی که بر شریعت امر ماست، ولی درحالی صبح می‌کند که از آن خارج شده است.»^۱ تا بفهمند کسی که شب‌هنگام مسلمان

است اما صبح‌هنگام از آن خارج شده، از آن‌روست که اعتقادش در فاصله یک شب تا صبح تغییر کرده است؛ زیرا به روش و منهجی متفاوت سیر کرده، با وجود اینکه ولایت و دوستی اهل بیت (علیهم‌السلام) لقلقهٔ زبانش است. این مطلب از طریق مثال ساده‌ای دربارهٔ کسی مصداق دارد که شب به ولایت امام مهدی (علیه السلام) اعتقاد دارد که آن حضرت همان خلیفه و حاکمی است که خداوند انتخابش فرموده، ولی صبح می‌کند و به‌سوی مراکز انتخابات و شورا می‌رود تا حاکمی را برگزیند که حق امام مهدی (علیه السلام) را در حکومتی غصب کند که با اختیار و دستور خداوند سبحان بوده است!

آنان به چنین نتیجه‌ای رسیده‌اند، زیرا از فقه‌های گمراهی در دعوت به دموکراسی پیروی کردند و سخنان امامان اهل بیت (علیهم‌السلام) را پشت‌سر افکندند. آنها صبح کردند درحالی که دموکراسی و شورا را در انتخاب حاکم، نیکو شمردند و شب کردند درحالی که امام مهدی (علیه السلام) در نظرشان صرفاً سمبل و نمادی شده که در زندگی‌شان فقط نامی از او وجود دارد و گفتاری را که امام جعفر صادق (علیه السلام) به آنها فرموده است، به فراموشی سپردند: «از حکومت پرهیز کنید؛ که حکومت فقط برای امامی است که به قضاوت آگاهی دارد، و عادل در میان مسلمانان تنها پیامبر یا وصی پیامبر است.»^۱

همچنین از ایشان (علیهم‌السلام) درحالی که یکی از یاران خود را پند می‌داد، روایت شده است: «برحذر باش از ریاست! هر که آن را درخواست کند به هلاکت می‌رسد.» عرض کردم: پس ما هلاکت شدیم؛ زیرا هیچ‌کدام از ما نیست مگر اینکه دوست داشته باشد از او یاد شود، مورد توجه قرار گیرد، و از او برگرفته شود. ایشان فرمود: «این گونه که شما فکر می‌کنی نیست. به این صورت است که مردی را بدون هیچ دلیلی منصوب کنی و در هر آنچه می‌گویدی او را تصدیق نمایی و مردم را به سخنش دعوت کنی.»^۲

پس ولایت همان درب نجات و روش صحیح است. تا هنگامی که این اعتقاد وجود دارد

۱. وسائل: ج ۲۷ ص ۱۷ ابواب صفات القاضی، باب ۳ ح ۳.

۲. ابن‌عساکر در تاریخ دمشق، شرح حال امام علی بن ابی‌طالب (علیه السلام): ج ۴۲ ص ۴۱ شماره ۸۳۶۸.

که خلفای خداوند در زمینش، انتخاب خداوند تا روز قیامت هستند و همان طور که روایات پاکان علیهم السلام بیان نموده است- حق مردم نیست که حکومتی را منصوب کنند و برگزینند.

(۳) فرقه ناجیه در نظر برخی از فرقه‌های منشعب شده از مذاهب اهل سنت و مذاهب شیعه

برخی فرقه‌ها در مسیرهای گوناگونی - که از مذاهب اصلی منشعب شده‌اند - حرکت کرده‌اند، و منظور ما از این فرقه‌ها برای نمونه، و نه به صورت انحصاری - فرقه «احمدیه» است؛^۱ زیرا کسی که مبانی این فرقه را مطالعه می‌کند نقایص آشکاری را در روش و منهجی که این فرقه بر آن سیر می‌کنند پیدا می‌کند. آنها به ظهور امام مهدی (عج) در شخص مؤسس گروهشان ایمان دارند. اگر او مهدی است، پس چرا در جهت محقق شدن عدالت تلاش

۱. جماعت احمدیه (به اردو: احمدی): درباره‌شان گفته شده است: جماعتی اسلامی است که در اواخر قرن نوزدهم میلادی در شبه‌قاره هند ایجاد شده است. مؤسس آن میرزا غلام احمد قادیان منسوب به شهر قادیان در اقلیم پنجاب در هند است. او اساس جماعت خود را در سال ۱۸۸۹ تأسیس نمود؛ هنگامی که او تصریح نمود که او همان مهدی منتظر و تجدیدکننده زمانش است. احمدیون در همه شهرهایی که مهاجرانی از شبه‌قاره هند در آنها وجود دارد، زندگی می‌کنند. پس از وفات مؤسسش، این جماعت به دو شاخه تقسیم شد: جنبش احمدیه در لاهور و گروه مسلمانان احمدی. احمدیون خود را مسلمان می‌شمارند. به قرآن و به همه ارکان ایمان، اعتقاد دارند؛ به خداوند، فرشتگانش، کتاب‌هایش، فرستادگانش، به برانگیخته شدن و حساب و همه ارکان اسلام و به اینکه اگر کسی چیزی از آن را تغییر دهد، از دایره دین بیرون رفته است.

احمدیون اعتقاد دارند مؤسس گروه آنان همان «امام مهدی» است که آمد و دین اسلام را تجدید نمود و معنای تجدید در نظر آنان، از بین بردن غباری است که طی قرن‌های گذشته بر دین انباشته شده است. تا آن را به وضعیت پاک و مطهر بازگردانند، همان‌طور که فرستاده خدا محمد اسلام را آورد؛ همان شخصیتی که آنها ایمان دارند او «بنده خدا و فرستاده و خاتم پیامبران است». آن‌طور که «میرزا احمد» مدعی شده است محمد و پیشگویی‌های دیگر در ادیان گوناگون به آمدن او بشارت داده‌اند. اینکه او همان مسیح منتظر است؛ و این‌گونه تفسیر می‌کنند که مسیح منتظر، همان عیسی بن مریم نیست که آنها اعتقاد دارند بر صلیب نمرده است. جماعت احمدیه خود را جماعتی دینی و غیرسیاسی می‌داند که هدفش بازسازی در اسلام است و می‌گوید در جهت انتشار دین با ابزارهای مسالمت‌آمیز تلاش می‌کند؛ از راه ترجمه قرآن به تعدادی از زبان‌ها که براساس منابع این گروه به ۵۲ زبان در جهان رسیده است. منابع گروه احمدیه تأکید می‌کنند که این جماعت هیچ ارتباطی با سیاست ندارد و عمدتاً دین را از سیاست به دور می‌دانند. همان‌طور که تأکید می‌کنند که او و پیروانش در هر شهری که حضور دارند، در هیچ خروجی علیه حکومت شرکت نمی‌کنند.

نمی‌کند؟ حتی برعکس، مؤسس این فرقه قائل به روش جدایی دین از سیاست است، درحالی‌که قرآن بیان می‌دارد که جدایی دین از سیاست امکان‌پذیر نیست! آیاتی که بیان می‌کنند خداوند کسی است که روش حکومت را از طریق انتصاب خلفا و جانشینان و مبعوث داشتن پادشاهان قرار می‌دهد، بسیارند، و محمد (ص) همان‌طور که یک پیامبر بود، جانشین خداوند و حاکم نیز بود؛ و همان‌طور که رسول خدا (ص) بیان فرموده است، روش مهدی (علیه السلام) مانند روش رسول خدا (ص) است و آمدن او، لطف و رحمتی برای جهانیان است که آنچه را که مسلمانان در دین اختلاف پیدا کرده‌اند برایشان بیان می‌دارد، طوایف و ادیان را جمع می‌کند، با طاغوتیان مدهانه و سازش نمی‌کند و تسلیمشان نمی‌شود و از حقوق ضعیفان کوتاه نمی‌آید تا عدالت را عملی سازد. این عدالت از سال ۱۸۸۹ تا حال حاضر کجاست؟ و روش و منهجی که آنها را فرقه ناجیه قلمداد می‌کند پس از اینکه مؤسس این فرقه مرد، کجاست؟ و علوم دینی که مؤسس احمدیه منتشر کرده، کجاست؟ دین خداوند از طریق مدهانه و سازش با طاغوتیان و بسنده کردن به مکتب‌خانه‌هایی برای ترجمه تفسیرهایی که مردم فقط با نظراتشان وضع کرده‌اند منتشر نمی‌شود و بر سایر ادیان فائق نمی‌آید. اولاً لازم است برای مردم انحراف از دینی که محمد (ص) آورده است مشخص شود و پس از آن تصحیح انجام شود تا دیدن نور و دین حقیقی برای مردم امکان‌پذیر گردد. بر احمدیه لازم است که ابتدا پیش از منتشر کردن قرآن- قرآن را به همان صورتی که محمد (ص) آورده است، بفهمند.

اما بهائیت^۱ بر روش ادامه‌دار ولایت امر از طریق خط وراثتی استوار است؛ ولی همان‌طور

۱. درباره دین بهائی گفته شده است: دین جهانی مستقلی است که برخی آن را به اسلام نسبت می‌دهند، به‌رغم اینکه پیروانش اصرار دارند دین آسمانی مستقلی است که فرستاده، سرآغازها، احکام و نهادهای اداری آن کاملاً از اسلام مستقل هستند. میرزا حسین علی نوری ملقب به بهاء‌الله آن را در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی تأسیس کرده است. دین بهائیت در تعدادی از دولت‌های جهان به‌طور رسمی پذیرفته شده است. در سال ۱۹۹۲ (یادبود صد ساله اول وفات بهاء‌الله) انتشار دین بهائیت در تمام دولت‌های جهان به‌استثنای دولت واتیکان کامل شد و از ابتدای پیدایش خود نماینده‌ای غیرحکومتی در سازمان ملل متحد و نیز در مجامع علمی، دینی و اقتصادی جهان دارد؛ علاوه‌بر اینکه ولایت امر به‌شکل رسمی به‌عنوان بنیانی ترسیم شده است که مطیع نظام وراثتی است و وصایای حضرت عبدالبها این

که برای ما آشکار شده است، آخرین ولی امر آنان مرده و وارثی بر جای نگذاشته است (او عقیم بود). بنابراین روش و منهج فروریخت و ولایت امر به جایی رسیده است که امروز آن را بیت العدل اعظم می‌نامند - که شباهت بسیاری به هیئت پارلمانی دارد - و این، رویکرد وصایتی را که - عبدالبهاء (عباس افندی) مقرر داشته بود - نقض می‌کند؛ به علاوه هیچ کتاب آسمانی از او ذکری به میان نیاورده است. همه کتاب‌های آسمانی گفته‌اند که پیامبران، فرستادگان و پادشاهان، برگزیدگان خداوند هستند. آن گونه که انجیل بیان کرده است عیسی (علیه السلام) وارث گُرسی و تخت داوود (علیه السلام) بود و مهدی (علیه السلام) وصی محمد (صلی الله علیه و آله) و وارث خلافت خداوند در زمینش است؛ همان طور که قرآن، سنت پاک و روایات اهل بیت (علیهم السلام) بیان نموده‌اند.

به همین مقدار بسنده و عرض می‌کنم: همه فرقه‌های اسلامی که مدعی هستند بر روش محمد (صلی الله علیه و آله) قرار دارند، می‌توانند به سادگی در بوته تحقیق قرار گیرند که آیا حق هستند یا باطل؛ به این صورت که روش آنها در حکومت را بر روشی که محمد (صلی الله علیه و آله) بوده است، عرضه نمود. قرآن و سنت شریف بیان می‌دارند کسانی که خداوند آنان را برگزیده و اختیار کرده است از خاندان ابراهیم و خاندان عمران هستند و آنها تا روز دین (قیامت) خلفا و جانشینان خداوند

امکان را داده است که این خط وراثتی - که حضرت عبدالبهاء تعیین نموده است - پس از ولی امر ادامه‌دار باشد، ولی حضرت شوقی افندی بدون اینکه وارثی تعیین کند که جانشینش باشد از دنیا رفت. او کسی از افراد خانواده‌اش را تعیین نکرد تا جانشینش شود؛ زیرا شروطی که حضرت عبدالبهاء برای چنین انتصابی قرار داده بود در کسی احراز نشده بود. با این حال ولایت امر با توان و دوام تأثیر خویش ادامه‌دار است. حضرت شوقی افندی در آثار نوشتاری‌اش گنجی از انواع هدایت و راهنمایی را گذاشته است که از بین نمی‌رود. این همان میراث بی‌نیازکننده‌ای است که ولی امر دین بهائیت برای جامعه بهایی باقی گذاشته است و نتیجه سالیان ولایت او آکنده از حوادث از سال ۱۹۲۱ تا سال ۱۹۵۷ بوده است. از جمله مواردی که به بهترین نوع ارزیابی این میراث بی‌نیازکننده کمک می‌کند این است که با جزئیات به اتفاقات بسیاری پردازیم که ولی امر دین بهائیت برای رشد جامعه بهایی و تکامل آن انجام داده است و ارتباط تنگاتنگی که بین ولایت امر و بیت العدل اعظم وجود دارد. «شوقی افندی» آن را این گونه توصیف کرده است: «هریک از این دو رکن دوقلوی نظام اداری دین حضرت بهاء الله از نظر منشأ، الهی و از نظر عملکرد، اساسی هستند، و از نظر هدف، نهایی و مقصود، هریک دیگری را کامل می‌کند.» (شوقی افندی، دایره بهاء الله: پیوست اداره بهائیه، اسکندریه، محفل روحانی مرکزی مصری و سودان در قطر، ۱۹۴۷، ص ۶۱ - جهان بهائیت. سایت کامل بهائیت در اینترنت).

در زمینش هستند. نص و دلایلی بر اینکه میرزا غلام احمد یا میرزا حسین از سوی خداوند انتخاب و برگزیده شده‌اند -چه از قرآن و چه از سنت شریف- کجاست؟

(۴) مبحثی دربارهٔ اینکه آیا جماعت، همان اهل علم است؟ علم چیست؟ و علما چه کسانی هستند؟

بخاری در «کتاب اعتصام از صحیح خود» یقین کرده جماعتی که پیامبر ﷺ به ملتزم بودن به آن دستور داده است، همان اهل علم هستند.^۱

در اینجا ما می‌گوییم: بله. کسی که این امت را به‌سوی نجات رهبری می‌کند باید عالم باشد؛ چراکه رسول خدا ﷺ فرموده است: «**علما چراغ‌های زمین، جانشینان پیامبران، وارثان من و وارثان پیامبران هستند.**»^۲

ولی این علمایی که علم محمد ﷺ و علم پیامبران را به ارث برده‌اند، چه کسانی هستند؟ برای اینکه بفهمیم علما چه کسانی هستند، در ابتدا باید مشخص کنیم علم چیست؟ آیا منظور، شیمی، فیزیک، نحو، فلسفه یا علم به قرآن است؟

آن علم حقیقی که ما را به هدف می‌رساند هدفی که برای آن آفریده شده‌ایم. یعنی شناخت خداوند و عبادت او از طریق روشی که خداوند سبحان برگزیده و در کتاب‌های مقدسش بیان فرموده است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۳ (جن و انس را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام).

علما همان کسانی هستند که خداوند را آن‌گونه که باید، شناختند و برای او خشوع کردند. آنان کسانی هستند که می‌توانند مردم را پس از دلیل آوردن بر مسیر الهی، به‌سوی خداوند هدایت کنند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَ الْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ﴾^۴ (و این چنین از انسان‌ها و جنبندگان و

۱. صحیح بخاری: ج ۸ ص ۱۵۶.

۲. جامع الصغیر سیوطی: ج ۲ ص ۱۹۱ شماره ۵۷۰۳؛ میزان الحکمة: ج ۳ ص ۲۰۶۷.

۳. ذاریات: ۵۶.

۴. فاطر: ۲۸.

چهارپایان، رنگ‌های گوناگون هست. هرآینه از میان بندگان خدا فقط علما از او می‌ترسند، و خدا پیروزمند آمرزنده است).

متأسفانه در این زمانه ما مردم به‌گونه‌ای شده‌اند که به هرکسی که در دین تَفَقُّه می‌کند و لباس بزرگان دین را می‌پوشد با این دید نگاه می‌کنند که او عالمی است که باید از او پیروی شود.

برای شناخت میزان علم این مدعیان علم، آنان را در میزان قرآن و مشخصاً میزان آیه فوق‌الذکر قرار می‌دهیم تا بفهمیم آیا این فقها بیشتر از خدا می‌ترسند یا از حاکمان، پادشاهان و مردم؟ هیچ دو صاحب بصیرتی در این اختلاف ندارند که فقهای بی‌عمل از حاکمان بیش از خداوند می‌ترسند؛ و حتی آنان به‌سوی طاغوتیان دعوت و در برابر طغیان آنان سکوت پیشه می‌کنند و مردم را از مطالبه حقوقشان باز می‌دارند؛ بنابراین به‌طور قطع و یقین فقهای بی‌عمل مدّ نظر این آیه نیست.

اگر مردم به قرآن مراجعه کنند می‌فهمند خداوند علم را به هرکدام از بندگان که بخواهد می‌دهد تا آنها رهبر و راهنماهایی باشند که خلقی که از آنان پیروی می‌کنند با آنها هدایت جویند.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۱ (و تمام نام‌ها را به آدم بیاموخت. سپس آنها را به فرشتگان عرضه کرد و گفت: مرا از نام‌های اینها خبر دهید اگر راست می‌گویید).

﴿فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا﴾^۲ (تا بنده‌ای از بندگان ما را که رحمت خویش را بر او ارزانی داشته بودیم و خود به او دانش آموخته بودیم، یافتند).

۱. بقره: ۳۱.

۲. کهف: ۶۵.

﴿فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَ لَا تَعَجَلَ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَفْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾^۱ (پس بلندمرتبه است خدا، آن فرمانروای راستین؛ و در خواندن قرآن، پیش از آنکه وحی آن بر تو به پایان رسد شتاب مکن و بگو: ای پروردگار من، بر علم من بیفزای).

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ عِلْمًا وَ قَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۲ (و به راستی ما به داوود و سلیمان دانشی عطا کردیم. گفتند سپاس از آن خدایی است که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمن خود برتری داد).

﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾^۳ (و چون به حد رشد و قوّت رسید، حکمت و دانشی به او ارزانی داشتیم، و ما این چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم).

﴿وَلَوْطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاسِقِينَ﴾^۴ (و به لوط حکمت و علمی دادیم و از آن قریه که مردمش مرتکب پلیدی‌ها می‌شدند نجاتش بخشیدیم؛ به راستی که آنها مردمی بدنهاد فاسق بودند).

﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾^۵ (و چون به رشد و کمال رسید و برومند شد، او را حکمت و دانشی دادیم و نیکوکاران را این چنین پاداش می‌دهیم).

خداوند این علم را فقط به پیامبران علیهم‌السلام نداده، بلکه به طالوت علیه‌السلام نیز عطا فرموده است. او از فرزندان ابراهیم علیه‌السلام است. خداوند این علم را ملاکی برای متمایز کردن کسانی که از میان سایر بندگان انتخاب کرده و برگزیده قرار داده است؛ چرا که آنها برای خداوند سبحة

۱. طه: ۱۱۴.

۲. نمل: ۱۵.

۳. یوسف: ۲۲.

۴. انبیاء: ۷۴.

۵. قصص: ۱۴.

اخلاص ورزیده‌اند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾^۱ (پیامبرشان به آنها گفت: خداوند طالوت را به‌عنوان پادشاه شما برگماشت. گفتند: چگونه او را بر ما پادشاهی باشد؟! درحالی‌که ما سزاوارتر از او به پادشاهی هستیم و به او دارایی چندانی داده نشده است! گفت: خدا او را بر شما برگزیده و بر دانش و نیروی بدنی‌اش بیفزوده است، و خداوند پادشاهی‌اش را به هرکه بخواهد می‌دهد، که خداوند گشاینده داناست).

این علم -که آدم (علیه السلام) با آن [به زمین] فرود آمد- خداوند آن را به نسل آدم (علیه السلام) از انبیا و اوصیا و اسباط و پادشاهانی (علیه السلام) که خود برگزیده است به ارث می‌دهد؛ و زکریا (علیه السلام) آن را برای فرزندانش درخواست نمود. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا * يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا﴾^۲ (من پس از مرگ خویش، از نزدیکان بیمناکم و زخم نازاست. مرا از جانب خود فرزندی عطا فرما * که میراث‌بر من و میراث‌بر خاندان یعقوب باشد و او را ای پروردگار من، شایسته و پسندیده قرار بده).

یحیی (علیه السلام) همه مسائل را از پدرش (علیه السلام) فرا نگرفت؛ زیرا هنگامی که از پدرش جدا شد، کودکی بیش نبود. پس علم از سوی خداوند به او داده شد همان‌طور که حکمت به او داده شد. حق تعالی می‌فرماید: ﴿يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا﴾^۳ (ای یحیی، کتاب را با نیرومندی بگیر؛ و از کودکی به او دانایی عطا کردیم).

یوسف (علیه السلام) از پدرش جدا می‌شود درحالی‌که همچنان در کودکی است؛ ولی علم یعقوب (علیه السلام) را به ارث می‌برد. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ

۱. بقره: ۲۴۷.

۲. مریم: ۵ و ۶.

۳. مریم: ۱۲.

تَجَزِي الْمُحْسِنِينَ»^۱ (و چون به حد رشد و کمال رسید، حکمت و دانشی به او ارزانی داشتیم، و ما این چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم).

آیا این علم پس از محمد ﷺ از آفریدگان منقطع شد؟ و چه کسی علم فرستاده خدا محمد ﷺ را به ارث برد؟ آیا آن‌گونه که آنها می‌گویند، آن علم را میان یارانش توزیع نمود؟ یا میان فقهای زمان ما؟ در این صورت وضعیت مردم و علم پراکنده شده میان فقهای با نظرات و فتوهای مختلف و پراکنده چگونه است؟ آیا همان‌طور که قرآن بیان می‌فرماید، خداوند سبحان به ما خبر نداده است که علم بین پیامبران در فرزندان‌شان به ارث برده می‌شود؟

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ﴾^۲ (و سلیمان از داوود به ارث برد و گفت: ای مردم! به ما زبان مرغان آموخته و از هر چیزی به ما داده شده، که این همان برتری و نعمت آشکار است).

پس چه کسی علم فرستاده خدا محمد ﷺ را به ارث برده است؟ اگر بگویند ما نمی‌دانیم، در این صورت وای بر امتی که میراث و علم پیامبرش را گم کرده است!

وارثان علم محمد ﷺ فرزندان‌ش هستند و آنها فرزندان ابراهیم (علیه السلام) نیز هستند و پیامبر ﷺ مکان به ودیعه سپرده شدن علم و طریق رسیدن به آن را بیان کرده است؛ آنجا که می‌فرماید: «من شهر علم هستم و علی در آن است. هرکس علم می‌خواهد باید از در وارد شود.»^۳

۱. یوسف: ۲۲.

۲. نمل: ۱۶.

۳. حاکم نیشابوری این حدیث را با سه سند روایت کرده است: ج ۳ ص ۱۲۶ و ۱۲۷، و طبرانی آن را در معجم کبیر: ج ۱۱ ص ۵۵ و سیوطی آن را در جامع الاحادیث: ج ۲ ص ۱۹۳ شماره ۴۷۸۳، و متقی هندی آن را در کنز العمال: ج ۱۳ ص ۱۴۷ و ۱۴۸ شماره ۳۶۴۶۳، و هیثمی در مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۱۴ روایت کرده‌اند.

و بار دوم به آنان فرمود: «من خانه حکمت هستم و علی در آن است.»^۱

و بار چهارم به آنان فرمود: «علی در علم من است و بیان کننده آن برای اتمم برای آنچه که پس از من فرستاده شده است. دوستی او ایمان، و بُغض به او نفاق است.»^۲

رسول خدا (ص) فرمود: «ما اهل بیتی هستیم که هیچ کسی با ما قیاس نمی‌شود.»^۳

و امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «هیچ کسی از این امت با آل محمد (ص) قیاس نمی‌شود و به هیچ وجه با کسی که نعمت آنان بر او جریان دارد، مساوی نیستند.»^۴

از امام جعفر صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «مردم سه دسته‌اند: عالم، دانشجو، و خس و خاشاک. ما علما هستیم، و شیعیانمان دانشجو، و بقیه مردم، خس و خاشاک.»^۵

از اباعبدالله امام صادق (علیه السلام) روایت است که می‌فرماید: «وقتی نبوت آدم به پایان رسید و خورد و خوراکش منقطع گردید، خداوند به او وحی فرمود: ای آدم! پیامبری تو به پایان رسید و خوراک تو پایان یافت. علم و ایمان و میراث پیامبری و آثار علم و اسم اعظم را که نزد توست بنگر و آن را در پشتت از فرزندان نزد هبة الله قرار بده؛ که من زمین را بدون عالمی رها نمی‌کنم که به واسطه او دین شناخته شود و اطاعت من به واسطه او شناخته گردد و باعث نجات و رهایی کسانی شود که بین قبض روح یک پیامبر تا ظهور پیامبری دیگر متولد

۱. این متن با دهها منبع آمده است که عبارت‌اند از: صحیح ترمذی: ج ۵ ص ۳۰۱ ح ۳۸۰۷؛ جامع الصغیر سیوطی:

ج ۱ ص ۴۱۵ شماره ۲۷۰۴؛ کنز العمال متقی هندی: ج ۱۱ ص ۶۰۰ شماره ۳۲۸۸۹.

۲. سبل الهدی و الرشاد صالحی شامی: ج ۱۱ ص ۲۹۳.

۳. کنز العمال متقی هندی: ج ۱۲ ص ۱۰۴ ح ۳۴۲۰۱؛ ذخائر العقبی احمد بن عبدالله طبری: ص ۱۷؛ سبل الهدی و الرشاد صالحی شامی: ج ۱۱ ص ۷؛ ینابیع المودة لذوی القربی قندوزی: ج ۲ ص ۶۸ ح ۶۱ و ص ۱۱۴ ح ۳۲۲؛ فرائد السمطین محدث بزرگ ابراهیم بن محمد بن مؤید جوینی خراسانی، متوفی ۷۳۰ق تحقیق شیخ محمد باقر محمودی مؤسسه المحمودی للطباعة و النشر، بیروت، لبنان، ۱، ۱۳۹۸ق، ۱۹۷۸م، ج ۱ ب ۲ ص ۴۵ ح ۱۰؛ فردوس الاخبار دیلمی، متوفی ۵۰۹ق، دار الکتاب العربی، ط ۱، ۱۴۰۷ق، ۱۹۸۷م، ج ۵ ص ۳۴ ح ۷۰۹۴.

۴. ینابیع المودة قندوزی: ج ۱ ص ۸۲ و ۸۳؛ نهج البلاغه: ص ۳۰.

۵. کافی: ج ۱ ص ۵۱.

می‌شوند.»^۱

و از ایشان (علیه السلام) نقل است که فرمود: «علمی که با آدم (علیه السلام) فرود آمد، بالا نرفت؛ و علم، ارث برده می‌شود. عالمی از دنیا نمی‌رود مگر اینکه کسی پس از او جانشینش می‌شود که مانند علم او را دارد، یا آنچه خداوند بخواهد.»^۲

از امام علی (علیه السلام): «ای کمیل، آنچه را به تو می‌گویم از سوی من حفظ کن: مردم سه گروه هستند: عالم ربّانی، طالب علمی که در راه نجات است، و سرگردانی که دنباله‌روی هر بانگ‌زننده‌ای است که هر طرف باد بوزد به همان سو می‌رود؛ اینان با نور علم، نور نمی‌گیرند و به هیچ ستون محکمی پناه نمی‌جویند.»^۳

امام علی (علیه السلام) فرمود: «پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کار مردم به سه دسته منتهی شد: به عالمی که بر هدایتی از سوی خداوند بود که خداوند او را با علمی از علم دیگران بی‌نیاز کرده است؛ و به جاهلی که مدعی علم است و در آنچه دارد، حیران، و دنیا و دیگران او را در فتنه و آزمایش قرار داده‌اند؛ و دانشجویی که از عالمی که در راه هدایت و رهایی از سوی خداوند است، علم می‌آموزد. پس آن که مدعی است، هلاک می‌شود و آن که دروغ می‌بندد، زیان می‌بیند.»^۴

آیا فقها خود بر هدایتی از سوی خداوند هستند یا به هدایتگری نیازمندند؟ آیا آنان خود جزو اهل بیت (علیهم السلام) هستند که خداوند پاک و طاهرشان فرموده است تا منبع پاک علم باشند؟ و کدامیک از فقها هست که خداوند به واسطه علمی که به او داده، او را از علم دیگری بی‌نیاز کرده باشد؟

اگر آنها از آل محمد (علیهم السلام) نباشند بر خدا و رسولش (صلی الله علیه و آله) دروغ بسته‌اند. از امام علی بن حسین

۱. علل الشرائع: ص ۱۹۵؛ بحارالانوار: ج ۲۳ ص ۱۹؛ و برقی در محاسن: ج ۱ ص ۲۳۵ روایت کرده است. اثبات الهداة: ج ۱ ص ۱۸۹ از منابع، و طبری آن را در دلائل الامامة: ص ۲۳۱ روایت کرده است.

۲. بصائر الدرجات: ص ۱۳۴.

۳. امالی طوسی، مجلس اول: ص ۲۰ ج ۲۳؛ بحارالانوار: ج ۱ ص ۱۸۸؛ تحف العقول: ص ۱۱۳.

۴. کافی: ج ۱ ص ۵۱.

سجاد (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «... سلمان فقط به این دلیل جزو علما شد که مردی از ما اهل بیت بود و به همین جهت به علما منسوب است.»^۱

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «کجايند کسانی که -از روی جور و ستم بر ما- گمان می کنند که غیر از ما، راسخان در علم هستند. خداوند ما را بالا برده و آنان را پایین آورده است؛ به ما بخشیده و آنان را محروم کرده است؛ ما را داخل و آنان را خارج برده است. فقط به واسطه ماست که هدایت، عطا و نایبانی آشکار می شود.»^۲

این علما همان کسانی هستند که کتاب، آنها را به اهل ذکر توصیف کرده؛ همان هایی که ما را به پرسش و دنبال روی از آنان دستور داده است. حق تعالی می فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِمْ فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۳ (ما پیش از تو نیز جز مردانی را که به آنها وحی می کردیم، گسیل نداشتیم. پس اگر خود نمی دانید از اهل ذکر بپرسید).

﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا * رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾^۴ (پس ای خردمندان که ایمان آورده اید از خدا بترسید. به راستی که خدا بر شما ذکری فروفرستاده است * فرستاده ای که آیات روشنگر خدا را برایتان می خواند تا کسانی را که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند از تاریکی ها به روشنایی بیرون برد).

بنابر این رسول خدا (صلی الله علیه و آله) همان کتاب و ذکر است و اهل بیت آن حضرت (علیهم السلام) همان اهل ذکر هستند. آنان همان اهل کتابی هستند که خبر آغازین نزد آنان است و علم پیامبران (علیهم السلام) را با

۱. کافی: ج ۱ ص ۴۰۱، و بصائر الدرجات: ص ۴۵.

۲. نهج البلاغه: ج ۲ ص ۲۷.

۳. انبیاء: ۷.

۴. طلاق: ۱۰ و ۱۱.

خود حمل می کنند.

متأسفانه مفاهیم در نظر مردم به دلیل تفسیر قرآن با آرا و نظرات غیر از آنان، یعنی سایر مردمی که به دروغ و افترا مدعی علم هستند دگرگون و نامتجانس شده است. نمونه‌ای در این خصوص، مطلبی است که قرطبی (متوفی ۶۷۱ق) در تفسیر خود نقل می کند: ^۱ «فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (پس اگر خود نمی دانید از اهل ذکر بپرسید). از این آیه، اهل تورات و انجیل را که به پیامبر ﷺ ایمان آورده اند اراده می فرماید. سفیان در این خصوص گفته است: و آنان را اهل ذکر نامیدند؛ زیرا آنان از اخبار پیامبران سخن می گفتند. از چیزهایی که عرب نمی دانستند؛ و کافران قریش در امر محمد ﷺ به اهل کتاب مراجعه می کردند. ابن زید می گوید: منظور از ذکر، قرآن است؛ یعنی از مؤمنین آگاه از اهل قرآن بپرسید. جابر جعفی می گوید: وقتی این آیه فرستاده شد، علی رضی الله عنه فرمود: ما اهل ذکر هستیم.»

با وجود اینکه قرطبی خودش به بی راهه رفته و قرآن را به رأی تفسیر نموده است، آیا عاقلانه است که اهل ذکر همان اهل کتاب از دیانت های دیگر باشند؟ اینها جز آنچه در کتاب هایشان گفته شده است از اخبار آغازین چیزی ندارند. پس چرا خود ما به کتاب هایشان مراجعه نکنیم تا قضیه فیصله یابد؟ اما خود او سخن امام علی رضی الله عنه را برای ما نقل نموده است؛ آنجا که می فرماید «ما اهل ذکر هستیم»؛ ولی متأسفانه این مفسر، این بیان را صرفاً نقل می کند و درباره اش اندیشه ای نمی کند. کسانی که اخبار پیامبران پیشین را دارند همان وارثان علم پیامبران هستند؛ و آنان محمد و آل محمد رضی الله عنهم هستند.

ابن جریر طبری (متوفی ۳۱۰ق) در تفسیر خود می گوید: «از ابوجعفر [امام صادق]: «فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (پس اگر خود نمی دانید از اهل ذکر بپرسید). فرمود: ما اهل ذکر هستیم.»^۲

۱. تفسیر قرطبی: ج ۱۱ ص ۲۷۲.

۲. جامع البیان: ج ۱۴ ص ۱۴۵.

همچنین در همان منبع آمده است: احمد بن محمد طوسی گفت: عبدالرحمان بن صالح به من گفت: موسی بن عثمان به من گفت: از جابر جعفی، گفت: وقتی ﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (پس اگر خود نمی‌دانید از اهل ذکر پرسید) نازل شد، علی فرمود: «ما اهل ذکر هستیم.»^۱

از محمد بن مسلم، از ابوجعفر امام باقر (علیه السلام) نقل شده است، محمد بن مسلم گفت: نزد ما افرادی هستند که گمان می‌کنند منظور از سخن خداوند عزوجل ﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (پس اگر خود نمی‌دانید از اهل ذکر پرسید) یهود و نصاریست. ایشان (علیهم السلام) فرمود: «بنابراین شما را به دین آنها فرامی‌خوانند.» (راوی می‌گوید:) و درحالی که با دستش به سینه‌اش اشاره می‌کرد، فرمود: «ما اهل ذکر هستیم و ما همان کسانی هستیم که از آنها پرسیده می‌شود.»^۲

از عقیل بن حسین نقل شده است که گفت: علی بن حسین به ما خبر داد و گفت: محمد بن عبیدالله به ما حدیث نمود و گفت: عبویه بن محمد بشیراز به ما حدیث نمود و گفت: سهل بن نوح بن یحیی ابوالحسن حبانی به ما حدیث نمود و گفت: یوسف بن موسی قطان به ما حدیث نمود، از وکیع، از سفیان، از اسدی: از حارث که گفت: درباره این آیه ﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ﴾ (از اهل ذکر پرسید) از علی پرسیدم. فرمود: «به خدا سوگند، فقط ما اهل ذکر هستیم، ما اهل علم هستیم، و ما معدن تأویل و تنزیل هستیم. از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که فرمود: من شهر علم هستم و علی در آن است. کسی که علم می‌خواهد باید از درش وارد شود.»^۳

از امام باقر (علیه السلام) درباره سخن خداوند متعال ﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (پس اگر خود نمی‌دانید از اهل ذکر پرسید) روایت شده است که فرمود: «ما اهل ذکر هستیم و ما

۱. جامع البیان: ج ۱۷ ص ۸.

۲. کافی: ج ۱ ص ۳۳۷.

۳. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل: ج ۱ ص ۴۳۲.

کسانی هستیم که از آنها پرسیده می‌شود.»^۱

از امام صادق (علیه السلام) درباره سخن خداوند متعال ﴿فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (پس اگر خود نمی‌دانید از اهل ذکر بپرسید) روایت شده است که فرمود: «ذکر، محمد (صلی الله علیه و آله) است و ما اهل ذکر هستیم و ما کسانی هستیم که از آنها پرسیده می‌شود.»^۲

عقول مردم در آل محمد (علیهم السلام) حیران و سرگردان است و به دوست‌دار، حسود و دشمن تقسیم شدند و هیچ‌کدام قدر آنان را آن‌طور که شایسته است ندانستند؛ مگر کسی که خداوند بصیرت را برایش گشوده تا حق را در آنان و از طریق آنان ببیند. ابن حجر هیثمی از امام شافعی روایت کرده است که گفت:

ای اهل بیت رسول خدا! دوستی شما فرضی است از خدا در قرآنی که نازل کرده است

از بزرگی شما همین بس که هرکس بر شما صلوات نفرستد نمازی نخوانده است^۳

این چنین نام علما بر امت اسلامی مُشْتَبِه شد و بسیاری از فقهای گمراهی که در هر زمانی وجود داشته‌اند، بسیاری را در چنین توهمی افکندند که آنان همان علما هستند و آنان همان اهل ذکر هستند و مردم بدون اینکه حق را از باطل تشخیص دهند از آنان پیروی کردند؛ ولی اگر اندکی در سخن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و اهل بیتش (علیهم السلام) درباره کسی که دین را به‌عنوان شغل برگزیده است، بصیرت داشتند، قطعاً حق را می‌شناختند و با آن دلیل می‌آوردند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و اوصیایش (علیهم السلام) پس از ایشان از دنباله‌روی کورکورانه پشت‌سر فقهای که تظاهر به دین‌داری و زهد می‌کنند، برحذر داشته‌اند. از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت شده است که فرمود: «وای بر امتم از علمای بدنهاده. این علم را وسیله تجارت قرار می‌دهند و آن را به امیران زمان خود

۱. بصائر الدرجات: ص ۶۰.

۲. بصائر الدرجات: ص ۶۰.

۳. یا اهل بیت رسول الله حکم کفاکم من عظیم القدر أنکم فرض من الله في القرآن انزله من لم یصل علیکم لا صلاة له

می فروشند تا سودی برای خود به دست آورند؛ خداوند تجارتشان را سودمند نکند!»^۱

برای همگان روشن است که فقهای زمان ما حقوق یا مقرری از مسلمانان دریافت می کنند تا تأمین معاش نمایند؛ بنابراین دین را حرفه و تجارت قرار دادند، درحالی که همه پیامبران، فرستادگان و اوصیا به شغل و حرفه ای ساده مشغول بودند و دین، شغلشان نبود!

از رسول خدا ﷺ روایت شده است که فرمود: «بر امتم نه از غوغایی که آنان را می کشد می ترسم، و نه از دشمنی که نابودشان می کند؛ بلکه بر امتم از امامان گمراهی می ترسم که اگر آنان را پیروی کنند، آنها را در فتنه می اندازند و اگر از آنان سرپیچی نمایند، آنها را می کشند.»^۲

از رسول خدا ﷺ در توصیف وضعیت امت درحالی که هدایتگر پس از بی توجهی مردم از آنان پنهان شده است، روایت شده: «ای ابن مسعود... علما و فقهایشان فاجرهای خائن اند. بدان که آنها شریکترین مخلوقات خداوند هستند و پیروانشان و کسانی که به سمت آنها می روند و از آنها برمی گیرند و آنها را دوست دارند و با ایشان هم نشین می شوند و از آنها مشورت می گیرند نیز شریکترین خلق خدا هستند که خداوند آنها را به جهنم وارد می کند: ﴿صُمُّ بَكْمٌ عُمِّي فَهَمْ لَا يَزِجُوعُونَ﴾»^۳ (کر و کور و لال اند و بازگشتی ندارند).^۴

از صادق (علیه السلام) از امیرالمؤمنین (علیه السلام) از رسول الله ﷺ نقل شده است که فرمود: «بر امت من زمانی خواهد رسید که از قرآن جز خطش و از اسلام جز نامش باقی نمی ماند، خود را منتسب به آن می دانند درحالی که دورترین مردم از آن هستند، مسجدهایشان آباد اما خالی از هدایت است، فقهای آن زمان شریکترین فقهای هستند که آسمان بر آنها سایه انداخته است، فتنه

۱. العلم والحكمة في الكتاب والسنة: ص ۴۵۳.

۲. الزام الناصب: ج ۱ ص ۱۹۶.

۳. بقره: ۱۸.

۴. مکارم الاخلاق: ص ۴۵۰.

از آنها خارج می‌شود و به آنها بازمی‌گردد.»^۱

در ینابیع آمده است: «وقتی قائم علیه السلام خروج کند، دشمن آشکاری جز فقها ندارد. او و شمشیر برادر هستند. اگر شمشیر در دستانش نباشد، فقها به گشتنش فتوا می‌دهند؛ ولی خداوند او را با شمشیر و کرامت آشکار می‌کند. از او اطاعت می‌کنند و حکم او را بدون ایمان آوردن می‌پذیرند؛ بلکه مخالفت با او را در درون دارند.»^۲

برای خردمند در آنچه امروزه از اختلاف میان فقهای بی‌عمل در فتواهایشان به وجود آمده است اشارهٔ روشنی در شناخت باطل بودن این فقهای بی‌عمل وجود دارد؛ حتی اگر آنها بر یک مذهب و بر یک دین که از سوی یک پروردگار، یک فرستاده و یک کتاب آمده، باشند. این همان نکته‌ای است که امام علی علیه السلام در مذمت اختلاف فقها در فتوا بیان می‌کند؛ آنجا که می‌فرماید: «...برای یکی از آنان قضیه‌ای مطرح می‌شود و با نظر خودش در آن حکم می‌کند. سپس همان قضیه برای دیگری مطرح می‌شود و او برخلاف سخن قبلی حکم می‌کند. سپس قاضیان با این قضیه نزد امامشان -که آنها را منصوب کرده است- جمع می‌شوند و او نظرات همهٔ آنان را تصویب می‌کند؛ درحالی‌که خدای آنان یکی است، پیامبرشان یکی است و کتابشان نیز یکی است. آیا خداوند آنها را به اختلاف داشتن فرمان داده که آنها این چنین اطاعتش می‌کنند؟! یا آنها را از این کار نهی کرد و آنها نافرمانی‌اش می‌کنند؟ یا خداوند دینی ناقص فرستاد که در این صورت از آنها برای کامل کردنش یاری می‌جوید؟! یا آنها شریکان [خدا] هستند، پس باید سخن بگویند و او نیز باید راضی باشد؟! یا خداوند دین را کامل فرستاد و فرستاده در تبلیغش کوتاهی کرده است؟! درحالی‌که خداوند می‌فرماید: ما در این کتاب از چیزی فروگذار نکردیم، و در آن بیان هرچیزی هست، و ذکر کرده است که بخش‌هایی از کتاب بخش‌های دیگر آن را تصدیق می‌کند، و اینکه اختلافی در آن وجود ندارد. خداوند سبحان می‌فرماید: ﴿وَلَوْ كَانُ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا

۱. کافی: ج ۸ ص ۳۰۷ و ۳۰۸.

۲. ینابیع المودة: ج ۳ ص ۲۱۵.

کثیراً^۱ (اگر از جانب غیر خدا می بود، قطعاً در آن اختلاف بسیاری می یافتند).^۲

چه بسیار در این زمان از فقها می شنویم که درباره مسائل جدید امروزی فتوا می دهند و می گویند قرآن، سنت شریف یا روایات اهل بیت (علیهم السلام) سخنی درباره این مسائل نگفته است؛ مانند معاملات بانکی، ابزارهای انتقال دهنده مدرن و دیگر مسائل... آنان به این ترتیب فقط می خواهند باب اجتهاد به رأی را باز کنند و برای سرور خود ابلیس (خداوند لعنتش کند) روزنه ای ایجاد کنند تا از آن طریق به عقل های مردم نفوذ کند و به این ترتیب آنها را به گمراهی بکشاند.

توضیح شیخ جلیل محمد بن ابراهیم بن جعفر، کاتب نعمانی، نگارنده کتاب «غیبت» متوفی سال ۳۶۰ق- ۹۷۱م درباره اصحاب رأی و قیاس و اجتهاد به این شرح است: «...از ادعای این افراد کر و کور تعجب می کنم؛ اینکه علم هرچیزی در قرآن نیست! از واجبات کوچک و بزرگ، احکام دقیق، سنت ها و نکات برجسته اش! درحالی که خداوند می فرماید: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾ (و این کتاب را برای بیان هرچیزی بر تو فرستادیم)، و می فرماید: ﴿مَا قَرَرْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾ (ما در این کتاب هیچ چیزی را در فروگذار نکردیم)، و می فرماید: ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ﴾ (و هرچیزی را در امامی روشن شماره کرده ایم)، و می فرماید: ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا﴾ (و هرچیز را به صورت کتابی برشمردیم)، و می فرماید: ﴿إِنْ أَتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾ (من جز آنچه را که به من وحی می شود پیروی نمی کنم)، و می فرماید: ﴿وَأِنْ أَحْكُمُ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾ (و میان آنان با آنچه خدا نازل کرده است داورى كن). پس هرکس انکار کند که چیزی از امور دنیا، آخرت، احکام دین، واجبات، سنت ها و همه آنچه را که اهل شریعت به آن نیازمندند در قرآنی که خداوند درباره اش می فرماید ﴿تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾ (بیان هر چیزی) وجود ندارد، سخن خداوند را رد کرده و بر

۱. نساء: ۸۲.

۲. نهج البلاغه، سخن امام علی (علیه السلام) در مذمت فقها در فتوا دادن.

خدا دروغ بسته است، و غیر از چنین شخصی کتابش را تصدیق می‌کند.^۱

برخی از آنان منتسب بودن خود به نسل رسول خدا ﷺ را ابزاری برای در فتنه انداختن مردم و گمراهی‌شان قرار داده‌اند؛ که اگر مردم به کتاب خداوند مراجعه می‌کردند، با مثال‌ها و داستان‌هایی که در آن وجود دارد قطعاً این بینایی و بصیرت را به دست می‌آوردند که داشتن رابطه نسبی هرکسی با پیامبران، باعث تزکیه و پاکی او نیست. پسر پیامبر خدا نوح ﷺ بیش از هرکسی با پیامبران ارتباط داشت، ولی این نسب سودی به او نرساند. وضعیت برای قابیل پسر آقای ما آدم ﷺ نیز به همین صورت بود.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْتَلِنَ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾^۲ (گفت: ای نوح! او از خاندان تو نیست، او عملی ناصالح است. پس آنچه را که به آن علمی نداری از من مخواه. من تو را پند می‌دهم که مبادا از مردم نادان باشی).

امام علی ﷺ فرمود: «سزاوارترین مردم نسبت به پیامبران، داناترینشان به آنچه آنها آورده‌اند است.» سپس تلاوت فرمود: ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۳ (نزدیک‌ترین مردم به ابراهیم قطعاً کسانی هستند که از او پیروی کردند، و این پیامبر است، و کسانی هستند که ایمان آوردند؛ و خدایاور مؤمنان است). سپس فرمود: «به‌راستی که دوست محمد، کسی است که خداوند را اطاعت نماید، هرچند از نظر خونی دور باشد و دشمن محمد، کسی است که خداوند را نافرمانی کند، هرچند بسیار به او نزدیک باشد...»^۴

۱. نظر محمد بن ابراهیم بن جعفر کاتب نعمانی دربارهٔ اجتهاد با رأی و نظر که در کتاب غیبتش آمده است. غیبت

نعمانی: ص ۵۶.

۲. هود: ۴۶.

۳. آل عمران: ۶۸.

۴. نهج البلاغه: خطبه ۹۲ ج ۵ ص ۳۷۳ از شرح ابن ابی‌الحدید.

در نامه امام مهدی حجت بن الحسن (علیه السلام) به محمد بن عثمان عمری: «... بدان که بین خداوند عزوجل و هیچ کس قرابت و نزدیکی وجود ندارد...»^۱

امام علی (علیه السلام) فرمود: «ای کمیل! اگر پیامبری آشکار نشود و در زمین مؤمن پرهیزگاری باشد، او یا در دعایش به درگاه خداوند اشتباه می کند یا به هدف می رسد؛ به خدا سوگند که او اشتباه می کند تا اینکه خداوند او را برای این کار منصوب و او را شایسته این کار کند.

ای کمیل! دین برای خداوند است؛ پس خداوند از کسی نمی پذیرد که به آن قیام کند مگر از فرستاده، پیامبر یا وصی. ای کمیل! این نبوت، رسالت و امامت است و پس از آن چیزی جز دوست دار پیرو یا سرگردان بدعت گذار وجود ندارد. خداوند فقط از پرهیزگاران می پذیرد.»^۲

فقه‌ها در کجای این حدیث امام علی (علیه السلام) قرار دارند؟ درحالی که آنها خودشان را بین کسانی جا زده اند که خداوند آنان را برگزیده است تا به این ترتیب خود را برتر از مردم قرار دهند؛ کسانی که -سواى کسانی که خداوند برگزیده است- همگی پیوسته در یک طبقه قرار می گرفته اند. خداوند سبحان هر انسانی را تکلیف کرده تا در دین تفقه کند و به آنچه می داند بدون اجتهاد به رأی و استنباط عقلی، عمل کند؛ اجتهادی که باب ابلیس در حلال کردن حرام و حرام کردن حلال بر زبان فقه‌هاست؛ فقهایی که دین را پیشه خود برگرفتند و آن را دستمایه تجارت قرار دادند.

مردم از فقه‌هایشان کورکورانه پیروی کردند، بی هیچ بینش و بصیرتی که آنان را به کجا می برند. آنها با استفاده از شعارهایی که سر می دهند -اینکه نجات و رهایی در چنگ زدن به عترت پاک است- آنان را به دنباله روی از احکام ظنی که بر نظرات خودشان استوار است، کشانده اند. موضوع روشن است؛ اینکه آنان چگونه مدعی چنگ زدن به آنچه از اهل بیت (علیهم السلام) آمده است هستند، ولی اجتهاد به رأی می کنند و معتقد به استنباط عقلی هستند؟! این

۱. غیبت طوسی: ص ۱۹۸.

۲. تحف العقول، ابن شعبه حرانی: ص ۱۷۵.

درحالی است که اهل بیت علیهم السلام از اجتهاد به رأی و استنباط عقلی و قیاس بازداشته‌اند! از ابوبصیر روایت شده است: به اباعبدالله علیه السلام عرض کردم: چیزهایی به ما ارجاع داده می‌شود که پاسخ آنها را نه در کتاب خدا می‌یابیم و نه در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله. آیا در آن نظر بدهیم؟ فرمود: «خیر. اگر درست بگویی، پاداشی نداری و اگر خطا کنی، بر خداوند عزوجل دروغ بسته‌ای.»^۱

همواره این چنین بوده و اکنون نیز هست که فقهای گمراهی دین مردم را با سوءاستفاده از یک روایت به یغما برده و می‌برند: «و اما آن فقیهی که از نفس خود پاسداری کند، محافظ بر دینش باشد، مخالف با هوای نفسش باشد، و مطیع امر امام زمانش باشد عوام می‌توانند از او تقلید کنند.»^۲

این وجوب تقلید که قائل به آن هستند و آن را وسیله‌ای برای دور کردن مردم از تفقه در دینشان قرار دادند، کجاست؟ و کدامین فقها حافظ و نگاهبان بر نفس خویش‌اند، درحالی که از بیم جان خویش به جنگ نکردن با دشمن رضایت داده‌اند؟ و حتی برخی از آنان همان فتوایی را دادند که مورد پسند سلطان حاکم است. آیا این سکوت آنان حفظ دین و کرامت مردمی است که هر روز از بین رفته و می‌رود، تا بگویند این تقیه است؟! دروغ گفتند و تا امروز نیز به مردم دروغ می‌گویند. این سکوتی است در برابر زیر پا گذاشتن محارم دین خدا و ظلم و ستمی که بر مردم واقع شده است. اینکه آنها خود را اولیای امر می‌دانند و در عین حال زندگی دنیا را به آخرت ترجیح می‌دهند! و کدامیک از فقها مطیع امر مولایش است درحالی که با معصوم ارتباطی ندارد؟!

از اباعبدالله امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: «فقها امینان فرستادگان هستند تا زمانی که در دنیا وارد نشوند.» عرض شد: ای رسول خدا! وارد شدن آنها در دنیا چیست؟ فرمود: «پیروی از سلطان؛ وقتی چنین کردند، از آنان بر دین خود برحذر

۱. کافی: ج ۱ ص ۷۷.

۲. احتجاج: ج ۲ ص ۵۱۰ ح ۳۳۷.

باشید.»^۱

چرا این فقها یک روایت متشابه اهل بیت را که در آن وجوبی وجود ندارد، دستاویز قرار می دهند و روایات دیگری را که در آنها ترساندن و وعده دادن به کسی است که تقه در دین را رها کرده باشد، ترک می گویند. در وصیت مفضل بن عمر آمده است: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می فرمود: «در دین خداوند تقه کنید و تنها یک اعرابی و بی سواد نباشید. کسی که در دین خداوند تقه نکند، خداوند در روز قیامت به او نگاه نمی کند و عملی از او را تزکیه نمی کند.»^۲

همچنین امام صادق (علیه السلام) فرمود: «شما را از تقلید برحذر می دارم. قطعاً کسی که در دینش تقلید کند، هلاک می شود. خداوند متعال می فرماید: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ﴾^۳ (احبار و راهبان خود را به جای الله به خدایی گرفتند)؛ به خدا سوگند که آنها برایشان نماز نخواندند و روزه نگرفتند؛ ولی آنها حلال را حرام و حرام را حلال کردند، پس در این، از آنها تقلید نمودند؛ بنابراین بدون اینکه خود بفهمند آنها را بندگی نمودند.»^۴

و این چنین فرقه ناجیه از نظر آنان تبدیل شد به دوستی اهل بیت (علیهم السلام) و تقلید از فقهای غیر معصومی که در اعمال و فتواهایشان با اهل بیت (علیهم السلام) مخالفت می نمایند و ولایتی که مدعی هستند که ستونی از ستون های دین است، با دموکراسی و شورایی که هم اکنون فقها معتقد به آن هستند، هم مسیر شده است.

فقهای هستند که به پیروی از قرآن و سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) لب می گشایند و با احادیث رسول خدا (صلی الله علیه و آله) - که ضرورت چنگ زدن به قرآن با استفاده از سنت، راه رهایی و نجات است - استدلال می کنند، با وجود اینکه آنها خود معتقدند تأویل قرآن را فقط خداوند می داند؛ اما آنها

۱. اصول کافی: ج ۲ ص ۹۶.

۲. بحار الانوار: ج ۱ ص ۲۱۴ از محاسن برقی.

۳. توبه: ۳۱.

۴. کتاب تصحیح اعتقاد از شیخ مفید: ص ۷۳؛ کافی، شیخ کلینی: ج ۱ ص ۵۳ باب تقلید.

سنت را از کتاب‌هایی گرفتند که پس از سالیان طولانی از وفات رسول خدا ﷺ تدوین شده‌اند، و از راویانی که منافع شخصی‌شان را بر مصلحت دین مقدم داشتند؛ در نتیجه از احادیث مدوّن شده رسول خدا ﷺ آنچه را مطابق هوای نفسشان و منافعشان بود برگرفتند و برخی دیگر را ترک گفتند، و آنچه را سنت سلف صالح نام نهادند به سنت رسول خدا ﷺ افزودند. آیا فرستاده خدا حضرت محمد ﷺ دین ناقصی را آورد - که هرگز چنین نیست - و آن را برای آنچه سلف نامیده شده است رها نمود تا پس از او کاملش کنند؟!

کتاب خدا پاسخ می‌دهد و می‌فرماید: ﴿وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ﴾^۱ (و روزی باشد که از هر امتی شاهی از خودشان علیه‌شان برانگیزیم و تو را بیاوریم تا علیه آنان شهادت دهی و ما قرآن را که بیان‌کننده هر چیزی و هدایت و رحمت و بشارتی برای مسلمانان است بر تو نازل کرده‌ایم)، و ﴿... الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۲ (.... امروز دین شما را به کمال رسانیدم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را دین شما برگزیدم. پس هر که در گرسنگی بی‌چاره ماند بی‌آنکه قصد گناه داشته باشد، بداند که خداوند آمرزنده مهربان است).

در آنچه گذشت مثال‌های ساده‌ای از روش‌هایی که فقهای بی‌عمل تاجر دین از تمامی مذاهب بدعت نهادند، آورده شد؛ و علتش این بوده است که آنها با ادعای علم، تکبر ورزیدند؛ بنابراین آنها نمی‌توانند چنین اقرار کنند که نمی‌دانند؛ زیرا جایگاه و موقعیت خود در جامعه را از ادعایشان مبنی بر علم و دین‌داری به دست آورده‌اند. روشن و واضح است که آنها در این زمینه ناکام مانده‌اند؛ چرا که در بر عهده گرفتن مهم‌ترین واجبی که خداوند واجب فرموده است، ناتوان‌اند؛ یعنی امر به معروف و نهی از منکر؛ با وجود اینکه برخی از آنان مدعی هستند

۱. نحل: ۸۹.

۲. مائده: ۳.

که این واجب را با هدف‌هایی محدود به انجام می‌رسانند. آنها این فریضه را بر عده‌ای از مردم پیاده می‌کنند و نه کسان دیگر؛ یعنی طبقه ساده و فقیر مسلمانان و زنان؛ اما پادشاهان، امیران و حاکمانی که آنها را برگزیده‌اند از این فریضه الهی واجب استثنا شده‌اند؛ و این نکته علت اصلی در انتشار ظلم و ستم و استبداد و فساد است.

محمد (ص) فرستاده خدا به این مضمون فرموده است: «یا امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید یا بدترین شما بر شما مسلط خواهند شد، آنگاه نیکاتان دعا می‌کنند و دعایشان مستجاب نخواهد شد.»^۱

علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) فرمود: «... امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید، که اشرار شما بر شما تسلط پیدا می‌کنند، سپس دعا می‌کنید و مستجاب نمی‌شود.»^۲

آیا کسانی که پس از رسول خدا (ص) حکومت کردند به آنچه رسول خدا (ص) آورد ملتزم بودند؟ یا پس از او پدیده‌های نوظهوری پدید آوردند، و نوپیدیهای خود را بدعتی نیکو برشمردند. حدیثی که از رسول خدا (ص) وارد شده، روشن است و نیازی به تأویل یا تفسیر ندارد: «از نوپیدیها در امور [دین] برحذر باشید؛ چرا که هر امر نوپیدی، بدعت و هر بدعتی، گمراهی است.»^۳

این چنین بود که از طریق این فقهای بی‌عمل، استراتژی ابلیس (خداوند لعنتش کند) در دور کردن مردم از آفریدگارشان به ثمر رسید و این همان وضعیتی است که مردم، امروز به آن رسیده‌اند. آنچه ما امروزه لمس می‌کنیم این است که هر فرقه اسلامی مدعی است که فرقه ناجیه است و از قرآن و سنت، با برگرفتن برخی از کتاب و ترک گفتن قسمتی دیگر و تأویل قرآن با نظرات خود، سند می‌آورد.

حق تعالی سبحان می‌فرماید: ﴿...أَفْتُمُونَنَ بَعْضُ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بَعْضُ فَمَا جَزَاءُ

۱. کافی: ج ۵ ص ۵۶.

۲. نهج البلاغه، وصیت علی (علیه السلام) به فرزندانش حسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام).

۳. سنن ابی‌داوود: ج ۲ ص ۳۹۳.

مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرْذَلُونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ^۱ (... آیا به بعضی از کتاب ایمان می آورید و بعضی دیگر را انکار می کنید؟! پاداش کسی که چنین کند در دنیا جز خواری نیست، و در روز قیامت به سخت ترین عذاب ها بازگردانیده می شود و خدا از آنچه می کنید غافل نیست).

اما علت پیروی مردم از این فقها و روی گردانی شان از آفریدگارشان، همواره جهل و ناآگاهی شان در امور دین و کوتاهی شان از تدبیر و تفکر در مهم ترین چیزی بوده است که به خاطر آن آفریده شده اند. مردم به شیطان و دست ناپاک او و سربازانش در این جهان - که فقه های گمراهی هستند- این فرصت را دادند که خودشان را میان مخلوق و خالق قرار دهند؛ پس آنها نیز درها را در برابرشان بستند و آنها را از تحقیق و فراگیری امور دین بازداشتند، و دین تبدیل به شغل و کالایی ویژه شد. در نتیجه مردم در امور دینی به آنان تکیه کردند و آنان را بر مهم ترین چیزی که به خاطرش آفریده شدند یعنی شناخت خدا و دین- امین قرار دادند.

حق تعالی می فرماید: ﴿... وَ رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ﴾^۲ (... و رهبانیتی را که ابداع کرده بودند، ما بر آنان مقرر نداشته بودیم؛ گرچه هدفشان جلب خشنودی خدا بود، ولی حق آن را رعایت نکردند؛ از این رو ما به کسانی از آنها که ایمان آوردند پاداششان را دادیم؛ و بسیاری از آنها گنهکارند).

و فقه های گمراهی بعد از اینکه مسند بزرگی را که علمی به آن نداشتند برعهده گرفتند (خداوند سبحان چنین نیست که علم و شناخت دین را به آنان عطا کند، درحالی که آن را وسیله کسب درآمد و معاش قرار داده اند) چیزهایی به هم بافتند و ابداع کردند که مردم را چنین متوهم ساخت که اینها همان علم هستند؛ مانند علم کلام، فلسفه، نحو و سایر علوم که هیچ سود و منفعتی ندارد؛ و به جذب کردن مردم گرد خودشان متمایل شدند؛ به این

۱. بقره: ۸۵.

۲. حدید: ۲۷.

صورت که دین و امتحان الهی را در چهارچوب ساده ای - که همان چهارچوب صرف عبادات است - قرار دادند و محورهای اساسی دیگر دین را رها کردند؛ تا به این ترتیب شانه خالی کردن از به جا آوردن حقوق خداوند سبحان و عمل به آنچه را فرمان داده است توجیه کنند و به این ترتیب مصداق آیات خداوند شدند که جدال گمراه و گمراهگر را توصیف کرده است.

حق تعالی می فرماید: ﴿قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا حَتَّىٰ إِذَا دَارَكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أُخْرَاهُمْ لِأُولَاهُمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٌ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۱ (می گوید: در میان

امت هایی از جن و انس که پیش از شما درگذشتند، به آتش درآید. هر بار امتی داخل می شود، امت هم مسلک خود را لعنت می کند؛ تا چون همگی در آتش به هم ملحق شوند، پیروان درباره پیشوایانشان می گویند: پروردگارا، اینان ما را گمراه کردند، پس عذابشان را از آتش دوچندان کن. [خدا] می گوید: برای هر کدام، عذاب دوچندان است ولی شما نمی دانید).

﴿وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا﴾^۲ (و گفتند: ای پروردگار ما! ما فقط سروران و بزرگان خود را اطاعت کردیم و آنان ما را از راه، گمراه کردند).

این استراتژی، جدید نیست. بدعت گذار آن ابلیس (خداوند لعنتش کند) است، که از جایی که مردم نمی دانند، به سوی آنها آمد و آنها در همان اشتباه گرفتار شدند. عبادت طولانی اش او را مغرور کرد و در امتحانش به وسیله آدم (علیه السلام) سودی برایش نداشت. امام علی (علیه السلام) این نکته را در یکی از خطبه هایش بیان فرموده و از طریق مثالی برای ما بیان می نماید که عبادات موجب از بین رفتن امتحان الهی مخلوقات نمی شود. ایشان (علیه السلام) می فرماید: «اگر خدای تعالی می خواست آدم را از نوری بیافریند که پرتوی آن دیده ها را برباید و زیبایی اش خردها را به شگفت آورد و بوی خوشش جانها را معطر سازد، می توانست. اگر چنین کرده بود گردن همگان در برابر او به خضوع خم می گردید و کار آزمایش در آن بر فرشتگان آسان می شد؛

۱. اعراف: ۳۸.

۲. احزاب: ۶۷.

ولی خدای سبحان آفریدگان خود را به بعضی چیزهایی - که از اصل آنها بی‌خبرند - می‌آزماید تا فرمان‌برداران از نافرمانان جدا شوند و آنان را از لوث خودکامگی و گردن‌کشی پاک دارد و تکبر و خودپسندی را از آنان دور گرداند؛ پس عبرت گیرید از آنچه خداوند با ابلیس کرد: کار طولانی، تلاش سخت و بندگی شش هزار ساله‌اش را که روشن نیست بر حسب سال‌های این جهان برآورد شده است یا سال‌های جهان دیگر در برابر ساعتی تکبر ورزیدن، پوچ ساخت. پس از ماجرای ابلیس، با گناهی هم‌سنگ او، کیست که از عذاب الهی رهایی تواند؟ هیچ‌کس! خداوند سبحان هرگز انسانی را با گناهی که فرشته‌ای را با آن گناه بیرون راند، به بهشت وارد نکند.»^۱

در میان خوارج همواره [افراد] بوده‌اند و هستند، و توصیف عبادت‌هایشان برای ما عبرتی است. از ابوسعید خدری نقل شده است، گفت: وقتی ما نزد رسول خدا ﷺ بودیم و آن حضرت در حال تقسیم غنیمت‌ها بود، ذُو الْخَوَیصِرَه که مردی از بنی‌تمیم بود نزد ایشان آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! عدالت را رعایت کن. رسول خدا ﷺ فرمود: «وای بر تو! اگر من عدالت را رعایت نکنم، چه کسی عدالت را رعایت می‌کند؟» عمر بن خطاب عرض کرد: ای رسول خدا! اجازه بدهید گردنش را بزنم. رسول خدا ﷺ فرمود: «او را رها کن. او یارانی دارد که هریک از شما نماز خود را در مقایسه با نماز آنها کوچک و حقیر می‌شمارد و همین‌طور روزه‌اش را در مقایسه با روزه آنان. آنها قرآن می‌خوانند، ولی از حنجره‌هایشان فراتر نمی‌رود. همان‌طور که تیر از کمان بیرون می‌آید، آنها از اسلام خارج می‌شوند. به سر تیر پیکان نگاه می‌شود ولی در آن چیزی دیده نمی‌شود؛ سپس به چوب تیر نگاه می‌شود، ولی در آن چیزی یافت نمی‌شود؛ سپس به پَر تیر نگاه می‌شود، ولی در آن چیزی یافت نمی‌شود، با آنکه تیر از سرگین و خون گذشته است. نشانه آنها مردی سیه‌چرده است که یکی از بازوهایش مانند پستان زن است و مانند تکه گوشتی است که حرکت می‌کند. هنگامی که مردم جدا هستند، آنها خارج می‌شوند.» ابوسعید می‌گوید: گواهی می‌دهم من این سخن را از رسول خدا ﷺ

شنیدم و گواهی می‌دهم علی بن ابی طالب با آنان جنگید و من همراهش بودم. آن حضرت به جست‌وجوی آن مرد دستور داد. به جست‌وجویش پرداختند، او را یافتند و آوردند؛ و وقتی او را دیدیم به همان صورتی بود که رسول خدا ﷺ توصیفش کرده بود.»^۱

چه بسیارند مردمی که هم‌اکنون پرستش می‌کنند آنچه را که نمی‌شناسند؛ همان طور که خوارج چنین کردند!

(۵) وجه اشتراک حدیث فرقه ناجیه و حدیث تمسک جستن به خلفای مهدیون راشدین، پس از رسول خدا

رسول خدا ﷺ فرمود: «کسانی از شما که پس از من زندگی می‌کنند اختلافات بسیاری خواهند دید. بر شما باد به سنت من و سنت خلفای مهدیون راشدین. به آن تمسک جوئید؛ آنها را با دندان‌های آسیا محکم بگیرید. برحذر باشید از نوپیدها در امور [دین]، که هر نوپیدی بدعتی است، و هر بدعتی گمراهی است.»^۱

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «آنها را با دندان‌های آسیا محکم بگیرید.» آیا این وصف از سوی رسول خدا ﷺ کافی نیست تا راه‌رهایی را برای آنان بیان فرماید؟ و آیا هرکسی که مردم او را خلیفه راشد می‌نامند، مدّ نظر این حدیث رسول خدا ﷺ است؟ و آنها چند تا هستند؟

رسول ما محمد ﷺ تعداد اوصیا (خلفا) پس از خود را به ما خبر داده است. محمد بن مثنی برای ما نقل کرده و گفته است: غندر برای ما حدیث نمود، شعبه برای ما حدیث نمود، از عبدالملک که از جابر بن سمره شنیدم که گفت: از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «دوازده امیر هستند.» کلمه‌ای فرمود که من نشنیدم. پدرم به من گفت: ایشان ﷺ فرمود: «همه آنها از قریش هستند.»^۲

از جابر بن سمره روایت شده است که گفت: خدمت پیامبر وارد شدم و شنیدم که می‌فرمود: «این امر به اتمام نمی‌رسد تا اینکه دوازده خلیفه در میان آنان باشد.» سپس سخنی گفت که بر من پوشیده بود. به پدرم گفتم: چه فرمود؟ گفت: همه آنها از قریش هستند.^۳

به همین احادیث به‌عنوان چند نمونه- بسنده می‌کنم. برای کسی که خواهان مطالب

۱. سنن ابی داوود: ج ۲ ص ۳۹۳.

۲. صحیح بخاری: ج ۸ ص ۱۲۷.

۳. صحیح مسلم: ج ۶ ص ۳.

بیشتری است، کتاب‌ها پر از ده‌ها حدیث است؛ اگر صدها نباشد!

از تعداد این خلفا ما می‌توانیم تشخیص دهیم که این خلفا چه کسانی هستند؟ اگر در گفتن این عدد حکمتی نبوده است، پس چرا رسول خدا (ص) آن را بیان فرمود؟ و اگر منظور از این خلفا، همهٔ کسانی هستند که پس از وفات رسول خدا (ص) حکومت کرده‌اند، این تعداد که بسیار بیشتر از دوازده می‌شود و بیشترشان از قریش هستند! پس از خلفای چهارگانه، بنی‌امیه و بنی‌عباس حکومت کردند و همهٔ اینها از قریش هستند؛ اما در خصوص آنچه در سایهٔ این خلفا رخ داد، تاریخ خود، گواه است. اگر بگویند چهار تایی اول همان راشدین هستند، از آنان می‌پرسیم: آیا حکومت کسانی که پس از آنها آمدند، حکومت خداوند و رسول خدا محمد (ص) است؟ و آیا منظور رسول خدا (ص) از خلفای پس از خود، معاویه است که باعث کشتن مسلمانان در جنگ با امام علی (علیه السلام) شد؟! یا چه بسا برخی گمان می‌کنند که منظور آن حضرت (ص) یزید (خداوند لعنتش کند) بود که نوهٔ رسول خدا (ص) و پنجمین اصحاب کساء را به قتل رسانید؟! یا منظور او (ص) حکومت بنی‌امیه و بنی‌عباس بوده است که در زمان حکومتشان گناه و دزدی از بیت‌المال مسلمانان ضعیف رونق یافت؟! قطعاً این افراد همان افراد مدّ نظر رسول خدا (ص) نبوده‌اند؛ ولی مردم از هوای نفس خود پیروی کردند و دوست داشتند هرچه او می‌خواهد تصدیق کنند، هر قدر هم که از حق به دور باشد! مردم دربارهٔ رسول خدا (ص) انصاف به خرج ندادند و در فهم اشتباه از احادیث رسول خدا (ص) نیز جانب انصاف را رعایت نکردند.

به حدیث رسول خدا باز می‌گردیم تا حقیقت مهم دیگری را از آن واکاوی کنیم. اینکه «این امر به اتمام نمی‌رسد تا اینکه دوازده خلیفه در میان آنان باشد» چه امری به پایان رسیده و پس از آن چه اتفاقی افتاده است؟ خلفای پس از امامان دوازده‌گانه چه کسانی هستند؟ این مطلبی است که فرستادهٔ خدا حضرت محمد (ص) آن را در وصیت شب وفاتش بیان فرموده و قرآن به همهٔ خلق خدا که به خداوند ایمان دارند دستور داده است که هنگام مرگشان وصیت کنند.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ

وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ»^۱ (هرگاه یکی از شما را مرگ فرا رسد و خیری بر جای گذارد، مقرر شد که درباره پدر و مادر و خویشاوندان، از روی انصاف وصیت کند و این حق است بر پرهیزگاران).

و رسول ما محمد ﷺ کسی است که خود، کتاب را آورده و سزاوارترین خلائق به کتاب خداوند و وصیت کردن هنگام مرگ است. در این وصیت آمده است: رسول خدا ﷺ فرمود: «ای ابا الحسن! صحیفه و دواتی آماده کن. حضرت ﷺ وصیتشان را به امیرالمؤمنین (علیه السلام) املا فرمودند، تا به اینجا رسید: ای علی! پس از من دوازده امام خواهند بود و بعد از آنها دوازده مهدی.... تا به اینجا می‌رسد که: تو پس از من جانشین و خلیفه‌ام بر امت هستی. زمانی که وفات تو فرارسید وصایت و جانشینی مرا به پسر «حسن» که نیکوکار و رسیده به حق است تسلیم نما. زمان وفات او که فرارسید آن را به فرزندم «حسین» پاک و شهید بسپارد؛ و وقتی که وفات او فرارسید آن را به فرزندش سرور عبادت‌کنندگان و صاحب ثقات (دارای پینه‌های عبادت) «علی» واگذار نماید؛ و هرگاه زمان وفات او رسید آن را به فرزندش «محمد» باقر تسلیم کند؛ و زمانی که وفات او رسید آن را به پسرش «جعفر» صادق بسپارد؛ و آنگاه که وفات او فرارسید به فرزندش «موسی» کاظم واگذار کند؛ و وقتی وفات او فرارسید به فرزندش «علی» رضا تسلیم کند؛ و زمانی که وفات او رسید آن را به فرزندش «محمد» ثقه تقی بسپارد؛ و زمانی که وفات او فرارسید آن را به فرزندش «علی» ناصح واگذار نماید؛ و زمانی که وفات او رسید آن را به پسرش «حسن» فاضل بسپارد؛ و زمانی که وفات او فرارسید آن را به فرزندش «محمد» که نگهداشته شده از آل محمد ﷺ است بسپارد. این دوازده امام بود و بعد از آن دوازده مهدی خواهد بود. پس وقتی که زمان وفات او رسید [وصایت و جانشینی مرا] به فرزندش که اولین [نفر از مهدیین و] مقربین است تسلیم نماید و او سه نام دارد؛ نامی مانند نام من و پدرم و آن عبدالله و «احمد» است و سومین نام او مهدی خواهد بود؛ او اولین مؤمنان

است.»^۱

برای اینکه مفهوم به پایان رسیدن امر برای ما بیشتر روشن شود، احادیث فرستاده خدا محمد (ص) درباره ظهور منجی بشریت امام مهدی (علیه السلام) را مرور می‌کنیم؛ آنجا که می‌فرماید: «مژده مهدی را به شما می‌دهم که هنگام اختلاف مردم و زلزله‌ها، در امت من برانگیخته می‌شود...»^۲

و این سخن حضرت (ص): «مهدی از من است... زمین را از عدل و داد پُر می‌کند همان طور که از ستم و جور آکنده شده است.»^۳

از عبدالله بن مسعود - که ابی‌داوود آن را روایت کرده است - روایت شده که پیامبر (ص) فرمود: «اگر از دنیا فقط یک روز باقی مانده باشد خدا آن روز را طولانی می‌کند تا اینکه مردی از من برانگیخته شود (یا از اهل بیت من). نام او شبیه نام من است، زمین را پر از عدل و داد می‌کند همان گونه که از ستم و جور پر شده است.»^۴

یعنی پایان یافتن این امر [و تحقق وعده] همان آمدن فرمان الهی و تحقق وعده او در پایان دادن به فتنه کور، و یگانگی امت‌ها و ادیان، و نابودی ظلم و ستم است؛ تا دولت محمد و آل محمد (ص) - که در آن مه‌دیون (علیهم السلام) از آل محمد (ص) حکومت خواهند کرد - ظهور یابد.

این مطلب به‌شکلی روشن‌تر در این حدیث امام صادق (علیه السلام) آمده است که فرمود: «از ما پس از قائم دوازده مهدی از فرزندان حسین (علیه السلام) است.»^۵

۱. وصیت مقدس رسول خدا در منابع زیر روایت شده است: غیبت طوسی: ص ۱۵۱ چاپ مؤسسه معارف اسلامی؛ بحارالانوار: ج ۵۳ ص ۱۴۷؛ غایة المرام: ج ۲ ص ۲۴۱؛ نجم‌الثاقب: ج ۲ ص ۴۱؛ شیخ خُرعاملی در اثبات الهداة: ج ۱ ص ۵۴۹؛ ۳۷۶؛ شیخ حر عاملی کتاب ایقاظ من الهجعة: ص ۳۹۳.

۲. مسند احمد: ج ۳ ص ۳۷.

۳. سنن ابی‌داوود: ج ۲ ص ۳۱۰.

۴. نگاه کنید به: سنن ابی‌داوود: ج ۲ ص ۳۰۹.

۵. مختصر بصائر الدرجات: ص ۴۹؛ بحارالانوار: ج ۵۳ ص ۱۴۸.

امید است همین مقدار برای کسی که در جستوجوی حق است برای شناخت اینکه
خلفای رسول خدا ﷺ چه کسانی هستند و نیز توصیف آنان به «مهدیون راشیدن»- کافی باشد.

(۶) وجه مشترک حدیث ثقلین و حدیث فرقه ناجیه

فرستاده خدا محمد ﷺ حدیث ثقلین را برای مسلمانان باقی گذاشت تا آنان را از گمراهی دور کند و بر صراط باقی قرار دهد؛ ولی مصیبت بزرگ این بود که پس از او مردم در مفهوم ثقلین اختلاف نمودند. برخی می‌گویند ثقلین، قرآن و سنت است و عده‌ای می‌گویند قرآن و عترت پاک است و هر دو طرف به آن مفاهیم عمیقی که رسول خدا ﷺ می‌خواست مردم به آن برسند، نرسیدند!

یک طرف روایت می‌کند رسول خدا ﷺ فرموده است: «من دو ثقل را در میان شما باقی گذاشتم که پس از آن هرگز گمراه نشوید: کتاب خدا و سنتم؛ و این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در حوض بر من وارد شوند.»^۱

اما سنت چیست؟ آیا فقط حدیث رسول خدا ﷺ را شامل می‌شود؟ آیا تمام آنچه رسول خدا ﷺ فرموده به آنها رسیده است؟ آیا احادیث سنت همراه و ملازم قرآنی که «هیچ باطلی به آن راه ندارد» باقی مانده است؛ درحالی که احادیثی وارد آن شده است که خداوند هیچ دلیلی برایشان نفرستاده و مردم درباره‌شان اختلاف دارند؟ و آیا رسول خدا ﷺ برای مسلمانان، سنت تدوین شده‌ای باقی گذاشت تا به آن رجوع کنند و در آن هیچ اختلافی نداشته باشند؟ و این سنت چه زمانی تدوین شد تا مرجع مسلمانان باشد؟

هیچ دو مسلمانی در این اختلاف ندارند که قرن اول هجری در آستانه به پایان رسیدن بود، ولی هیچ‌یک از خلفا فرمانی نداد تا حدیث گردآوری و تدوین شود! بلکه این احادیث را نزد راویان، حافظان و تدوین‌کنندگان به صورت پراکنده رها نمودند؛ درحالی که اینها نیز انسان‌هایی بودند که می‌مردند، فراموش می‌کردند و دچار اختلاف می‌شدند؛ و برخی دیگر نیز احادیث نوشته شده را به آتش کشیدند! عایشه می‌گوید: «پدرم حدود پانصد حدیث از رسول

خدا را جمع‌آوری نمود. شب‌هنگام با ناراحتی و اضطراب به خواب رفت. صبح‌هنگام گفت: دخترکم، احادیثی را که نزد تو دارم بیاور. آنها را آوردم. آتشی خواست و آنها را سوزاند. گفتم چرا آنها را سوزاندی؟ گفت: ترسیدم بمیرم و این احادیث نزد من باشد و در آنها احادیثی از مردی باشد که او را امین و مورد اعتماد بدانی، ولی همانند سخن من نباشد و تو آن را نقل کنی.»^۱

اگر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به آنان دستور به پیروی از سنت به‌عنوان یکی از دو ثقل را داده است، پس چرا کسی که پس از او می‌آید آنها را به آتش می‌کشد؟

آیا ارشاد مردم به دنبال‌روی از چیزی با این درجه از اهمیت درحالی که تدوین نشده و بین مردم پراکنده است و امکان مراجعه به آن از هیچ منبع مورد اعتمادی وجود ندارد، از مصادیق حکمت است؟ حکمت می‌گوید کسی که چیز گران‌بهای دارد، آن را گردآوری و در جایی امن محافظت می‌کند. این مکان باید پاک و طاهر باشد. نمی‌توان به امانتی که فرستاده خدا محمد (صلی الله علیه و آله) باقی گذاشته است چیزی افزود یا از آن کاست. این امانت باید همانند قرآنی باشد که باطل به آن وارد نمی‌شود، و هم‌سنگ آن باشد. سخن روایت‌شده رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به ما حکمت می‌آموزد، و در حدیث او تمامی حکمت قرار دارد؛ چراکه آن حضرت تقلین را محافظت‌کننده از گمراهی برای کسی که به آن چنگ بزند توصیف فرموده است، و این می‌طلبد که به هر دو تمسک بسته و از هر دو -که باطلی به آنها وارد نمی‌شود- پیروی شود. این دو عبارت‌اند از کتاب خدا که هیچ دو نفر از مسلمانان در آن اختلافی ندارند؛ ولی اگر منظور از ثقل دوم احادیث نقل‌شده باشد، در صحیح بودنشان محل اختلاف است! وجود مباحثی در تشخیص احادیث صحیح ثابت می‌کند که نظر همه گروه‌ها بر این است که احادیثی جعلی نیز وجود دارد؛ در غیر این صورت چرا به دنبال سند و صحت احادیث هستند تا به این ترتیب به تشخیص دادن حق از باطل در احادیث سنت شریف، یقین حاصل کنند؟! (این علاوه بر آن است که خود روش صحیح شمردن احادیث در خدمت اهداف برخی است)

تا احادیث شریفی را که با نظراتشان هم‌خوانی ندارد باطل قلمداد کنند؛ زیرا آنها تمایلی ندارند که آنچه پدرانشان را بر آن یافته‌اند، رها کنند، هر چند باطل بودنشان واضح و بدیهی باشد).
سنت، فقط آن چیزی نیست که رسول خدا ﷺ به‌عنوان حدیث فرموده است؛ زیرا هیچ‌کسی وجود ندارد که همه سخنان رسول خدا ﷺ را شنیده باشد. بنابراین علمی که رسول خدا ﷺ داشت فقط سخنانش نبود، بلکه آن ستنی که رسول خدا ﷺ بیان فرمود، روش و منهجی است که به علمی که رسول خدا ﷺ برای وارثان پاک امین از فرزندان بر جای گذاشته است، تکیه دارد. اینان، همان فرزندان ابراهیم (علیه السلام) هستند، همان عترت پاک که با توجه به نص و تصریح خداوند سبحان و متعال باطل در آن وارد نمی‌شود. اینان، منبع سنت پاک و طاهری هستند که هیچ شبهه و پوشیدگی در آن راه ندارد. حق تعالی می‌فرماید: ﴿...إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۱ (...جز این نیست که خدا اراده کرده است پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را چنان که باید پاک و پاکیزه بدارد).

فرستاده خدا حضرت محمد ﷺ فرمود: «من دو ثقل گران‌بها در میان شما گذاشتم: کتاب خدا و عترتم اهل بیتم. این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در حوض بر من وارد شوند.» در حدیث دیگری است: «اما بعد، ای مردم! آگاه باشید من نیز یک بشر هستم و نزدیک است فرستاده پروردگارم بیاید و من اجابت کنم. من دو ثقل گران‌بها را در میان شما می‌گذارم: اولین آنها کتاب خداست که هدایت و نور در آن است. کتاب خدا را بگیرید و به آن تمسک جوئید. آن حضرت نسبت به کتاب خداوند تشویق و ترغیب فرمود. سپس فرمود: و اهل بیتم. شما را به خدا درباره اهل بیتم سفارش می‌کنم. شما را به خدا درباره اهل بیتم سفارش می‌کنم. شما را به خدا درباره اهل بیتم سفارش می‌کنم.»^۲

۱. احزاب: ۳۳.

۲. صحیح مسلم: ج ۷ ص ۱۲۲ و ۱۲۳، کتاب فضائل الصحابة، باب از فضایل علی بن ابی طالب (علیه السلام): مستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۴۸.

پس اهل بیت (علیهم السلام) همان حقی است که هیچ باطلی با آن آمیخته نمی‌شود، و همان عدل و هم‌سنگ قرآن است که هیچ باطلی به آن وارد نمی‌شود. در اینجا حکمت از آیه تطهیر برای ما روشن می‌شود. خداوند سبحان در این آیه مسلمانان را به منبع پاکی ارشاد می‌فرماید که باید برای شناخت دین خود و سنت فرستاده خدا حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) از آن بنوشند. اما اختلاف دیگری پیش می‌آید؛ اینکه این اهل بیت (علیهم السلام) چه کسانی هستند؟

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای مسلمانان بیان کرده است که اهل بیت و عترتش و فرزندان او چه کسانی هستند. ایشان (علیهم السلام) فرموده است: «خداوند فرزندان هر پیامبری را در پشت خودش، و فرزندان مرا در صُلب علی قرار داد.»^۱

و این مضمون سخن آن حضرت (صلی الله علیه و آله) است: «نَسَب هر دخترزاده‌ای به پدرش می‌رسد، غیر از فرزندان فاطمه که نَسَبشان به من می‌رسد و من پدرشان هستم.»^۲

همچنین این حدیث مضمون سخن ایشان (علیهم السلام) است: «ای علی! تو برادر و پدر فرزندانم هستی.»^۳

و این سخن ایشان (علیهم السلام) که به علی اشاره دارد: «این برادر من و پسرعمو و داماد و پدر فرزندانم است.»^۴

منحصر شدن نسل پیامبر در فرزندان فاطمه، ناگهانی نیست! مردم از این موضوع مطلع‌اند و قطعاً می‌دانند که پیامبر فرزندی جز فرزندان فاطمه ندارد و آن حضرت (صلی الله علیه و آله) در برابر جماعت‌های مسلمانان، پیوسته می‌فرمود: این فرزندم حسن، و این فرزندم حسین است. خداوند آن دو را به اسم نام برده است و این دو آقای جوانان اهل بهشت هستند، و دو ریحانه

۱. ببینید: مجمع الزوائد هیثمی: ج ۹ ص ۱۷۲؛ معجم الکبیر طبرانی: ج ۳ ص ۴۳ و ۴۴ شماره ۲۶۳۹؛ جامع صغیر سیوطی: ج ۱ ص ۲۶۲ شماره ۱۷۱۷.

۲. نگاه کنید به: معجم کبیر طبرانی: ج ۳ ص ۴۴ شماره ۲۶۳۱؛ جامع صغیر سیوطی: ج ۲ ص ۲۷۸ شماره ۶۲۹۴.

۳. مراجعه کنید به: مستدرک حاکم: ج ۳ ص ۲۱۷.

۴. کنز العمال متقی هندی: ج ۵ ص ۲۹۱ شماره ۱۲۹۱۴.

من از این امت هستند؛ و هنگامی که این سخن حق تعالی نازل شد: ﴿فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمُ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمُ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾^۱ (پس بگو: بیایید تا حاضر آوریم، ما فرزندان خود را و شما فرزندان خود را، ما زنان خود را و شما زنان خود را، ما خویشانمان را و شما خویشانانتان را، آنگاه دعا و تضرع کنیم و لعنت خدا را بر دروغ‌گویان قرار دهیم). کتاب‌های حدیث بر این اتفاق نظر دارند که این آیه در حق فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نازل شد.^۲

فرزندان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم جزو خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هستند و خلافت در قریش است^۳ و گرمای‌ترین و برترین طایفه قریش طبق نص شرعی بنی‌هاشم است و گرمای‌ترین خاندان در هاشم نیز فرزندان عبدالمطلب هستند، و گرمای‌ترین از عبدالمطلب، محمد و اهل بیتش هستند؛^۴ و اینان، فرزندان ابراهیم علیه‌السلام هستند؛ همان کسی که تا روز قیامت، امامت و خلافت در میان فرزندان او است. خداوند آفریدگار آنها را پاک و مطهر فرموده است تا منبع و منهج دائمی دین استوار و صراط مستقیم او باشند. اگر بگویند این آیه درباره زن‌هاست، چه روش

۱. آل عمران: ۶۱.

۲. صحیح مسلم ج ۷ باب از فضایل علی علیه‌السلام، ص ۱۲۰ و ۱۲۱. امام احمد بن حنبل در مُسندش: ج ۱ ص ۱۸۵، ترمذی در سنن خود - صحیح او - ج ۴ ص ۲۹۳ و ۲۹۴ ح ۴۰۸۵ آورده و به صحیح بودنش گواهی داده است. همچنین مسلم روایت را با طولانی بودنش در ج ۵ ص ۳۰۱ و ۳۰۲ ح ۳۸۰۸ روایت کرده و نیز به صحیح بودنش گواهی داده است. حاکم نیشابوری در مستدرک ج ۳ ص ۱۵۰ ح ۴۷۱۹ آن را روایت کرده و به صحیح بودنش به شرط شیخین گواهی داده است. ذهبی در تلخیص المستدرک با او موافقت کرده و گفته است: به شرط بخاری و مسلم. بیهقی در سنن کبری ج ۷ ص ۶۳ و آلبانی به صحیح بودن این حدیث تصریح کرده است؛ با توجه به آنچه ترمذی موافق با حدیث مسلم نقل کرده است. مراجعه کنید به: صحیح و ضعیف سنن ترمذی آلبانی: حدیث شماره ۳۷۲۴.

۳. کنز العمال: ج ۱۲ ص ۲۵. این مطلب را از احمد در مسندش نقل کرده است، و از طبرانی در کبیر، بیهقی در سنن، و از حاکم در مستدرک؛ و نزدیک ۱۰۰ حدیث روایت کرده است که این امر در قریش است و این احادیث را همه اصحاب سنن روایت کرده‌اند. به احادیث: ج ۳۳۷۸۹ و ۳۳۸۹۰ ج ۱۲ از کنز مراجعه کنید.

۴. کنز العمال: ج ۲ ص ۴۳ آن را از حاکم در مستدرکش نقل کرده است، و از بیهقی در سنن خود، و از طبرانی در کبیر، و از ابن عساکر. به ج ۱۲ ص ۴۳ و ۵۸ از کنز العمال مراجعه کنید.

و منهجی را زن‌های رسول خدا ﷺ وضع کرده‌اند تا رسول خدا مردم را به پیروی از آن فرمان داده باشد؟

از ابوبکر بنی ابی‌شبیبه و محمد بن عبدالله نمیر - لفظ به ابوبکر باز می‌گردد - نقل شده است که گفت: محمد بن بشر ما را حدیث نمود، از زکریا، از مصعب بن شبیه، از صفیه دختر شبیه که گفت: عایشه گفت: «پیامبر ﷺ صبح‌هنگام خارج شد درحالی که عبایی از موی سیاه با نقش راه‌راه بر دوش داشت. حسن بن علی آمد، او را داخل نمود. حسین آمد، او را نیز داخل نمود. سپس فاطمه آمد و او را نیز داخل نمود. سپس علی آمد و او را نیز داخل نمود، سپس گفت: ﴿...إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ (...جز این نیست که خدا اراده کرده است پلیدی را از شما «اهل بیت» دور کند و شما را چنان که باید پاک و پاکیزه بدارد).»^۱

و از محمد بن مصعب نقل است: اوزاعی به ما حدیث نمود، از شداد بن ابی‌عمار که گفت: «بر واثله وارد شدم درحالی که جماعتی نزد او بودند. علی را یاد کردند و به او ناسزا گفتند و من نیز با آنان ناسزا گفتم. وقتی ایستادند، گفت: به این مرد ناسزا گفتی؟ گفتم: دیدم که این گروه به او ناسزا می‌گفتند، من نیز همراهشان ناسزا گفتم. گفت: آیا از آنچه از رسول خدا دیدم، تو را باخبر نکنم؟ گفتم: بله. گفت: بر فاطمه وارد شدم و از او علی را جويا شدم. گفت: به‌سوی رسول خدا ﷺ رفته است. نشستیم و منتظرش بودم تا اینکه رسول خدا آمد و همراهش علی، حسن و حسین بود و هریک دستش را گرفته بودند تا وارد شد. علی و فاطمه را نزدیک آورد و آنان را پیش رویش و حسن و حسین را بر ران‌هایش نشاند. پیراهن یا عبایش را بر آنها پیچید. سپس این آیه را خواند: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ (جز این نیست که خدا اراده کرده است پلیدی را از شما «اهل بیت» دور کند و شما را چنان که باید پاک و پاکیزه بدارد). سپس فرمود: «بارخدا! اینان اهل بیت من هستند و

اهل بیت من سزوارترند.»^۱ سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود: ای رسول خدا! اینها به چه چیزی سزوارترند؟

با تأسف پس از رسول خدا ﷺ مثل بنی اسرائیل بر مسلمانان منطبق شد. وقتی موسی (علیه السلام) آنها را به کشتن گاوی دستور داد، آنها شروع به بهانه‌تراشی درباره رنگ و شکلش نمودند. مسلمانان نیز پس از رسول خدا ﷺ بهانه‌تراشی کردند و گفتند محمد (صلی الله علیه و آله) نام و صفات جانشین پس از خودش را بیان نکرد! و چنین بهانه آوردند که این حاکم چرا درخواست حکمرانی نکرد؟ ولی آنها فراموش کردند ناگزیر در آزمایش قرار دارند و اینکه کسانی که تاریخ و رویدادهایش را برایشان نقل و مدّون کرده‌اند، همان کسانی هستند که خلافت را غصب کرده‌اند.

بنابراین وجه مشترک بین حدیث فرقه ناجیه و حدیث ثقلین در این است که ثقل دوم در فرزندان محمد ﷺ متمثل شده است. آنها فرزندان ابراهیم (علیه السلام) هستند و همان خلفایی هستند که خداوند سبحان آنها را برگزید تا در زمین با عدالت حکومت کنند. کسانی که خداوند برای خود برگزید و به آن فرمان داده است.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّتَهُ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^۲ (خدا آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برتری داد * فرزندانی، برخی از نسل برخی دیگر پدید آمده، و خداوند شنوا و داناست).

۱. مسند احمد: ج ۴ ص ۱۰۷.

۲. آل عمران: ۳۳ و ۳۴.

(۷) وجه مشترک فرقه‌های ناجیه ادیان سه‌گانه اسلام، مسیحیت و یهودیت

رسول خدا محمد ﷺ فرمود: «یهود به هفتاد و یک یا دو فرقه تقسیم شدند، و نصارا به هفتاد و یک یا دو فرقه تقسیم شدند، و امت من به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شوند.»^۱

وجه مشترک این فرقه‌های ناجیه چیست؟ تمام پژوهش‌هایی که درباره موضوع «فرقه ناجیه» نوشته شده‌اند، به علت و حکمتی که رسول خدا ﷺ در مثلی که درباره تفرقه امت موسی ﷺ پس از او، و تفرقه امت عیسی ﷺ پس از او بیان کرده است نپرداخته‌اند، تا این مثل برایشان کلیدی برای فهم حکمت محمدی باشد.

فرقه‌های دین یهودیت در ایمان به خدا و موسی ﷺ و فرقه‌های دین مسیحی در ایمان به خدا و عیسی ﷺ اختلافی ندارند، و نیز فرقه‌های مسلمانان در ایمان به خدا و محمد ﷺ هیچ اختلاف ندارند. پس اختلاف این فرقه‌ها در کجاست؟

آیا فرقه ناجیه یهود و نصارا همان فرقه‌ای است که از صحابه پیامبر و سنت‌هایشان پیروی کرده است؟ یا کثرت و اجماع آنها بوده است؟ مسلمانان در این مثلی که رسول خدا محمد ﷺ بیان فرموده است باید بیندیشند تا بتوانند آن را درک کنند.

وجه مشترک باید یکی باشد و قطعاً این وجه مشترک، نام فرقه نیست؛ بلکه روش و منهجی همیشگی است که فرقه ناجیه یهود، نصارا و مسلمانان بر آن حرکت نموده‌اند که در نتیجه نجات و رهایی برایشان محقق شده است. این روش باید روش یکسانی برای ادیان

۱. سنن ابی داوود: ج ۲ ص ۳۹۰.

این مضمون به شکل‌های مختلفی از پیامبر ﷺ روایت شده است که اهل سنت و مسندها مانند مسند احمد بن حنبل، ترمذی و دیگران، آن را نقل نموده‌اند که ایشان فرمود: «این امت به هفتاد و سه فرقه تقسیم خواهند شد که همه آنان در آتش هستند به جز یکی؛ و آن یکی، جماعت است.» و در روایتی چنین است: «آن که بر همان راهی باشد که من و یارانم امروز بر آن هستیم.» مجموعه فتاوی ابن تیمیه: ص ۳۷۰.

سه‌گانه باشد تا آن را به نجات و رهایی و رضایت خداوند سبحان برساند.

امام (علیه السلام) این وجه مشترک را بیان فرموده است؛ آنجا که می‌فرماید: «... یهود به هفتاد و یک فرقه متفرق شدند، هفتاد فرقه از آنان در آتش و یک فرقه اهل نجات و در بهشت است، و آن فرقه‌ای است که یوشع بن نون وصی موسی (علیه السلام) را پیروی کرده است. نصارا بر هفتاد و دو فرقه متفرق شدند، هفتاد و یک فرقه در آتش و یک فرقه در بهشت است، و آن فرقه‌ای است که شمعون وصی عیسی (علیه السلام) را پیروی کرده است؛ و این امت بر هفتاد و سه فرقه متفرق می‌شوند، هفتاد و دو فرقه از آنها در آتش و یک فرقه در بهشت است، و آن فرقه‌ای است که وصی محمد (صلی الله علیه و آله) را پیروی کرده است. در این هنگام حضرت دست خود را بر سینه اش زد و سپس فرمود: سیزده فرقه از هفتاد و سه فرقه همگی ادعای دوستی و محبت مرا دارند، ولی تنها یک فرقه از آنان در بهشت است و آنان کسانی هستند که بر راه میانه‌اند، و دوازده فرقه دیگر در آتش‌اند.»^۱

از انس بن مالک نقل شده است که گفت: به سلمان گفتیم: از پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره وصی اش بپرس. سلمان به ایشان عرض کرد: ای رسول خدا! وصی شما چه کسی است؟ فرمود: «ای سلمان! وصی موسی چه کسی بود؟» عرض کرد: یوشع بن نون. فرمود: «وصی و وارث من که دین مرا آدا و وعده مرا عملی می‌کند، علی بن ابی طالب است.»^۲

بنابراین هیچ‌کدام از فرقه‌ها در پیامبرشان اختلاف نداشتند؛ بلکه در امتحان به واسطه اوصیا و أسباط اختلاف پیدا کردند و فرقه‌فرقه شدند؛ کسانی که خداوند آنها را پس از پیامبران و فرستادگان (علیهم السلام) انتخاب نمود. آنها همان اوصیای أسباط از خاندان ابراهیم (علیه السلام) و خاندان عمران (علیه السلام) هستند.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَ مَا أُنْزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ

۱. کتاب سلیم بن قیس هلالی: ص ۴۱۶ و ۴۳۵؛ امالی طوسی: مجلس ۱۸ ص ۵۲۳ و ۵۲۴.

۲. شواهد التنزیل حسکانی: ج ۱ ص ۹۹.

إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»^۱ (بگویند ما به خدا و آنچه بر ما نازل شده و نیز آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل آمده و آنچه به موسی و عیسی داده شده و آنچه به پیامبران از جانب پروردگارشان داده شده است، ایمان آوردیم. میان هیچ‌یک از آنها فرقی نمی‌نهیم، و همگی تسلیم او هستیم).

﴿وَقَطَعْنَا لَهُمْ عَشْرَةَ آسْبَاطٍ أَمَمًا وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنْ اصْرُبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرِبَهُمْ وَظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ وَأَنزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّٰنَ وَالسَّلْوَىٰ كُلُّوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾^۲ (و آنها را به دوازده سبط که هریک امتی بودند تقسیم کردیم و چون قوم موسی از آب خواستند به او وحی کردیم که عصایت را بر سنگ بزن. از آن سنگ دوازده چشمه روان شد و هر گروه آبشخور خویش را بشناخت و ابر را سایبانشان ساختیم و برایشان مَن و سلوی نازل کردیم. بخورید از این چیزهای پاکیزه که به شما روزی داده‌ایم؛ و آنان بر ما ستم نکردند بلکه بر خویشان ستم می‌کردند).

چه چیزی در این موضوع غریب و دور از ذهن است که محمد ﷺ اوصیا و اسباطی داشته باشد و مردم آن را انکار نمایند؟ آیا آنها این سخن رسول خدا ﷺ را نمی‌شنوند: «حسین از من است و من از اویم. خداوند کسی را که حسین را دوست بدارد، دوست می‌دارد. حسن و حسین از اسباط هستند.»^۳

پس وجه مشترک میان فرقه ناجیه در ادیان سه‌گانه، اوصیا و اسباطی هستند که مردم پس از پیامبران ﷺ در آنها اختلاف نمودند.

۱. بقره: ۱۳۶.

۲. اعراف: ۱۶۰.

۳. صحیح الجامع الصغیر و زیاده البانی: ص ۶۰۱ و ۶۰۲ شماره ۳۱۴۶ و او این حدیث را «حَسَن» (نیکی) شمرده است، و آن را در سلسله الصحیحة: ج ۳ ص ۲۲۸ شماره ۱۲۲۷ بدون ذکر حسن ﷺ آورده است.

(۸) وجه مشترک میان مشرکین و فرقه‌های هلاک‌شده‌ای که پیامبر فرمود: آنها در آتش‌اند

حق تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا﴾^۱ (بی‌تردید، خدا این [گناه] را که به او شرک ورزیده شود نمی‌آمرزد، و جز آن را برای هرکه بخواهد می‌آمرزد. و هرکس به خدا شرک ورزد، افترا و گناهی بزرگ مرتکب شده است).

خداوند سبحان و متعال برای ما بیان فرموده است که همه گناهان را می‌آمرزد، به جز شرک. تمام فرقه‌های هلاک‌شده‌ای که رسول خدا ﷺ در حدیث فرقه ناجیه به آن اشاره کرده است قطعاً وارد آتش می‌شوند، زیرا خداوند آنها را نمی‌آمرزد؛ یعنی آنها از جایی که نمی‌دانند یا از جایی که می‌دانند به خداوند شرک ورزیده‌اند و این همان نکته‌ای است که این آیه کریمه در سخن حق تعالی بیان کرده است: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾^۲ (و بیشترشان به خدا ایمان نمی‌آورند جز اینکه شرک می‌ورزند).

رسول خدا ﷺ فرمود: «کسی از سوی پروردگار آمد و به من خبر داد یا فرمود: به من بشارت داد- هرکس از امت من بمیرد درحالی که به خداوند شرک نورزد، وارد بهشت می‌شود.» عرض کردم: هرچند زنا و دزدی کرده باشد؟ فرمود: «حتی اگر زنا و دزدی کرده باشد.»^۳

رسول خدا ﷺ فرمود: «کسی که خداوند متعال را درحالی دیدار کند که شرکی به او نمی‌ورزد، وارد بهشت می‌شود.» عرض کردم: ای رسول خدا! حتی اگر زنا و دزدی کند؟ فرمود: «حتی اگر زنا و دزدی کرده باشد.»^۴

۱. نساء: ۴۸.

۲. یوسف: ۱۰۶.

۳. صحیح بخاری: ج ۵ ص ۶۹.

۴. آحاد و المثانی ضحاک: ج ۳ ص ۲۳.

شاید مردم تصور کنند شرک تنها یک صورت دارد؛ اینکه همراه خداوند معبود دیگری پرستیده شود؛ ولی شرک صورت‌های دیگری نیز دارد؛ اینکه گاهی راهبان و طاغوتیان را بدون اینکه خود متوجه باشند، پرستش می‌کنند. درباره سخن حق تعالی: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ (آنها اخبار و راهبان خویش و مسیح پسر مریم را پروردگاران به جای الله برگرفتند) تا انتهای آیه، عدی بن حاتم می‌گوید: شنیدم رسول خدا ﷺ این آیه را قرائت می‌فرمود. عرض کردم: ای رسول خدا! ما آنها را نمی‌پرستیم. فرمود: «مگر این طور نیست که آنچه را خداوند حرام کرده است آنها حلال می‌کنند، و آنچه را خداوند حلال کرده است حرام می‌کنند و شما نیز آن را حرام می‌کنید؟» عرض کردم: بله. ایشان فرمود: «این همان پرستش آنان است.»^۱

شکل دیگری از شرک وجود دارد که ابلیس در آن گرفتار شد و از بزرگ‌ترین مصادیق شرک است؛ زیرا او با اعتراضش به انتصاب آدم ﷺ به عنوان جانشین خداوند در زمینش خواست با خداوند در اراده و انتخاب آدم ﷺ به عنوان خلیفه و جانشین خداوند در زمینش، مشارکت داشته باشد. خداوند سبحان در کتاب عزیزش بیان فرموده است که احدی را در حکمش شریک قرار نمی‌دهد: ﴿قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصِرُ بِهِ وَأَسْمِعُ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا﴾^۲ (بگو خداوند به درنگ آنان داناتر است. غیب آسمان‌ها و زمین از آن اوست. او چه بیناست و چه شنواست! آنان یآوری جز او ندارند؛ و او هیچ کس را در حکم خود شریک نمی‌گرداند).

در «تفسیر المیسر» درباره این آیه آمده است: کسی جز او وجود ندارد که امور خلاق را بر عهده گیرد و برای او سبحان و متعال در حکمرانی‌اش، قضاوتش و قانون‌گذاری‌اش، شریکی وجود ندارد.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ

۱. نگاه کنید به: سنن کبری بیهقی: ج ۱۰ ص ۱۱۶؛ معجم کبیر طبرانی: ج ۱۷ ص ۹۲.

۲. کهف: ۲۶.

تعالی عَمَّا يُشْرِكُونَ^۱ (پروردگار تو هرچه را که بخواید می‌آفریند و برمی‌گزیند ولی بتان را توان اختیار نیست. منزّه است خدا و از هرچه برایش شریک می‌سازند برتر است).

در «تفسیر المیسر» درباره این آیه آمده است: و پروردگار تو هرآنچه بخواید بیافریند، می‌آفریند و برای ولایت خود هریک از آفریدگانش را که بخواید، برمی‌گزیند و هیچ‌کسی فرمان و اختیار چیزی را ندارد. این فقط از آن خداوند سبحان است و او از شرک آنها، بسی بالاتر و منزّه است.

خداوند سبحان در آیات بسیاری برای بندگان بیان می‌کند که او سبحان کسی است که حکومت و پادشاهی را به بندگان - که برگزیده است - عطا می‌کند و به آنان واگذار می‌نماید که به اراده خداوند و انتخاب او حکومت کنند. پس آنان جلوه حکومت خداوند هستند.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾^۲ (و چون به حد رشد و کمال رسید، حکم و دانشی به او ارزانی داشتیم، و ما این چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم).

﴿فَهَرَّ مُوْهُم بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾^۳ (پس به خواست خدا ایشان را شکست دادند و داوود، جالوت را کُشت و خداوند به او پادشاهی و حکمت ارزانی داد، و از آنچه می‌خواست به او آموخت، و اگر خدا بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نمی‌کرد، قطعاً زمین تباه می‌شد، ولی خداوند صاحب فضل و کرم بر جهانیان است).

برخی می‌پندارند پادشاهی و حکومت با نص و تصریح از سوی خداوند فقط برای پیامبران

۱. قصص: ۶۸.

۲. یوسف: ۲۲.

۳. بقره: ۲۵۱.

و فرستادگان است و گویی از قرآن چیزی را که با هواهای نفسشان موافقت دارد برگرفته و بقیه را پشت سر خود افکنده اند. خداوند سبحان پادشاهی را به طالوت (علیه السلام) داد و او را به عنوان پادشاه برگزید، با اینکه او پیامبر نبود.

حق تعالی می فرماید: ﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكُهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾^۱ (پیامبرشان به آنها گفت: خداوند طالوت را به عنوان پادشاه شما برگماشت. گفتند: چگونه او را بر ما پادشاهی باشد، درحالی که ما سزاوارتر از او به پادشاهی هستیم و به او دارایی چندانی داده نشده است؟! گفت: خدا او را بر شما برگزیده و بر دانش و نیروی بدنی اش افزوده است، و خداوند پادشاهی اش را به هر که بخواهد می دهد، که خداوند گشایشگر داناست).

کسی که متصدی امور حکومت می شود درحالی که از کسانی نباشد که خداوند سبحان انتخابشان کرده است، جز این نیست خود را فراتر از قانون خداوند که در قرآن بیان کرده، قرار داده است؛ اینکه خداوند پادشاهی خود را به هر بنده ای که بخواهد ارزانی می دارد و هر کس خود را فراتر از قانون خداوند قرار دهد، جز این نیست که او طاغوتی است که به جای خداوند پرستیده می شود.

حق تعالی می فرماید: ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَن تَشَاءُ وَتَنَزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَن تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَن تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۲ (بگو بارخدا! تویی دارنده ملک و پادشاهی. به هر که بخواهی ملک می دهی و از هر که بخواهی ملک می ستانی. هر کس را که بخواهی عزت می دهی و هر کس را که بخواهی ذلت می دهی. همه نیکی ها به دست توست و تو بر هر چیزی توانایی).

۱. بقره: ۲۴۷.

۲. آل عمران: ۲۶.

و کسانی که به حکومت کسی که خود را پادشاه یا حاکم قرار داده است رضایت می‌دهند - حتی اگر به خداوند و کتابش و فرستادگانش ایمان داشته باشند - به حکومت طاغوت راضی شده‌اند و خودشان را وارد شرکی کرده‌اند که خداوند آنان را از آن بازداشته است.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا أَتَى مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَكَّمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ صَلَاً بَعِيداً﴾^۱ (آیا آنان را نمی‌بینی که می‌پندارند به آنچه بر تو نازل شده و بر آنچه پیش از تو نازل شده ایمان آورده‌اند، ولی نزد طاغوت دادخواهی می‌کنند؛ درحالی که یقیناً به آنان فرمان داده شده که به آن کافر شوند و شیطان می‌خواهد آنها را در گمراهی دوری بیفکند).

در حدیثی منسوب به رسول خدا ﷺ آمده است: «خداوند سه چیز را برای شما می‌پسندد و از سه چیز برایتان خشمگین می‌شود: رضایت می‌دهد که او را بپرستید و با هیچ چیز بر او شرک نورزید، و اینکه همگی به ریسمان خداوند چنگ بزنید و پراکنده نشوید، و اینکه برای کسی که خداوند او را به‌عنوان ولی امر شما قرار داده است، خیرخواهی کنید...»^۲

رسول خدا ﷺ برای ما بیان می‌فرماید که طریقه نجات و رهایی، شرک نورزیدن، تمسک جستن به ریسمان خداوند، و خیرخواهی برای کسی است که خداوند او را ولی قرار داده است. همه اینها، یک روش محسوب می‌شود. اطاعت از کسی که خداوند او را برگزیده است، همان توحید و همان چنگ زدن به ریسمان خداوند سبحان است.

از اینجا وجه مشترک میان فرقه‌های هلاک‌شده در حدیث فرقه ناجیه و مشرکین برای ما روشن می‌شود؛ کسی که ایمان ندارد حکومت برای کسی است که خداوند او را برگزیده است، گویی می‌خواهد با خداوند در حکومتش مشارکت کند و او خداوند سبحان را نمی‌پرستد و تنها طاغوت را عبادت می‌کند.

۱. نساء: ۶۰.

۲. صحیح ابن حبان: ج ۸ ص ۱۸۲ و ۱۸۳؛ مسند احمد: ج ۲ ص ۳۶۷.

(۹) وجه مشترک صراط مستقیم و فرقه ناجیه

عبدالله بن مسعود روایت کرده است: رسول خدا برای ما خطی ترسیم نمود. سپس فرمود:

«این راه خداوند است.» سپس خطوطی در سمت راست و چپش ترسیم نمود و فرمود: «اینها راه‌های متفرقه است. بر هر راهی از این راه‌ها شیطانی است که به آن دعوت می‌کند.» سپس قرائت فرمود: ﴿وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾^۱ (و این است راه راست من، از آن پیروی کنید و به راه‌های گوناگون نروید که شما را از راه خدا پراکنده می‌سازد. این است آنچه خدا شما را به آن سفارش می‌کند؛ شاید پرهیزگار شوید).^۲

رسول خدا ﷺ خطی روی زمین و بین دو نقطه ترسیم می‌فرماید تا برای امتش بیان کند که صراط، خط مستقیمی بین دو نقطه است. رسول خدا ﷺ در اینجا نیز از روش و راهی سخن می‌گوید که کثری و اختلافی در آن نیست و مسلمانان باید از آغاز تا پایان، آن را دنبال کنند تا آنان را به نجات و رهایی برساند.

برخی از آنچه را که در کتاب‌های تفسیر برای معنای صراط مستقیم آمده است، بیان می‌کنیم. باتوجه به اینکه این تفاسیر در بسیاری اوقات نظرات مردم را نقل می‌کند و نه نظر رسول خدا ﷺ را؛ با این وجود برای آنان آنچه را که خودشان را به آن ملزم نموده‌اند، یادآوری می‌کنیم:

در تفسیر ابن کثیر و در تفسیر آیه ﴿اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ (ما را به راه راست هدایت فرما) آمده است: «امام ابو جعفر بن جریر می‌گوید: همگی امت از اهل تأویل اجماع دارند بر اینکه صراط مستقیم، همان راه روشنی است که هیچ کژی و انحرافی در آن نیست و این در

۱. انعام: ۱۵۳.

۲. نگاه کنید به: سنن دارمی: ج ۱ ص ۶۷؛ مستدرک حاکم نیشابوری: ج ۲ ص ۳۱۸؛ مجمع الزوائد هیثمی: ج ۷ ص ۲۲؛ صحیح ابن حبان: ج ۱ ص ۱۸۰ و ۱۸۱.

زبان همهٔ عرب است. از جملهٔ آنها سخن جریر بن عطیه خطفی است: امیرالمؤمنین بر راهی است که هرگاه راه‌ها کج شوند او راست و مستقیم است. می‌گوید: شواهد این مطلب بیش از آن است که محصور گردد. می‌گوید: سپس عرب، واژهٔ «صراط» را به عاریت گرفت و برای اشاره به درستی یا کجی- آن را در هر سخن و عمل و توصیفی به کار برد؛ پس راه راست را با استقامتش توصیف کرد و راه کج را با کجی‌اش.»

در تفسیر ابن کثیر در تفسیر آیهٔ ﴿اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ (ما را به راه راست هدایت فرما) آمده است: «در تأویل این سخن حق تعالی: ﴿اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ ابو جعفر می‌گوید: معنای سخن حق تعالی ﴿اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ در اینجا از نظر ما [یعنی] ما را به ثبات بر آن توفیق بده؛ همان طور که این مطلب از ابن عباس روایت شده است.

ابو کرب به ما حدیث نمود و گفت: عثمان بن سعید برای ما حدیث نمود و گفت: بشر بن عماره به ما حدیث نمود و گفت: ابوروق برای ما از ضحاک از ابن عباس حدیث نمود و گفت: جبرئیل به محمد عرض کرد: «ای محمد، بگو ﴿اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ (ما را به راه راست هدایت فرما). می‌گوید راه هدایت را به ما الهام کن... دربارهٔ تأویل سخن حق تعالی ﴿الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ (راه راست): ابو جعفر می‌گوید: همگی امت از اهل تأویل اجماع دارند که صراط مستقیم همان راه روشنی است که هیچ کژی در آن نیست. در زبان عرب نیز این چنین است. از جملهٔ آنها این سخن جریر بن عطیه خطفی است: امیرالمؤمنین بر صراطی است که هرگاه راه‌ها کج شوند، راست و استوار است و مقصود این است که او بر راه حق قرار دارد.»

در تفسیر ابن کثیر آمده است: «... ﴿قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْنَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ (گفت: پس با آنچه مرا گمراه نمودی، به جهت (فریفتن) آنها بر راه راست تو می‌نشینم). حق تعالی به ما خبر می‌دهد که وقتی خداوند به ابلیس ﴿إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ﴾ (تا روزی که برانگیخته خواهند شد) مهلت داد و ابلیس بر این مطلب مطمئن شد، به دشمنی و تمرد پرداخت و گفت: ﴿فَبِمَا أَغْوَيْنَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ (پس با آنچه مرا گمراه نمودی، به جهت (فریفتن) آنها بر راه راست تو می‌نشینم)؛ یعنی همان طور که مرا فریب

دادی. ابن عباس می گوید: همان طور که مرا گمراه نمودی؛ و دیگری می گوید: همان طور که مرا هلاک نمودی، بر سر راه بندگان از فرزندان این کسی که آفریدی که مرا به خاطر آن از «صراط مستقیم» دور نمودی، می نشینم یعنی طریق حق و راه نجات و قطعاً آنان را از آن راه گمراه می کنم تا تو را نپرستند و به سبب گمراه شدن من توسط تو، تو را یکتا بشمارند. برخی از نحوین می گویند: «باء» در اینجا برای سوگند است؛ گویی او می گوید: پس به سبب آنکه مرا گمراه کردی، قطعاً در سر راه مستقیم تو برای آنان کمین خواهم کرد.»

فقه در تفسیر معنای صراط به خطا رفتند؛ چرا که آنها قرآن را با نظرات خود تفسیر نمودند؛ در نتیجه خود گمراه شدند و گمراه کردند. یک بار می گویند منظور از آن، قرآن است و یک بار می گویند آن، راه است (ولی نشانه های این راه را مشخص نمی کند) و بار دیگر می گویند اسلام است، و بار دیگر می گویند سنت و صحابه است؛ در حالی که آنچه در نظر همه مردم مشخص است این است که ابلیس به جهت سجده نکردن و عدم اطاعت از آدم علیه السلام خلیفه خداوند از صراط دور شد. از همین رو استراتژی ابلیس همیشه چنین بوده و هست که مردم را از صراط بیرون بیاورد و آنها را با همان روش دور کند؛ با دور کردنشان از اطاعت از خلیفه و جانشین خداوند در زمینش؛ چرا که آنها، همان راه مستقیم هستند.

ای کاش در آنچه کتاب خدا برای ما در سخن ابراهیم به پدرش درباره صراط مستقیم ذکر کرده است، می اندیشیدند؛ آنجا که حق تعالی می فرماید: ﴿يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا﴾^۱ (ای پدر! مرا دانشی آمده است که تو را نیامده؛ پس، از من پیروی کن تا تو را به راهی استوار راه بنمایم).

نمی خواهم در تفسیر این آیه نظری بدهم، بلکه پرسش هایی را مطرح می کنم که عبارت اند از: آیا در سخن ابراهیم علیه السلام درباره صراط مستقیم نکته ای وجود دارد که به اسلام یا صحابه یا اجماع یا عبادات یا سنت یا ... اشاره کند؟ ابراهیم علیه السلام از پدرش خواست او را پیروی

کند؛ او خلیفه و جانشین خداوند در زمینش بود که خداوند تا روز دین سلطنت را به او و فرزندانش داده بود و آن حضرت علیه نمرود با این خلافت و سلطنت دلیل می‌آورد.

امام جعفر صادق (علیه السلام) مفهوم صراط مستقیم را بیان می‌کند؛ اینکه امامی است که مردم را به راه خداوند هدایت می‌کند؛ آنجا که دربارهٔ صراط می‌فرماید: «همان راه به‌سوی شناخت و معرفت خداوند عزوجل است و اینها، دو راه هستند: راهی در دنیا و راهی در آخرت. اما راهی که در دنیاست، امامی است که اطاعتش واجب است. هرکس او را در دنیا بشناسد و به هدایتش اقتدا کند، از راهی عبور می‌کند که پل جهنم در آخرت خواهد بود.»^۱

آنچه بین صراط مستقیم و ثقلین جمع بسته می‌شود این است که صراط مستقیم در آنچه خداوند در عترت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به امانت گذاشته است، تجلی می‌یابد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «با ثبات‌ترین شما بر صراط مستقیم، دوستدارترین شما نسبت به اهل بیت من است.»^۲

و آن حضرت (علیه السلام) فرمود: «دوستی من و دوستی اهل بیت من در هفت موضعی که ترسشان بزرگ است، سودمند است: هنگام مرگ، در قبر، هنگام برانگیخته شدن، در حضور کتاب، هنگام حساب، در برابر میزان، و در صراط.»^۳

این «صراط» از نظر لغوی، از مادهٔ «صَرَطَ» گرفته شده است؛ یعنی کسانی را که در آن هستند «می‌بلعد»؛ از آنها جدا نمی‌شود تا آنها را به پایان و نهایتش برساند. «صراط» یا «سراط» از «صرط» و «سراط» مشتق و برگرفته شده است، به معنی او را «بلعید» و «فرو برد» است.^۴ کسی که گامش را در صراط می‌گذارد، صراط او را در بر می‌گیرد و او را به مقصد نهایی‌اش می‌رساند؛ به همان جایی که خداوند برای کسی که به صراط مستقیم تمسک جسته، آماده

۱. بحار الانوار: ج ۲۴ ص ۱۱ ح ۳.

۲. بینایع المودة قندوزی: ج ۲ ص ۷۰.

۳. روضة الواعظین: ص ۲۷۱؛ امالی صدوق: ج ۱۸ ص ۳؛ خصال: ص ۳۶۰ ح ۴۹؛ بشارة المصطفی: ص ۱۷ و ۱۸؛

جامع الاخبار: ص ۵۱۳ ح ۱۴۴۱؛ کفایة الاثر: ص ۱۰۸.

۴. قاموس المحيط: مادهٔ «سراط» و «صرط».

کرده است.

و صراط مستقیم باید این چنین باشد، باید مستمر باشد و تا روز دین قطع نشود. روش و منهجی است مستمر و همیشگی. حدیث فرقه ناجیه نیز از روش و منهجی سخن می گوید که تا روز دین، مستمر و همیشگی است و از نام یک فرقه گرفته نشده تا بیش از یک فرقه را شامل شود تا تمیز حق برای مردم و پیروی از آنچه رسول خدا ﷺ امر فرموده است، دشوار گردد.

طریق و منهجی که رسول خدا ﷺ برای امتش خواسته است، همان چیزی است که آن حضرت ﷺ در آن روز بر آن بوده است؛ اینکه کسی که خداوند برگزیده بود حکم می راند و به این ترتیب خلیفه، مصداق حکومت خداوند در زمین می شود. پس مصداق «لا حکم الا لله: حکمی نیست مگر برای خداوند» تنها در یک حالت محقق می شود: هنگامی است که حاکم کسی باشد که خداوند او را برگزیده است تا حکم خداوند و اراده او سبحان را جاری کند؛ ولی مردم به یک آیه که تفسیرش را نمی دانستند، تمسک جستند؛ اینکه می فرماید: ﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾ (و کارشان بر پایه مشورت با یکدیگر است). آیا خلافت و حکومت از کارهای آنهاست؟ و آنها آیات دیگری را که این روش و منهج را برایشان بیان می فرماید، به کناری نهادند.

(۱۰) آیه شریفه ﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾. خلافت و حکومت، امر خداست یا امر مردم؟

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾^۱ (و آنان که دعوت پروردگارشان را پاسخ گفتند و نماز گزارند و کارشان بر پایه مشورت با یکدیگر است و از آنچه به آنها روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند).

﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾^۲ (به سبب رحمتی از جانب خداست که تو با آنها این چنین نرم‌خوی و مهربان هستی. اگر تندخو و سخت‌دل می‌بودی قطعاً از گرد تو پراکنده می‌شدند. پس بر آنها ببخشای و برایشان آمرزش بخواه و در کارها با ایشان مشورت کن و چون قصد کاری کنی بر خدا توکل کن، که خداوند توکل‌کنندگان را دوست دارد).

در حله نخست به آنچه در کتاب‌های تفسیر معروف و قابل اعتماد در نظر فرقه‌های اهل سنت آمده است می‌پردازیم:

در تفسیر ابن کثیر آمده است: «یعنی از فرستادگانش پیروی کردند و امرش را اطاعت کردند و از نهی او دوری جستند. ﴿وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ﴾ (و نماز را بر پا داشتند) که بزرگ‌ترین عبادت‌های خداوند (عزوجل) است. ﴿وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾ (و کارشان بر پایه مشورت با یکدیگر است) یعنی هیچ کاری را به انجام نمی‌رسانند مگر آنکه درباره‌اش مشورت کنند، تا با بهره‌گیری از دیدگاه‌های یکدیگر در اموری مثل جنگ‌ها و مشابه آن- یاری‌رسان هم باشند؛ همان‌طور که خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ (و در کار با آنان

۱. شوری: ۳۸.

۲. آل عمران: ۱۵۹.

مشورت کن) تا انتهای آیه؛ و به همین دلیل آن حضرت علیه السلام با آنان در جنگ‌ها و مانند آنها مشورت می‌کرد تا به این ترتیب دل‌هایشان را پاک و نرم گردانند...»^۱

در «تفسیر جلالین» در تفسیر آیه شورا آمده است: ﴿وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ﴾ (و آنان که دعوت پروردگارشان را پاسخ گفتند): او را به توحید و عبادتی که آنان را دعوت نمود پاسخ گفتند. ﴿وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ﴾ (و نماز را بر پا داشتند): بر آن مداومت داشتند. ﴿وَأَمْرُهُمْ﴾ (و کارشان): کاری که برایشان است. ﴿شُورَى بَيْنَهُمْ﴾ (بر پایه مشورت با یکدیگر است): در آن مشورت می‌کنند و شتاب نمی‌کنند. ﴿وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ﴾ (و از آنچه روزی‌شان داده‌ایم): و از آنچه به آنان بخشیدیم، در اطاعت از خداوند ﴿يُنْفِقُونَ﴾ (انفاق می‌کنند)...

در «تفسیر طبری» در تفسیر آیه شورا آمده است: «... ابن‌زید گفته است: ﴿وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ﴾ (و آن کسانی که از گناهان بزرگ و زشتی‌ها دوری می‌کنند و چون در خشم شوند، می‌بخشایند) را خواند و گفت: با آنان آغاز کرد. ﴿وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ﴾ (و کسانی که پروردگارشان را پاسخ گفتند): انصار. ﴿وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ﴾ (و نماز را به پا داشتند): و رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان آنان نیست. ﴿وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ﴾ (و کارشان بر پایه مشورت با یکدیگر است): باز هم رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان آنان نیست... ﴿وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ﴾ (و کارشان بر پایه مشورت با یکدیگر است) می‌گوید:

۱. تفسیر ابن‌کثیر ج ۴ ص ۱۲۷: «یعنی از فرستادگانش پیروی کردند و امرش را اطاعت کردند و از نهی او دوری جستند. ﴿وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ﴾ (و نماز را بر پا داشتند) که بزرگ‌ترین عبادت‌های خداوند (عزوجل) است. ﴿وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ﴾ (و کارشان بر پایه مشورت با یکدیگر است) یعنی هیچ کاری را به انجام نمی‌رسانند مگر آنکه درباره‌اش مشورت کنند، تا با بهره‌گیری از دیدگاه‌های یکدیگر -در اموری مثل جنگ‌ها و مشابه آن- یاری‌رسان هم باشند؛ همان‌طور که خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: ﴿وَأَمْرُهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ (و در کار با آنان مشورت کن) تا انتهای آیه؛ و به همین دلیل آن حضرت صلی الله علیه و آله با آنان در جنگ‌ها و مانند آنها مشورت می‌کرد تا به این ترتیب دل‌هایشان را پاک و نرم گردانند. این چنین بود که وقتی عمر بن خطاب رضی الله عنه با نیزه زده شد و هنگام مرگش فرارسید، این امر را پس از خود در شورای شش نفره قرار داد؛ یعنی در عثمان، علی، طلحه، زبیر، سعد و عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنهم. همه صحابه رضی الله عنهم بر مقدم داشتن عثمان بر خودشان رضی الله عنه هم‌نظر شدند. ﴿وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾ (و از آنچه به ایشان روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند) و این براساس نیکی به خلائق خداوند است؛ نزدیک‌ترینشان به آنها، مقدم‌ترین است.

اگر کاری پیش آمد میان خودشان مشورت می‌کنند. ﴿وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾ (و از آنچه روزی‌شان داده‌ایم انفاق می‌کنند) می‌گوید: از اموالی که به آنان روزی داده‌ایم در راه خداوند انفاق می‌کنند و حقوقی را که بر آنان واجب شده است به اهلش می‌دهند، از زکات و نفقه بر کسی که نفقه‌اش بر او واجب است.»

در تفسیر قرطبی در تفسیر آیه شورا آمده است: «یعنی در امور مشورت می‌کنند و مصدر «شورا» «شاورته» است، مانند «بشری و ذکری» و مانند آن. انصار پیش از آمدن پیامبر ﷺ وقتی اراده کاری را می‌کردند در آن مشورت و سپس عمل می‌کردند. خداوند متعال به همین دلیل آنها را ستایش نمود. نقاش این را بیان کرده است. حسن می‌گوید: یعنی آنان در پذیرش نظر در کارشان هم‌نظر هستند و اختلاف ندارند... اولین مسئله‌ای که صحابه در آن مشورت نمودند خلافت بود. پیامبر ﷺ به آن تصریح نفرمود تا آن بین ابوبکر و انصار باشد که بیانش گذشت. عمر رضی الله عنه می‌گوید: برای دنیای خود به آن چیزی خشنود هستیم که رسول خدا ﷺ برای دین ما پسندید.»

با وجود اینکه کسانی که چنین تفاسیری را وضع دادند، خود به این مفهوم ایمان دارند که تأویل قرآن را کسی جز خداوند نمی‌داند و آنها راسخین در علم را براساس قواعد نحوی استثنا نمودند. با این وجود تأویلی برای کتاب خداوند وضع و تأویل رسول خدا ﷺ را انکار نمودند. در تمام تفسیرهای بالا هیچ ذکری به میان نیامده است که رسول خدا ﷺ فرموده باشد در حکومت مشورت کنید. شگفت آن که برخی از این تفسیرها، به کارهایی که پس از دوران رسول خدا توسط کسانی که پس از آن حضرت حکومت کردند انجام شده است تکیه کرده‌اند، تا آنها را به عنوان سنتی واجب‌الاطاعه قرار دهند؛ با وجود اینکه این کار بدعتی بود که محمد رسول الله ﷺ آن را بیان نکرده و فرستاده خدا محمد ﷺ آنان را از این بدعت‌ها بازداشته است.

از عرباض بن ساریه نقل شده است: رسول خدا ﷺ برای ما نماز خواند و فرمود: «کسانی از شما که پس از من زندگی می‌کنند اختلافات بسیاری خواهند دید. بر شما باد به سنت من و سنت خلفای مه‌دیون راشدین. به آن تمسک جوئید؛ آنها را با دندان‌های آسیا محکم

بگیرید. بر حذر باشید از نوپیدیها. هر نوپیدی بدعت است، و هر بدعتی گمراهی است.»^۱
 (در فصل پنج از این کتاب بیان کردیم که خلفای راشدین مهدیین چه کسانی هستند که ملتزم به سنت رسول خدا ﷺ بودند).

رسول خدا ﷺ فرمود: «من و ساعت مانند این برانگیخته شدیم» و دو انگشت سبابه و وسط خود را کنار هم قرار داد و فرمود: «اما بعد، بهترین سخن، کتاب خدا و بهترین هدایت، هدایت محمد و بدترین امور، اموری است که بدعت نهاده شده‌اند، و هر بدعتی، گمراهی است.»^۲

و در روایت نسایی رحمه الله افزونه‌ای وجود دارد: «و هر گمراهی در آتش است.»^۳
 و از آن حضرت ﷺ روایت است: «بر حذر باشید از نوپیدیها، که هر نوپیدی بدعت است، و هر بدعتی گمراهی است.»^۴

همان‌طور که از حدیث رسول خدا ﷺ روشن و واضح است، بدعت خوب و بدعت بد آن‌گونه که برخی ادعا می‌کنند معنا ندارد. سخن رسول خدا ﷺ واضح و روشن است: «هر بدعتی» و عبارت «هر» برای «عمومیت» دادن است و هیچ نوپیدی (امور تازه پدیدآمده در دین) را استثنا نکرده و درباره بدعت خوب یا بد سخنی نگفته و تمام کسانی که درباره بدعت خوب سخن می‌گویند، نوپیدیهای را که پس از رسول خدا ﷺ رخ داده است با بهانه روشن و واضح نبودن تفسیر کتاب خدا توجیه می‌کند! درحالی که خداوند سبحان در کتاب عزیزش می‌فرماید: ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾^۵ (بهیقین خدا بر

۱. سنن ابی داوود: ج ۲ ص ۳۹۳.

۲. صحیح مسلم: ج ۳ ص ۱۱.

۳. سنن نسایی: ج ۳ ص ۱۸۸ و ۱۸۹.

۴. سنن ابی داوود: ج ۲ ص ۳۹۳.

۵. آل عمران: ۱۶۴.

مؤمنان منت نهاد، آنگاه که در میانشان از خودشان فرستاده‌ای مبعوث کرد تا آیاتش را بر آنها بخواند، پاکشان گرداند، و کتاب و حکمتشان بیاموزد، که قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند).

آیا رسول خدا در انجام رسالتش کوتاهی کرد، به آنان کتاب نیاموخت و آن را برای دیگری رها کرد تا هرچه دوست دارد در این خصوص بگوید؟ پاسخ را به عهده مردم می‌گذارم تا تفکر کنند.

اکنون به آنچه در همه تفسیرهای پیشین آمده است بازمی‌گردیم که به‌طور قطع و یقین درباره مشورت رسول خدا ﷺ در موضوع حکومت سخن نمی‌گویند؛ بلکه این تفسیرها درباره کسانی که پس از او آمدند و در حکومت به مشورت پرداختند و آن را سنت شمرند سخن می‌گویند. آیا رسول خدا ﷺ درباره چیزی که به حکومت پس از خودش یا در دوران زمامداری‌اش مربوط باشد با آنان مشورتی کرده است؟ مثال روشنی در این زمینه: رسول خدا ﷺ حتی هنگام گماشتن اسامه بن زید به‌عنوان امیر لشکر مسلمانان با صحابه مشورت نکرد. از اسماعیل، از مالک، از عبدالله بن دینار، از عبدالله بن عمر نقل است: «رسول خدا ﷺ گروهی را گسیل داشت و اسامه بن زید را امیر آنان قرار داد؛ ولی مردم در امیر بودن او طعنه وارد کردند. رسول خدا ﷺ ایستاد و فرمود: اگر در فرماندهی او خدشه وارد می‌کنید، پیش از این نیز در فرماندهی پدرش اشکال وارد می‌کردید. به خدا سوگند، او شایسته فرمانروایی بود، و بی‌تردید از جمله محبوب‌ترین مردم نزد من بود، و این [شخص] پس از او از جمله محبوب‌ترین مردم نزد من است.»^۱

و اگر آن‌گونه که آنها می‌گویند موضوع فیصله دادن حکومت با شورا است، چرا ابوبکر - که جماعتی از مردم او را به‌عنوان جانشین پس از رسول خدا ﷺ انتخاب کردند - سنت شورا را در حکومت دنبال نکرد؟ کسی که مردم او را به‌عنوان خلیفه و جانشین پس از رسول خدا ﷺ

توسط شورا انتخاب کردند، با آنان مشورت نکرد و جانشین پس از خود را خودش انتخاب و به او وصیت کرد؛ به رغم اینکه مردم به این انتخاب او اعتراض کردند.

از زبید نقل شده است: «وقتی مرگ ابوبکر رضی الله عنه فرارسید به سوی عمر فرستاد تا او را جانشین خود کند. مردم گفتند: فردی عصبانی و بداخلاق را بر ما والی قرار دادی و اگر والی ما بشود عصبانی تر و بداخلاق تر می شود. اگر عمر را بر ما خلیفه قرار دهی وقتی پروردگارت را دیدار می کنی، به او چه می گویی؟ او می گفت: آیا مرا از پروردگارم می ترسانید؟ می گویم خدایا! من بهترین امت خود را بر آنان امیر قرار دادم. سپس به سوی عمر فرستاد...»^۱

اما عمر بن خطاب راه دیگری برای انتخاب حاکم و جانشین پس از خودش اختراع کرد که نه قرآن آن را ذکر کرده است و نه سنت پاک. از عمرو بن میمون اودی نقل شده است: «وقتی وفات عمر بن خطاب رسید گفت: علی، طلحه، زبیر، عثمان، عبدالرحمن و سعد را نزد من بیاورید... و گفت: صُهیّب را نزد من بیاورید و گفت: برای مردم سه بار به نماز ندا بده. این گروه نیز جمع شوند و خلوت کنند. اگر آنها بر مردی جمع شدند گردن مردی را که با آنان مخالفت می کند بزن.»^۲

خلیفه مسلمانان به زدن گردن بندگان مسلمان دستور می دهد به خصوص با آگاهی بر اینکه آنان جزو صحابه رسول خدا هستند. اگر بر یک نظر اتفاق نکنند! متأسفانه این چیزی است که برخی آن را بدعت خوب نامیده اند. آیا این روشی حکیمانه است؟! و آیا در کتاب خدا و سنت رسولش صلی الله علیه و آله آمده است؟!

این چنین شد که روش انتخاب خلیفه پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله دچار هرج و مرج و آشفتگی شد؛ به طوری که نه روش روشنی برای آن شناخته می شود و نه بر امری استوار می ماند که بتواند از اختلاف مردم جلوگیری کند؛ بلکه این هرج و مرج، پراکندگی و اختلاف آنها را تا امروز

۱. نگاه کنید به مصنف ابن ابی شیبہ کوفی ج ۸ ص ۵۷۴.

۲. مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۸ ص ۵۷۷.

افزون کرده است. حتی وقتی خلافت به علی بن ابی طالب علیه السلام رسید آنها با علم به اینکه او برگزیده خداوند است با علی علیه السلام بیعت نکردند، مگر اندک شماری از مسلمانان که این مطلب را درک کردند و آن را از قرآن و سنت پاک شناختند. آنها با او بیعت کردند، چراکه ظلم و سختی که به آنان رسیده بود، بزرگ بود و همانند غرق شده ای بودند که می خواهد به هرچیزی چنگ بزند. آنها کسی جز علی علیه السلام را نیافتند که توانایی رفع کردن این ظلم و ستم از آنان را داشته باشد و بتواند سختی های خلافت را برای امتی تحمل کند که درگیری ها آن را پاره پاره کرده است. به همین دلیل آن حضرت علیه السلام سخنی با این مضمون به آنان می فرماید که «نزد دیگری غیر از من بروید»؛ زیرا آنها نمی دانستند که بیعت با خلیفه و جانشین خداوند در زمینش باعث تکلیف می شود؛ و آنچه پس از آن اتفاق افتاد این مطلب را ثابت می کند. آنها از علی علیه السلام اطاعت نکردند و بیعت بیشترشان از خانه عنکبوت هم سست تر بود.

(۱۱) تأکید در قرآن، سنت شریف و حدیث عترت بر اطاعت از ولی امر... آیا ولی امر برگزیده خداست یا انتخاب شده مردم؟

تأکید در قرآن و سنت شریف و احادیث اهل بیت علیهم السلام بر اطاعت از اولیای امر، ما را به عنوان مسلمان- به این دعوت می کند که در علت این تأکید و اهمیت این اطاعت و ارتباط آن با حدیث فرقه ناجیه اندیشه کنیم؛ و اینکه آیا می توان از هرکسی که بر کرسی حکومت تکیه زده است به هر صورتی که حکومت را به دست آورده باشد- کورکورانه اطاعت نمود؟

حق تعالی می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾^۱ (ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولوالامرتان فرمان برید و چون در امری اختلاف کردید، اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، به خدا و پیامبر رجوع کنید. در این، خیر شماست و سرانجام بهتری دارد).

از حذیفه بن یمان نقل شده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «گوش به امیر بسپار و از او اطاعت کن، حتی اگر گردنت را بزند و مالت را بگیرد.»^۲ آیا از حکمت این حدیث آن است که اطاعت به این شکل باشد، ولی فرقی نکند چه کسی حکومت کند؟ آیا امکان دارد ولی امری که همانند اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و اطاعت خداوند سبحان مطلق شمرده شده است به اختیار و انتخاب مردم موکول شده باشد؛ درحالی که مردم نمی توانند زیبا را از زشت تمایز دهند و در انتخاب امور ساده زندگی درمی مانند؟

حق تعالی می فرماید: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَ هُوَ كَرْهٌ لَّكُمْ وَ عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ عَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً وَ هُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۳ (جنگ بر شما

۱. نساء: ۵۹.

۲. صحیح مسلم: ج ۶ ص ۲۰.

۳. بقره: ۲۱۶.

مقرر شد، درحالی که آن را ناخوش می داشتید، و چه بسا چیزی را ناخوش بدارید درحالی که خیر شما در آن باشد و چیزی را دوست داشته باشید درحالی که برایتان ناپسند باشد؛ درحالی که خدا می داند و شما نمی دانید).

اگر خداوند سبحان انتخاب خلیفه و جانشین را به فرشتگانی که خداوند سبحان را در آسمان بیشتر از فرزندان آدم می شناسند واگذار نکرده باشد، آیا این انتخاب را به فرزندان آدم (علیه السلام) واگذار کرده است؟

حق تعالی می فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^۱ (و چون پروردگارت به فرشتگان گفت من در زمین خلیفه و جانشینی می گمارم، گفتند آیا کسی را قرار می دهی که در آنجا فساد کند و خون ها بریزد و حال آنکه ما به ستایش تو تسبیح می گوئیم و تو را تقدیس می کنیم؟ گفت: من چیزی می دانم، که شما نمی دانید).

برای پاسخ دادن به این پرسش ها به ثقل اول باز می گردیم یعنی کتاب خدا. و آنچه را در آن گفته شده است می آوریم. اینکه حکومت از آن خداوند است و او حکومت (خلافت، پادشاهی و امامت) را به هر بنده ای که بخواهد می دهد. بدون اینکه به تفسیر آن مراجعه کنیم. آیات برای هر جوینده حقی روشن است و تنها به قرار دادن علامت استفهام و مطرح کردن پرسش بر برخی از آنچه در کتاب خدا آمده است، اکتفا می کنم.

حق تعالی می فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ (و چون پروردگارت به فرشتگان گفت من در زمین خلیفه و جانشینی می گمارم، گفتند آیا کسی را قرار می دهی که در آنجا فساد کند و خون ها بریزد و حال آنکه ما به ستایش تو تسبیح می گوئیم و تو را تقدیس می کنیم؟ گفت: من چیزی می دانم، که شما نمی دانید).

خلافت چیست؟ آیا معنای وجود داشتن مردم بر زمین، خلافت است؟

از ابن مسعود و ابن عباس نقل شده است: «من در روی زمین برای خود خلیفه‌ای قرار می‌دهم که در حکومت بین آفریدگانم جانشین من باشد و این خلیفه، همان آدم است؛ همچنین کسی که در اطاعت خداوند و حکومت عادلانه بین آفریدگانش مقام او را به دست آورد.»^۱

نظر نسفی در تفسیرش این است که آدم علیه السلام خلیفه و جانشین خداوند است و نیز هر پیامبری؛ و این سخن حق تعالی را گواه می‌گیرد: ﴿إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾ (ما تو را در زمین خلیفه و جانشین قرار دادیم). در این آیه دلالت روشنی وجود دارد در اینکه خلیفه به معنای حاکم است.^۲

مفهومی که در نظر مردم جاری و ساری است این است که همه مردم جانشینان خداوند در این زمین هستند تا آن را آباد کنند. وقتی همه مردم جانشین خداوند در زمین باشند پس تخصیص در آیه‌ای دیگر که خلافت را برای داوود علیه السلام بیان می‌فرماید، چه معنایی دارد؟ حق تعالی می‌فرماید: ﴿يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾^۳ (ای داوود، ما تو را خلیفه‌ای روی زمین گردانیدیم. در میان مردم به حق داوری کن و از پی هوای نفس مرو که تو را از راه خدا منحرف سازد. آنان که از راه خدا منحرف شوند، به آن سبب که روز حساب را از یاد برده‌اند، به عذابی شدید گرفتار می‌شوند).

خداوند، داوود علیه السلام را به عنوان خلیفه و جانشینی انتخاب کرد تا حکومت کند. آیا همه مردم حاکمانی با انتخاب خداوند هستند؟

۱. جامع البیان، ابن جریر طبری: ج ۱ ص ۲۸۹.

۲. تفسیر نسفی: ج ۱ ص ۳۶.

۳. ص: ۲۶.

﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ (و چون پروردگار ابراهیم او را به کلماتی بیازمود و ابراهیم آن کارها را به تمامی به انجام رسانید، خدا گفت من تو را پیشوای مردم گردانیدم. گفت: فرزندانم را هم؟ گفت: پیمان من ستمکاران را دربرنگیرد).

اگر امامت برای هر کس و ناکسی باشد، پس چرا خداوند آن را به ابراهیم و هرکس از فرزندان ابراهیم (علیه السلام) که برگزیده، داده است؟

• يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا^۱ (ای یحیی! کتاب را با نیرومندی بگیر و از کودکی به او حکم عطا کردیم).

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَ الْحُكْمَ وَ النُّبُوَّةَ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾^۲ (ما به بنی اسرائیل کتاب و حکم (داوری) و نبوت عطا کردیم و از چیزهای پاکیزه و خوش روزی شان کردیم و بر جهانیان برتری شان دادیم).

﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾^۳ (و چون به حد رشد و کمال رسید، حکم و دانش به او ارزانی داشتیم، و ما این چنین نیکوکاران را پاداش می دهیم).

﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا﴾^۴ (یا بر مردم به خاطر نعمتی که خداوند از فضل خویش به آنان ارزانی داشته است، حسد می برند؟ درحالی که ما به خاندان ابراهیم، کتاب و حکمت دادیم و فرمانروایی بزرگ ارزانی شان داشتیم).

این فرمانروایی بزرگ کجاست؟ آیا آنچه خداوند از آن به ملک و فرمانروایی بزرگ تعبیر

۱. مریم: ۱۲.

۲. جاثیه: ۱۶.

۳. یوسف: ۲۲.

۴. نساء: ۵۴.

می‌کند، محو و نابود شده است؟ آیا پادشاهان و حاکمان در این زمان ما یا کسانی که پس از رسول خدا ﷺ حکومت کردند از فرزندان ابراهیم علیهم السلام هستند؟ آیا این ویژگی در کسی جز علی علیهم السلام پسر عموی رسول خدا ﷺ بود؟ او که از فرزندان عبدالمطلب و از فرزندان ابراهیم علیهم السلام بود؛ و آیا بعد از او در کسی جز امامان اهل بیت علیهم السلام وجود داشت؟

حق تعالی می‌فرماید: ﴿فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ﴾^۱ (پس [حکم] آن را به سلیمان فهمانیدیم، و به هر یک حکمت و دانش دادیم، و کوه‌ها و پرندگان را مستخر کردیم که با داوود تسبیح می‌گفتند، و ما کننده [این کار] بودیم).

﴿وَلَوْ طَآءَتْ أَتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَايِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سُوءٍ فَاسِقِينَ﴾^۲ (و به لوط حکم و علمی دادیم و از آن قریه که مردمش مرتکب پلیدی‌ها می‌شدند نجاتش بخشیدیم؛ به‌راستی که آنها مردمی بدنهاد فاسق بودند).

﴿فَقَرَّرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾^۳ (و چون از شما ترسیدم، گریختم؛ ولی پروردگار من به من حکمی عطا فرمود و مرا در شمار فرستادگان آورد).

﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾^۴ (و چون به رشد و کمال رسید و برومند شد، به او حکم و دانشی دادیم؛ و ما نیکوکاران را این چنین پاداش می‌دهیم).

﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ

۱. انبیاء: ۷۹.

۲. انبیاء: ۷۴.

۳. شعراء: ۲۱.

۴. قصص: ۱۴.

وَالْجِسْمَ وَاللَّهِ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنِ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ^۱ (پیامبرشان به آنها گفت: خداوند طالوت را به عنوان پادشاه شما برگماشت. گفتند: چگونه او را بر ما پادشاهی باشد، درحالی که ما سزاوارتر از او به پادشاهی هستیم و به او دارایی چندانی داده نشده است؟! گفت: خدا او را بر شما برگزیده و بر دانش و نیروی بدنی اش افزوده است، و خداوند پادشاهی اش را به هر که بخواهد می دهد، که خداوند گشایشگر داناست).

﴿فَهَرَّ مُوْهُمُ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾^۲ (پس به خواست خدا ایشان را شکست دادند و داوود، جالوت را کُشت و خداوند به او پادشاهی و حکمت ارزانی داد، و از آنچه می خواست به او آموخت، و اگر خدا بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نمی کرد، قطعاً زمین تباه می شد، ولی خداوند صاحب فضل و کرم بر جهانیان است).

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ ادْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ﴾^۳ (و [یاد کن] وقتی را که موسی به قوم خود گفت: ای قوم من، نعمت های خدا را بر خود به یاد آورید، آنگاه که در میان شما پیامبرانی قرار داد، و شما را فرمانروا گردانید، و آنچه را که به هیچ کس از جهانیان نداده بود، به شما داد).

﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۴ (بگو: بارخدا! تویی دارنده ملک و پادشاهی. به هر که بخواهی ملک می دهی و از هر که بخواهی ملک می ستانی. هر کس را که بخواهی عزت می دهی و هر کس را که بخواهی ذلت می دهی. همه نیکی ها به دست توست

۱. بقره: ۲۴۷.

۲. بقره: ۲۵۱.

۳. مائده: ۲۰.

۴. آل عمران: ۲۶.

و تو بر هر چیزی توانایی).

در این آیاتی که تقدیم شد خداوند سبحان بیان می‌فرماید که او کسی است که خلفا را قرار می‌دهد، او کسی است که می‌دهد، و او کسی است که از میان بندگان، حاکمان، پادشاهان و امامان را برمی‌گزیند. حال اگر مردم می‌گویند «کارشان بر پایه شورا است» پس کجا خداوند برایشان چنین بیان فرموده که امر حکومت را واگذار کرده است تا در آن به مشورت بپردازند؟

حق تعالی می‌فرماید: ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾^۱ (آیا ندیده‌اند که ما (پیوسته) به این زمین می‌آییم و از اطراف آن می‌کاهیم؟ و این خداوند است که حکم می‌کند، و هیچ چیز بازدارنده حکم او نیست، و او سریع الحساب است).

﴿أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَنْعُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾^۲ (آیا حکم (داوری) جاهلیت را می‌طلبند؟! برای آن مردمی که اهل یقین هستند کدام حکم از حکم خدا بهتر است؟).

﴿وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾^۳ (با خداوند، معبود دیگری را مخوان. هیچ خدایی جز او نیست. هر چیزی نابودشدنی است مگر وجه او. فرمان از آن اوست و به سوی او بازگردانیده می‌شوید).

﴿وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾^۴ (اوست خدایی که معبودی جز او نیست. ستایش خاص اوست، چه در این جهان و چه در جهان دیگر، و فرمان تنها از آن اوست و همگان به او بازگردانیده می‌شوید).

۱. رعد: ۴۱.

۲. مائده: ۵۰.

۳. قصص: ۸۸.

۴. قصص: ۷۰.

﴿وَدَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَ كُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ﴾^۱ (و داوود و سلیمان را یاد کن آنگاه که درباره کشتزاری داوری کردند که گوسفندان آن قوم، بی شبان در آنجا می چریدند و ما شاهد داوری آنها بودیم).

اگر خداوند همان کسی است که حکم می کند و هیچ بازدارنده ای برای حکمش وجود ندارد و او خود گواه بر حکم کسی است که او سبحان آنان را برگزیده و حکومت را به آنان می دهد، آیا کسانی که هم اکنون بر بندگان حکومت می کنند تمثیل حکومت خداوند هستند؟ و چه کسی گواه حکم آنان است و آنان را در حکومت تسدید می کند تا حکم آنان حکم خداوند سبحان و پیاده سازی عدالتی که او به آن امر فرموده است، باشد؟

برای اینکه برای ما بیشتر روشن شود که صاحب حق کیست و آیا با انتخاب خداوند است یا با انتخاب مردم، آنچه را که بین ابراهیم (علیه السلام) و نمرد واقع شد، بیان می کنیم تا بدانیم به کدامیک از آنان ملک و پادشاهی داده شده است و با اراده و خواست چه کسی، خدا یا مردم؟

﴿الَّذِي تَرَى إِلَى اللَّهِ حَاجًّا إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾^۲ (آیا آن کسی را که با ابراهیم درباره پروردگارش محاجه می کرد ندیدی، در اینکه خدا پادشاهی را به او ارزانی کرده بود؟ آنگاه که ابراهیم گفت پروردگار من زنده می کند و می میراند، او گفت من نیز زنده می کنم و می میرانم. ابراهیم گفت: خداوند خورشید را از مشرق برمی آورد، تو آن را از مغرب برآور. آن کافر حیران شد؛ چرا که خداوند ستمکاران را هدایت نمی کند).

اگر فهم مردم این باشد که هرکسی بر مسند پادشاهی تکیه زده است با رضایت خداوند سبحان و به اختیار خداست، این به آن معناست که استدلال ابراهیم خلیل الله باطل است!

۱. انبیاء: ۷۸.

۲. بقره: ۲۵۸.

و هرگز چنین نیست؛ زیرا در این صورت او به انتخاب خداوند اعتراض کرده است یا اینکه ابراهیم علیه السلام پادشاهی را برای خودش درخواست می‌کند و چنین فهمی، مصیبت است، چراکه خلیل الرحمان را به اینکه در حکومت طمع داشته است توصیف می‌نماید... پس منظور از ﴿إِنَّا لِلَّهِ الْمُلْكُ...﴾ (خدا به او پادشاهی ارزانی کرده بود...) ابراهیم علیه السلام است. خداوند سبحان و متعال این مطلب را بیان کرده است؛ آنجا که می‌فرماید: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا﴾^۱ (یا بر مردم به خاطر نعمتی که خداوند از فضل خویش به آنان ارزانی داشته است، حسد می‌برند؟ درحالی که ما به خاندان ابراهیم، کتاب و حکمت دادیم و فرمانروایی بزرگ ارزانی‌شان داشتیم).

آیا عهده‌دار بودن پادشاهی توسط نمرود، دستور خداوند را مبنی بر اینکه ملک و پادشاهی از آن ابراهیم و آل ابراهیم است نقض کرده است؟ آیا ترک شهر گفتن ابراهیم علیه السلام کوتاهی از درخواست آنچه خدا به او بخشیده بود محسوب می‌شود؟ یا ناکامی برای مردم در یاری دادن ابراهیم علیه السلام و تمکین او در آنچه خداوند سبحان به او عطا کرده بود، است؟ و آیا کسانی که مردم پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله انتخاب کردند از خاندان ابراهیم علیه السلام بودند؟ درحالی که ابراهیم علیه السلام درخواست کرد که امامت در فرزندان او باشد؛ از اسحاق علیه السلام و اسماعیل علیه السلام و یعقوب علیه السلام و یوسف علیه السلام تا اینکه به فرستاده خدا محمد صلی الله علیه و آله و فرزندانش پس از او برسد... تا روز دین!

حق تعالی می‌فرماید: ﴿أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ فَإِذَا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا﴾^۲ (یا از پادشاهی نصیبی برده‌اند؟ که در این صورت حتی به قدر گودی پشت هسته خرما به مردم [چیزی] نمی‌دادند).

این آیه در کسانی که پادشاهی را غصب می‌کنند هم اکنون در برابر دیدگان ما محقق شده است. آنان نه حقوق بندگان را ادا می‌کنند و نه چیزی از خیرات خدا به مردم می‌بخشند.

۱. نساء: ۵۴.

۲. نساء: ۵۳.

خداوند مردم را می‌آزماید و آنان را در انتخاب اطاعت از کسی که خداوند سبحان تعیین فرموده است آزاد گذاشته است. کسی که به ابراهیم ایمان آورد و او را در حکومت تمکین دهد، خداوند خیرات و خوبی‌ها را به او پاداش می‌دهد و کسی که او را تنها گذارد و به حکومت طاغوتیان - به عنوان مثال نمرود - متمایل می‌شود، به خداوند هیچ زبانی نمی‌رسد. ولی خداوند سبحان انتخاب حاکم را به آنان واگذار نکرده است.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ كَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا﴾^۱
(پس برخی به وی ایمان آوردند و برخی از او روی برتافتند؛ و دوزخ - آن آتش افروخته - آنان را بس است.)

برای پاسخ به پرسش «چه کسی خلیفه و حاکم را انتخاب می‌کند؟» از طریق سنت شریف، برخی از احادیث رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را می‌آوریم:

از ابویوب انصاری (رضی الله عنه) روایت شده است که گفت: «نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رفتم و نزد حجر نرفتم و از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که می‌فرمود: «وقتی اهل دین، دین را برعهده بگیرد، بر دین گریه نکنید؛ ولی اگر غیر اهلش آن را بر عهده گیرد، بر آن گریه کنید.»^۲

و اهل دین غیر از کسانی که خداوند آنان را برای این وظیفه عظیم برگزیده است، چه کسان دیگری هستند؟ امام علی (علیه السلام) این مطلب را بیان کرده است؛ آنجا که می‌فرماید: «ای کامیل، اگر پیامبری آشکار نشود و در زمین مؤمن پرهیزگاری باشد، او یا در دعایش به درگاه خداوند اشتباه می‌کند یا به هدف می‌رسد؛ به خدا سوگند که او اشتباه می‌کند تا اینکه خداوند او را برای این کار منصوب کند و او را شایسته این کار کند.

ای کامیل، دین برای خداوند است؛ پس خداوند از کسی نمی‌پذیرد که به آن قیام کند مگر

۱. نساء: ۵۵.

۲. حاکم می‌گوید: «این حدیث از نظر سند صحیح است؛ ولی آن دو آن را نیاوردند.» مستدرک علی الصحیحین حاکم:

از فرستاده، پیامبر یا وصی.

ای کمیل، این نبوت، رسالت و امامت است و پس از آن چیزی جز دوستدار پیرو یا سرگردان بدعت گذار وجود ندارد. خداوند فقط از پرهیزگاران می پذیرد.»^۱

به حدیث حذیفه بن یمان در سخن رسول خدا ﷺ باز می گردیم: «گوش به امیر بسپار و از او اطاعت کن؛ حتی اگر گردنت را بزند و مالت را بگیرد.»

براساس این حدیث، رسول خدا ﷺ مشخص نمی کند و نمی فرماید که منظور، کدام امیر است. آیا عاقلانه است که رسول خدا ﷺ به اطاعت از هر امیری و در هر زمانی دستور بدهد؟ و آیا صحیح است که هر امیری کورکورانه اطاعت شود، حتی اگر مفسد و فاسد باشد؟ حکمت چنین فرمانی کجاست؟ درحالی که این سخن از پیامبر خدا محمد ﷺ آمده است: «هیچ اطاعتی برای آفریده در نافرمانی از خداوند نیست.»^۲

آن حضرت ﷺ در حدیثی که بخاری و مسلم در صحیح خود از ابن عباس آورده اند فرموده است: «هرکس از امیر خود چیزی ناخوشایند دید باید شکیبایی ورزد؛ زیرا هرکس به اندازه یک وجب از [فرمان] حاکم خارج شود، به مرگ جاهلیت مرده است.»^۳

بر پایه برداشت معکوسی که برخی از این حدیث دارند - کسانی که مردم را به اطاعت از حاکمی فرامی خوانند که با زور حکومت را غصب کرده، یا کسی که با انتخاب مردم به قدرت رسیده است - تناقض آشکاری میان حدیث اطاعت کورکورانه و حدیث نهی از اطاعت در گناه دیده می شود؛ و رسول خدا ﷺ بسی به دور است از اینکه در سخنش تناقضی باشد! این احادیث فقط برای یک منهج سر فرود می آورند؛ اینکه عدالت امیر باید دائمی باشد. عدالت جز از سوی عادل مطلق سبحان صادر نمی شود. به همین دلیل حاکم باید با انتخاب خداوند

۱. تحف العقول، ابن شعبه حرانی: ص ۱۷۵.

۲. مسند احمد: ج ۱ ص ۱۳۱ و سایر منابع.

۳. نگاه کنید به: صحیح بخاری: ج ۸ ص ۸۷ و صحیح مسلم: ج ۶ ص ۲۱ و ۲۲.

سبحان و از سوی خداوند تسدید شود تا عدالت خداوند محقق گردد؛ اما اگر این اطاعت برای هر امیری که خودش را منصوب کرده است یا مردم او را انتخاب کرده‌اند باشد، در این صورت نسبت ناروا به رسول خدا ﷺ و متهم کردن ایشان به عدم حکمت وجود خواهد داشت؛ چنین نسبت‌هایی بسی از ساحت آن حضرت به‌دور است!

و در حدیثی دیگر با همین مضمون یعنی حدیث ابوذر که می‌گوید: «دوستم به من دستور داده است که بشنوم و اطاعت کنم (یعنی از ولی امر) حتی اگر بنده‌ای حبشی ناقص‌العضو با بینی یا گوش بریده باشد. شنیدن و اطاعت کردن واجب است؛ زیرا در آن، به وجود آمدن امنیت و به جا آوردن آنچه خدا واجب کرده و ترک آنچه خدا حرام کرده، است.»^۱

برخی به این حدیث استدلال می‌کنند تا قائل به اطاعت از ولی امر شوند، حتی اگر حکومت را با زور به تصاحب خود درآورده باشد. ما به آنان می‌گوییم: پس چرا خود این صحابی گران‌قدر در برابر حکومت عثمان و معاویه سر فرود نیاورد و از آنان اطاعت نکرد، تا آنجا که دستور به تبعیدش به ریزه صادر شد؟ ابن ابی‌الحدید گفته است: «و بدان، آنچه بیشتر بزرگان سیره و علمای نقل و اخبار بر آن هستند، این است که عثمان، ابوذر را ابتدا به شام تبعید کرد. سپس وقتی معاویه از او شکایت کرد، او را به مدینه آورد و بعد او را از مدینه به ریزه تبعید کرد.»^۲

از پیامبر ﷺ در فضایل ابوذر وارد شده است که فرمود: «زمین و آسمان مردی راست‌گوتر از ابوذر به خود ندیده است.»^۳

و این سخن ایشان ﷺ: «خداوند ابوذر را رحمت کند. او [راه خود را] به‌تنهایی می‌رود، تنها از دنیا می‌رود، و تنها برانگیخته می‌شود.» و روزگار ضربه‌اش را زد و ابوذر را به ریزه روانه

۱. نگاه کنید به: صحیح مسلم: ج ۶ ص ۱۴.

۲. تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۱۶۲؛ مروج الذهب: ج ۲ ص ۲۴۰؛ و شرح‌النهج: ج ۱ ص ۲۴۰ و ۲۴۲ و ج ۲ ص ۳۵۶.

۳. مستدرک علی صحیحین: ج ۳ ص ۳۴۲.

کرد.^۱

بنابر این هیچ نقصی در ابوذر نبود؛ بلکه در کسی بود که او را تبعید کرد.

همین منهج و روش را رسول خدا ﷺ در نصیحتی به عرباض بن ساریه بیان فرموده است. ایشان ﷺ صورت واضحی از راه نجات و رهایی را به تصویر کشیده است؛ آنجا که امت خود را به اطاعت دستور داده، حتی اگر بندهای حبشی باشد، و به پیروی از سنت و سنت خلفای راشدین مهدیین دستور داده و تأکید کرده که فرقه ناجیه، همان فرقه‌ای است که از خلفای راشدین مهدیین اولوالامر اطاعت می‌کند؛ حتی اگر بندهای حبشی باشد.

از عبدالرحمان بن عمرو سلمی و حجر بن حجر روایت شده است که گفتند: «نزد عرباض بن ساریه آمدم. او از جمله کسانی بود که این (آیه) درباره‌اش نازل شد: ﴿وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيَتُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ﴾^۲ (و نیز گناهی نیست بر آنان که نزد تو آمدند تا تجهیزشان کنی و تو گفتی چیزی ندارم تا شما را با آن تجهیز کنم؛ آنها بازگشتند درحالی که دیدگان‌شان اشک‌بار بود، از اندوه اینکه چرا چیزی نیافتند تا انفاق کنند). سلام کردیم و گفتیم: برای دیدار تو، عیادت و پند گرفتن از تو نزدت آمدم. عرباض گفت: رسول خدا ﷺ روزی برای ما نماز خواند. سپس به ما رو کرد و موعظه‌ای رسا برای ما بیان فرمود که اشک‌ها از آن روان و دل‌ها ترسان شد. کسی گفت: ای رسول خدا! گویی این پند کسی است که وداع می‌گوید. چه عهدی از ما می‌گیرید؟ ایشان فرمود: «شما را به تقوای خداوند و شنیدن و اطاعت وصیت می‌کنم؛ حتی اگر بندهای حبشی باشد...»^۳

رسول خدا ﷺ درباره‌ی خلیفه راشد مهدی سخن می‌گوید، حتی اگر بندهای حبشی باشد که

۱. مستدرک علی صحیحین: ج ۳ ص ۵۰ و ۵۱.

۲. توبه: ۹۲.

۳. سنن ابی داوود: ج ۲ ص ۳۹۳ شماره ۴۶۰۷.

از سوی خداوند باری عزوجل امیر شده است. این مطلب در حدیث دیگری که از رسول خدا (ص) در صحیح آمده است، روشن و واضح است؛ آنجا که پیامبر (ص) فرمود: «اگر بنده‌ای با بینی و گوش بریده با کتاب خدا بر شما امیری کرد، از او بشنوید و اطاعت کنید.»^۱

رسول خدا (ص) می‌فرماید: اگر فرمانروایی کند؛ یعنی کسی که این بنده بینی و گوش بریده را انتخاب می‌کند، شخص سومی است و نظر مردم همراه رأی و نظر او نیست.

پرسشی که در فهم احادیث به شکل روشن‌تری به ما کمک می‌کند این است که چه هنگامی امت بر خلافت این بنده حبشی یا بنده بینی و گوش بریده اختلاف و درگیری پیدا می‌کنند؟ اگر انتخاب مردم برای برگزیدن بنده حبشی یا بنده بینی و گوش بریده با شورا جایز باشد، پس چرا از او اطاعت نکنند؟ آیا مردم بنده حبشی را برای خلافت و جانشینی پس از رسول خدا (ص) انتخاب کردند در هنگامی که این بنده در مراتب پست انسانی قرار داشت؟ و اگر او با زور بر آنان مسلط شده باشد، حکمت در اینکه رسول خدا (ص) به مسلمانان دستور اطاعت از کسی می‌دهد که بر آنان مسلط شده است، چیست؟ و حکمت این احادیث روایت شده از رسول خدا (ص) چیست؟

رسول خدا (ص) با این احادیث می‌خواست برای امت بیان کند اطاعت تنها برای امیر حاکم مورد رضای خداوند است، حتی اگر او به چیزی فرمان دهد که با عقل‌های ناقصشان ناسازگار باشد (عقل کامل فقط از آن پیامبران است) تا آنها را از شکست خوردن در امتحانات الهی دور کند؛ همان‌طور که برای بنی اسرائیل و طالوت (علیه السلام) چنین روی دارد؛ طالوت (علیه السلام) به آنها دستور نوشیدن از آب داد، به‌رغم اینکه آنها خسته بودند و به جنگ با دشمنان می‌رفتند و نوشیدن آب، شاید به آنان کمک و آنان را در برابر دشمنانشان نیرومند می‌نمود. این منطق و عقلی است که آنها می‌گویند، ولی خداوند می‌خواست آنان را بیازماید. برخی از آنان گوش به طالوت (علیه السلام) سپردند و از او اطاعت کردند که آنها تعدادی اندک بودند؛ و برخی از آنان در

امتحان شکست خوردند؛ یعنی در اطاعت از کسانی که خداوند سبحان آنها را به‌عنوان پادشاهان و امیران برگزیده بود.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَ مَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنْ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾^۱ (چون طالوت، سپاهش را به راه انداخت، گفت: خداوند شما را به جوی آبی می‌آزماید؛ هرکه از آن بخورد از من نیست و هرکه از آن نخورد یا تنها کف دستی بیاشامد از من است. همه جز اندکی از آن نوشیدند. چون او و مؤمنانی که همراهش بودند از نهر گذشتند، گفتند: امروز ما را توان [مبارزه با] جالوت و سپاهش نیست. آنانی که یقین داشتند که با خدا دیدار خواهند کرد، گفتند: به خواست خدا، چه بسا گروهی اندک که بر گروهی بسیار غلبه کند، که خدا با کسانی است که صبر پیشه می‌کنند).

رسول خدا ﷺ می‌خواست امت خود را از این بازدارد که به کسانی که خداوند آنان را به‌عنوان حاکمان و پادشاهان برمی‌گزیند، با معیارهای عقل ناقص خودشان نگاه کنند (ملاک‌هایی مثل مال و ثروت، خانواده، حَسَب و نَسَب و)؛ همان‌طور که به طالوت علیهِ السلام این‌چنین نگاه کردند؛ اینکه او فردی نیازمند بود و آنها فقر و نیازمندی را در حاکم یا پادشاه عیب و ایراد می‌شمردند.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَ قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَ لَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾^۲ (پیامبرشان به آنها گفت: خداوند طالوت را به‌عنوان پادشاه شما برگماشت. گفتند: چگونه او را بر ما پادشاهی

۱. بقره: ۲۴۹.

۲. بقره: ۲۴۷.

باشد، درحالی که ما سزاوارتر از او به پادشاهی هستیم و به او دارایی چندانی داده نشده است؟! گفت: خدا او را بر شما برگزیده و بر دانش و نیروی بدنی اش افزوده است، و خداوند پادشاهی اش را به هر که بخواهد می دهد، که خداوند گشایشگر داناست).

متأسفانه مسلمانان در مفاهیم اطاعت از خداوند در آنچه بنی اسرائیل می دانستند و به آن عمل کردند پیشرفتی حاصل نکردند. بنی اسرائیل، پادشاه را با شورا و انتخابات انتخاب نکردند؛ آنها به خداوند رجوع نمودند تا برای آنان پادشاهی برگزیند. حتی پیامبری که در آن زمان در میان آنان بود خودش شخصی را برای آنان انتخاب نکرد، بلکه اختیار و انتخاب طالوت توسط خداوند را برایشان نقل می نماید و به آنان می فرماید خداوند او را برای شما برگزیده است. آیا مسلمانان این درس را فرا گرفتند؟! یا قرآن در نظرشان تنها افسانه های پیشینیان بود؟ به طور قطع و یقین وضعیت کنونی می گوید: آنها نه کتاب را آموختند و نه آن را فهمیدند.

از ابوبرده از ابوموسی روایت شده است که گفت: من و دو مرد از بنی عمی خدمت پیامبر (ص) وارد شدیم. یکی از مردان عرض کرد: ای رسول خدا! ما را بر برخی از آنچه خداوند عزوجل تو را بر آن امیر قرار داده است، امیر قرار بده؛ و دیگری نیز مانند همین را عرض کرد. ایشان (ص) فرمود: «به خدا سوگند، ما نه کسی را که در این باره درخواست کند و نه کسی را که به آن حرص دارد، هیچ یک را ولایت نمی دهیم.»^۱

پیامبر (ص) فرمود: «هرکس گوشه ای از امر مسلمین را برعهده بگیرد و بر مردی ولایت داشته باشد، درحالی که فردی با صلاحیت تر را برای مسلمانان بیابد، به خدا و رسول و مؤمنان خیانت کرده است.»

در جایی دیگر: «هرکس مردی را از میان گروهی به کار گیرد، درحالی که در آن گروه کسی باشد که نزد خداوند رضایت بخش تر از اوست، بی گمان به خدا خیانت کرده است، به

فرستاده‌اش خیانت کرده است، و به مؤمنان خیانت کرده است.»^۱

امروزه مسلمانان حاکمانی انتخاب می‌کنند و آنها را بر گرده مسلمانان ولایت می‌دهند، درحالی‌که رسول خدا ﷺ می‌فرماید: کسی که به این امر اقدام کند و مردی را بر مسلمانان ولایت دهد و این مرد شایسته آن نباشد و کسی وجود داشته باشد که از او شایسته‌تر باشد، به خداوند سبحان خیانت کرده است، به رسول خدا ﷺ خیانت کرده است و به مؤمنان خیانت کرده است. حال چگونه مردم به این امر اقدام می‌کنند، درحالی‌که از آنچه در دل‌های کسانی که انتخاب می‌کنند و بر مردم امیر قرار می‌دهند، آگاهی ندارند؟ خداوند تنها کسی است که بر دل‌ها آگاه است؛ به‌علاوه اینکه طبق تصریح کتاب خداوند سبحان، نفس‌های آنان به بدی دستور می‌دهد. آیا در این حدیث نهی‌ای واضح بر اقدام به انتخاب حاکم نیست؟

روایت شده است که وقتی ابوذر از رسول خدا ﷺ از امارت سؤال می‌کند، ایشان فرمود:

«این امانتی است، و در روز قیامت باعث خواری و پشیمانی است، مگر برای کسی که به‌حق آن را بگیرد و آنچه را در آن بر عهده‌اش است به جا آورد.»^۲

در اینجا رسول خدا ﷺ مقدار اهمیت جایگاه خلافت و حکومت را به‌عنوان امانتی الهی برای ما بیان می‌کند. آیا خداوند سبحان این جایگاه بزرگ را به هر کس و ناکس از خلقش عطا می‌فرماید؟

رسول خدا برای ما مردن انسان را در صورت نشناختن این خلیفه، حاکم و امام و پیروی او، به مرگ جاهلیت توصیف کرده است. ایشان ﷺ می‌فرماید: «کسی که بدون امامی بمیرد به مرگ جاهلیت مرده است.»^۳

۱. مستدرک حاکم نیشابوری: ج ۴ ص ۹۲ و ۹۳.

۲. صحیح مسلم: ج ۶ ص ۶ و ۷.

۳. این حدیث از معاویه بن ابوسفیان، ابن عمر و از ابوهیره با چهار لفظ نقل شده است که همگی یک معنا را می‌رسانند. اولین معنا همان است که در متن بالا می‌دهد، و دومی این است: «هرکس بمیرد و امامی بر او نباشد به مرگ جاهلیت مرده است.» و سومی: «هرکس بمیرد و امامی نداشته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است.» و چهارمی:

«هرکس بمیرد و امام جماعتی نداشته باشد، مرگش مرگ جاهلیت است.» و از معاویه با همه الفاظ به جز آخرین لفظ روایت شده است. برخی از منابع و کسانی که آنها را صحیح شمرده‌اند تقدیم حضورتان می‌شود:

مسند احمد: ج ۴ ص ۹۶ از معاویه. حلیه الاولیاء ابونعیم: ج ۳ ص ۲۲۴ با سندش از ابن عمر و درباره آن گفته است: «این حدیث صحیح ثابت شده است...». صحیح ابن حبان: ج ۱۰ ص ۴۳۴ از معاویه. مسند ابی داوود طیالسی: ص ۲۵۹ از ابن عمر. جمع الجوامع سیوطی: ج ۱۰ ص ۱۹۷ شماره ۴۷۵۹/۲۳۲۵۵ از معاویه، ج ۱۰ ص ۱۹۹ شماره ۴۷۶۲/۲۳۲۵۸ از ابن عمر. مستدرک حاکم نیشابوری: ج ۱ ص ۷۷ و ۷۸ از ابن عمر و آن را به شرط شیخین صحیح شمرده و ذهبی در تلخیص المستدرک با او موافقت کرده است. معجم کبیر طبرانی: ج ۱۹ ص ۳۸۸ از معاویه. مسند الشامیین طبرانی: ج ۲ ص ۴۳۷ و ۴۳۸ ح ۱۶۵۴ از معاویه. کنز العمال متقی هندی: ج ۱ ص ۱۰۳ ح ۴۶۴ از معاویه، ج ۶ ص ۶۵ ح ۱۴۸۶۳ از ابن عمر. مجمع الزوائد هیثمی: ج ۵ ص ۲۱۸ از معاویه. جامع الصحیح مما لیس فی الصحیحین مقل وادعی: ج ۴ کتاب الاماره ص ۴۵۱ و درباره آن گفته است: «این حدیث حسن است.» کتاب سنة عمرو بن ابی عاصم: ص ۵۰۳ ح ۱۰۵۷ از ابوهریره و معاویه با لفظ: «کسی که بمیرد و بر امامی نباشد به مرگ جاهلیت مرده است.» و آلبانی بر کتاب السنة در کتابش ظلال الجنة فی تخریج السنة: ص ۵۰۳ و ۵۰۴ این گونه توضیح داده است: «سندش حسن است...» و طبرانی آن را در معجم الاوسط: ج ۶ ص ۷۰ روایت کرده است و هیثمی در مجمع الزوائد آن را از او نقل کرده و درباره اش گفته است: «طبرانی آن را در اوسط روایت کرده و عباس بن حسن قنطری در آن است و من او را نمی‌شناسم و بقیه رجالش، رجالی صحیح هستند.» این وهم و خطایی از هیثمی است. در سند طبرانی «عباس بن حسن قنطری» وجود ندارد؛ بلکه کسی که وجود دارد «عباس بن حسین قنطری» است و این آخری از رجال و از شیوخ و اساتید بخاری است. همان طور که آلبانی این مطلب را در توضیحش بر سخن هیثمی می‌گوید. این متن آن است: «...مخصوصاً اینکه در جای دیگری ج ۵ ص ۲۲۵ با لفظ اول آن را تکرار کرده است.» و گفته است: «طبرانی آن را در «اوسط» روایت کرده و عباس بن حسن قنطری در آن است و او را نمی‌شناسم و بقیه رجالش، رجالی صحیح هستند.» می‌گویم: ظاهر این است که او، عباس بن حسین به شکل مُصَغَّر- قنطری است. او مورد اعتماد و از شیوخ و اساتید بخاری است. نمی‌دانم آیا «حسین» در نسخه «طبرانی» تحریف شده است و هیثمی آن را نمی‌داند یا چیز دیگری است؟ به ظلال الجنة فی تخریج السنة ج ۵ ص ۵۰۳ و ۵۰۴ شماره ۱۰۵۷ مراجعه کنید. ابویعلی موصلی آن را در مسندش: ج ۱۳ ص ۳۶۶ ح ۷۳۷۵ روایت کرده است. شعب ارنؤوط آن را در توضیحش بر مسند احمد: ج ۲۸ ص ۱۶۸۷۶ ص ۸۸ و ۸۹ صحیح شمرده است؛ آنجا که می‌گوید: «حدیثی صحیح برای غیرش است...» همچنین حمزه احمد زین در توضیحش بر مسند احمد: ج ۱۳ ص ۱۸۸ ح ۱۶۸۱۹ آن را صحیح شمرده و گفته است: «سندش صحیح است؛ و ابوبکر همان ابن عیاش است و عاصم همان ابن بهدله است که این دو فرد هم عصر و مشهور هستند. در این دو نفر سخنی از جهت حفظ آنان وجود دارد؛ ولی هر دو مؤثق هستند. او نزد طبرانی در کبیر: ج ۱۹ ص ۳۸۸ شماره ۹۰۰ می‌باشد، و اوسط: ج ۱ ص ۴۱۷ و درباره سند طبرانی در مجمع: ج ۵ ص ۲۱۸ گفته است، هر دو ضعیف هستند و به احمد اشاره‌ای نکرده است، و این حدیث نزد ابن ابی عاصم در سنة شماره ۱۰۵۷

در اینجا فرستاده خدا حضرت محمد ﷺ برای ما روشن می‌فرماید که به‌طور خلاصه دین آمده است تا از طریق شناخت و اطاعت از کسی که خداوند او را به‌عنوان رهبر و امام جامعه انتخاب کرده است، برای جامعه بنیانی صحیح وضع نماید؛ و هرچیزی غیر از آن، چیزی جز جاهلیت، اختلاف، نزاع و درگیری و تفرقه نیست که هیچ بهره‌ای از دین ندارد. گوشه‌نشینی مردم بهتر از وارد شدن در انتخاب حاکم همراه آنان است؛ همان‌طور که در حدیث صحیح حذیفه بن یمان آمده که می‌گوید: مردم از رسول خدا ﷺ دربارهٔ خیر و خوبی می‌پرسیدند؛ ولی من از آن حضرت دربارهٔ شر و بدی می‌پرسیدم تا به من نرسد. عرض کردم: ای رسول خدا ﷺ! ما در جاهلیت و بدی بودیم. خداوند این خیر و خوبی را برای ما آورد. آیا پس از این خوبی، شری وجود دارد؟ ایشان ﷺ فرمود: «بله.» عرض کردم: آیا پس از آن شر، خوبی است؟ فرمود: «بله؛ و دودی در آن است.» عرض کردم: دودش چیست؟ فرمود: «گروهی که بر غیر هدایت من هدایت می‌کنند. چیزهایی را از آنان می‌شناسی و چیزهایی را انکار می‌کنی.» عرض کردم: آیا پس از این خوبی، بدی است. ایشان فرمود: «بله، دعوت‌کنندگان به درهای جهنم هستند که هرکس دعوتشان را بپذیرد او را در آن می‌افکنند.» عرض کردم: ای رسول خدا! آنان را برای ما توصیف فرما. فرمود: «آنها هم‌شکل ما هستند و به زبان ما سخن می‌گویند.» عرض کردم: اگر آن را درک کنم مرا به چه چیزی فرمان می‌دهی؟ فرمود: «به جماعت مسلمانان و امامشان ملتزم باش.» عرض کردم: اگر نه جماعتی باشد و نه امامی؟ فرمود: «از همهٔ آن فرقه‌ها کناره بگیر؛ حتی اگر مجبور شوی ریشهٔ درختی را در دهان بگیری تا در این وضعیت بمیری.»^۱

بار دیگر در حدیث رسول خدا ﷺ توقفی می‌کنیم؛ آنجا که می‌فرماید: «همانا خداوند برای شما سه چیز را می‌پسندد و از سه چیز برای شما ناخشنود می‌شود: رضایت می‌دهد که

است.»

نتیجه اینکه این حدیث را ابن‌حبان، حاکم، ذهبی، ابونعیم، شعب ابن‌وُط و حمزه ابی‌زین، همگی صحیح و آلبانی و مقبل الوادعی آن را حسن شمرده‌اند.

او را بپرستید و با هیچ چیز بر او شرک نورزید، و اینکه همگی به ریسمان خداوند چنگ بزنید و پراکنده نشوید، و اینکه برای کسی که خداوند او را به عنوان ولی امر شما قرار داده است، خیرخواهی کنید و او از قیل و قال و ضایع کردن مال و بسیار درخواست کردنتان، خشمگین می شود ...»^۱

می پرسیم: آیا کسانی که پس از رسول خدا (ص) آمدند و خلافت را برعهده گرفتند جزو افرادی بودند که خداوند آنان را ولی امر مردم قرار داده است؟ اگر بگویند همه اینها تقدیر خداوند عزیز و حکیم و انتخاب خداوند بوده است، از آنان می پرسیم آیا فرعون و نمرود با انتخاب و تنصیب خداوند سبhan بوده اند؟ آیا خداوند، طاغوتیان و کافران را منصوب می فرماید؟ و آیا کسی که هم اکنون حکومت می کند و فساد و طغیان را منتشر می کند، می کشد و حرمت ها را از بین می برد، جزو کسانی است که خداوند سبhan آنان را ولایت داده است؟ آیا خداوند شما را به اطاعت از آنان فرمان می دهد، درحالی که شما از ظلم و آزار و ستم آنان در رنج هستید؟ آنها ثروت های سرزمین ها را می دزدند و شما در تنگنا زندگی می کنید! به خدا سوگند جای شگفتی است که مردم چگونه این فقها و واعظان درباری و مدعیانی را که از آنان بهره مند می شوند تصدیق می کنند، درحالی که می گویند خداوند آنان را به اطاعت از این حاکمان طغیانگر فرمان داده است؟ آنان معانی احادیث را از جایگاه خود منحرف کرده و آنها را با عقل های بیمار خود تفسیر نموده اند تا مردم را در برابر ظلم و ستم این طاغوتیان به سکوت و بی تفاوتی بکشانند، آن هم به بهانه اطاعت از اولی الامر؛ یعنی کسانی که خداوند سبhan به اطاعت از آنان فرمان داده و آن را در کنار اطاعت از خودش و پیامبرش قرار داده است؛ اطاعتی مطلق که جز پیامبر یا وصی، هیچ کس شایستگی آن را ندارد.

حق تعالی می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ

أَحْسَنُ تَأْوِيلًا^۱ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولوالامرتان فرمان برید و چون در امری اختلاف کردید، اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، به خدا و پیامبر رجوع کنید. در این، خیر شماست و سرانجام بهتری دارد).

پس از اینکه رسول خدا ﷺ آنان را ترک گفت، آنها چگونه در آن به خداوند رجوع کنند، درحالی که ارتباطی با خداوند سبحان ندارند؟ و چگونه آن را به رسول خدا ﷺ بازگردانند، درحالی که از آنان جدا شده است؟ آیا این آیه کریمه تعطیل شده است؟ مگر اینکه کسی که پس از رسول خدا ﷺ آمده است، با اختیار و انتخاب خداوند سبحان باشد و خداوند علم او را افزون کرده باشد؛ و خداوند پیمان حکومت به هیچ‌کسی جز چنین شخصی نداده است.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^۲ (و [یاد کن] آن هنگام که ابراهیم را پروردگارش با کلماتی آزمود و او آنها را به‌طور کامل انجام داد. [خدا] گفت: من تو را پیشوایی برای مردم قرار می‌دهم. گفت: و از نسل من نیز [قرار ده]. گفت: عهد من به ستمکاران نمی‌رسد).

برای پاسخ پرسش «چه کسی خلیفه و حاکم را انتخاب می‌کند؟ خدا یا مردم؟» از طریق حدیث عترت پاک، برخی از آنچه را که در روایات معصومین (علیهم‌السلام) وارد شده است بیان می‌کنیم:

از امام جعفر صادق (علیه‌السلام) روایت شده است: «... آیا نمی‌بینی خداوند می‌فرماید شما را نَسَزِد که درخت آن را برویاند؟ یعنی می‌فرماید شما شایسته نیستید که امامی از سوی خود تعیین کنید و با هوای نفس و اراده خودتان او را محق بنامید. سپس فرمود: سه نفر هستند که خداوند با آنان سخن نمی‌گوید، در روز قیامت به آنان نگاه نمی‌کند، آنان را پاک نمی‌گرداند و آنان را عذابی دردناک است: کسی که درختی برویاند که خداوند آن را نروینده است؛ یعنی

۱. نساء: ۵۹.

۲. بقره: ۱۲۴.

کسی که امامی منصوب کند که خداوند او را منصوب نکرده باشد یا کسی که امامی را که خداوند منصوب کرده است انکار نماید.^۱

از امام محمد باقر (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «خداوند تبارک و تعالی فرموده است: بی شک افرادی را که در اسلام با پیروی از امام ستمگری که از جانب خدا نیست دین داری کنند، عذاب می‌کنم، هرچند آن رعیت در کردار خود نیکوکار و پرهیزگار باشد و هرآینه از افرادی که در اسلام با پیروی از امام عادل از جانب خدا دین داری کنند، درمی‌گذرم، هرچند آن رعیت نسبت به خود ستمگر بدکردار باشد.»^۲

اباعبدالله امام صادق (علیه السلام) فرمود: «از حکومت پرهیزید، که حکومت تنها از آن امام عالم به قضا و عادل بین مسلمین است؛ از آن پیامبر یا وصی پیامبر است.»^۳

از امام جعفر صادق (علیه السلام) درحالی که یکی از یاران خود را پند می‌داد، روایت شده است: «برخیز باش از ریاست! هرکه آن را درخواست کند به هلاکت می‌رسد.» عرض کردم: پس ما هلاکت شدیم؛ زیرا هیچ کدام از ما نیست مگر اینکه دوست داشته باشد از او یاد شود، مورد توجه قرار گیرد، و از او برگرفته شود. ایشان فرمود: «این گونه که شما فکر می‌کنی نیست. به این صورت است که مردی را بدون هیچ دلیلی منصوب کنی و در هر آنچه می‌گویدی او را تصدیق کنی و مردم را به سخنش دعوت کنی.»^۴

امام علی (علیه السلام) فرمود: «ای کمیل، اگر پیامبری آشکار نشود و در زمین مؤمن پرهیزگاری باشد، او یا در دعایش به درگاه خداوند اشتباه می‌کند یا به هدف می‌رسد؛ به خدا سوگند که او اشتباه می‌کند، تا اینکه خداوند او را برای این کار منصوب و شایسته این کار کند...»^۵

۱. تحف العقول: ص ۳۲۵.

۲. کافی: ج ۱ ص ۳۷۶.

۳. وسائل: ج ۲۷ ص ۱۷ باب‌های صفات قاضی، ب ۳ ح ۳.

۴. وسائل الشیعه: ج ۱۸ ص ۹۳.

۵. تحف العقول، ابن شعبه حرانی: ص ۱۷۵.

از حذیفه بن یمان و جابر انصاری نقل شده است: رسول خدا ﷺ فرمود: «ای وای بر امت من، ای وای بر امت من از شورای کبرا و شورای صغرا». دربارهٔ این دو شورا از آن حضرت سؤال شد. فرمود: «شورای کبرا، شورایی است که بعد از وفات من در شهر من تشکیل می‌شود برای غصب خلافت برادرم و غصب حق دخترم؛ و اما شورای صغرا در زمان غیبت کبرا در زورا تشکیل می‌شود، برای تغییر دادن سنت و تبدیل احکام من.»^۱

آیات کتاب خدا و بیشتر احادیث شریفی که رسول خدا ﷺ بیان فرموده و روایات اهل بیت علیهم السلام همگی به یک سمت و سو هستند؛ به همان جهتی که حکمت محمدی در بیان ویژگی و روش فرقۀ ناجیه بیان نموده است. اینکه خداوند، ولایت، حکومت، خلافت و پادشاهی با همه نام‌هایش را برای بشریت رها نکرده است، و اطاعت مطلق و تسلیم برای کسانی است که خداوند انتخابشان نموده، که این همان راه نجات و رهایی است.

همان‌طور که درخواست حکومت توسط خلفا و جانشینان خدا در زمینش، خواستی دنیوی نبوده است و این درخواست حکومت توسط آنان، نقصانی برای آنان محسوب نمی‌شود، بلکه یک تکلیف الهی است؛ و از آنجا که آزاد گذاشتن مردم در طول ادوار پیشین برای اینکه خودشان انتخاب کنند حکمتی الهی است، پس اکراهی در دین نیست تا مردم با چشمان خود نتیجه آنچه را انتخاب کرده‌اند ببینند، تا اینکه روز موعود با برپایی دولت محمد ﷺ و آل محمد ﷺ برایشان فرا برسد.

(۱۲) خلاصه

حدیث رسول خدا ﷺ برای ما بیان می‌کند که امت به‌زودی اختلاف می‌کنند و متفرق می‌شوند و این تفرقه در عمل پس از رفتن آن حضرت ﷺ به جوار اعلیٰ به وقوع پیوست؛ و همان‌طور که برای ما از طریق احادیثی که وارد شده است روشن شد، رسول خدا ﷺ نام فرقه ناجیه را بیان نفرمود که اگر نام آن را ذکر می‌کرد، بسیاری از فرقه‌ها سعی می‌کردند به این نام نامیده شوند و به این ترتیب تمایز قایل شدن میان حق و باطل بر مسلمانان دشوار می‌شد و اگر ویژگی‌هایی مانند داشتن ایمان و... ذکر می‌شد، هر فرقه‌ای تظاهر به ایمان می‌کرد. به همین دلیل شهر حکمت بیان فرمود که فرقه ناجیه، همانی است که از روش و منهج پیروی می‌کند و این روش باید تا روز دین استمرار داشته باشد، و این منهج، همان منهجی است که فرقه‌های ناجیه امت موسی علیهِ السلام و امت عیسی علیهِ السلام از آن پیروی نمودند. این فرقه‌ها در پیامبرانش اختلافی نداشتند و تنها در اوصیایی که خداوند سبحان پس از انبیایشان انتخاب فرموده بود، دچار اختلاف شدند؛ پس آنها، همان منهج و روش فرقه ناجیه هستند.

رسول خدا ﷺ در احادیث دیگری بسیاری از راه‌های نجات و رهایی را بیان فرموده است. همه این راه‌ها یک وجه مشترک دارند؛ چرا که راه نجات، یکی است و همه آنها به این روش و منهج و اصحاب این راه که به آن تمسک بسته‌اند اشاره می‌کنند. خداوند این منهج را برای جمع کردن پراکندگی مردم و تحقق عدالت قرار داده است؛ چرا که حکومت از آن خداوند و از آن کسی است که خداوند سبحان او را برگزیده است.

اما نتایج شورا و دموکراسی پیش روی ما قرار دارد؛ همان چیزی که امروز و هر روز در عرصه سیاست اتفاق می‌افتد؛ تا برای ما روشن شود که شورا و دموکراسی، حق است یا باطل؟ و اگر شورا و انتخابات -آن‌گونه که آنها می‌گویند- پس از رسول خدا ﷺ عدالت را به ارمغان آورده است، پس چرا هم‌اکنون برای آنان همان عدالت را به ارمغان نمی‌آورد؟ آیا زمین از مؤمنان خالی شده است؟

و همان‌طور که پیش‌تر بیان کردیم از آنجا که پیامبر ما محمد (ص) از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید بلکه فقط وحی‌ای است که وحی می‌شود آمده است تا کتاب و حکمت را به ما بیاموزد و نهایت حکمت در این است که در کلمات کسی که سخن به حکمت می‌گوید و آمده تا حکمت را به ما بیاموزد، بهره و فایده‌ای موجود باشد. پیامبر (ص) فرمود: «**دین همان چیزی است که من و یارانم امروز بر آن هستیم.**» رسول خدا (ص) در آن روز، خلیفه و جانشینی با انتخاب خداوند سبحان بود، همان‌طور که آدم (ع) جانشین خداوند سبحان بود. خداوند حکمرانی را نزد آنان به ودیعه نهاد تا عدالت و احسان را که خداوند به آنان دستور داده بود محقق نمایند و تا خداوند به واسطه اطاعت از خلفایش، از مسلمانان راضی و خشنود گردد.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿أَمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾^۱ (پیامبر به آنچه از جانب پروردگارش به‌سوی او نازل شده ایمان آورده است، و مؤمنان [نیز] همه به خدا و فرشتگان و کتاب‌ها و فرستادگانش ایمان آورده‌اند. [می‌گویند:] میان هیچ‌یک از فرستادگانش فرق نمی‌گذاریم. و گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم. پروردگارا، آمرزش تو را می‌طلبیم، و بازگشت همه فقط به‌سوی توست).

اراده خداوند در میان آفریدگانش چنین است که به کسی که خداوند برگزیده گوش بسپارند و از او اطاعت کنند؛ نه اینکه از یکی از فرستادگان اطاعت کنند و به دیگری کفر بورزند. پس کسی تسلیم دستور خداوند نیست مگر اینکه از هرکسی که خداوند انتخاب کرده است، اطاعت نماید. کسانی که خداوند متعال آنان را به مؤمنان توصیف کرده است، کسانی هستند که کردار و گفتارشان را به تسلیم بودن به فرمان خداوند توصیف کرده است: ﴿وَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾ (گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم. پروردگارا، آمرزش تو را می‌طلبیم، و بازگشت همه فقط به‌سوی توست). بنابراین اسلام در والاترین معنی از معانی ایمان، تسلیم شدن است. در بیان کلمه «اسلام» در لغت آمده است که اخلاص، تسلیم شدن

و سر فرود آوردن برای خداوند است.^۱

این سخن از امام علی (علیه السلام) است: «اسلام همان تسلیم است و تسلیم همان یقین است و یقین همان تصدیق است و تصدیق همان اقرار است و اقرار همان عمل است و عمل، انجام دادن است. مؤمن دینش را از نظرش نمی‌گیرد؛ ولی آن (دین) از سوی پروردگارش می‌آید و او آن را می‌گیرد».^۲

پس تسلیم شدن همان دین خداوند است که هرکسی از خلفای خداوند در زمینش دنباله‌روی کرده، سر تعظیم در برابر آن فرود آورده است. تسلیم همان دینی است که خداوند، برای بندگان می‌خواهد، بدون در نظر گرفتن اسمی که آن دین به آن نامیده می‌شود. این آیه اشاره می‌کند که ایمان حقیقی، همان اطاعت است و کسی که اطاعت کند، تابع امر خداوند است و فرمانی از ناحیه او صادر نمی‌شود. یعنی او همواره به کسی که خداوند اطاعتش را واجب کرده، وابسته است و مؤمن، مؤمن نمی‌شود مگر آن‌طور باشد که خداوند از مؤمنان می‌خواهد: ﴿وَقَالُوا سَمِعْنَا وَ اطَّعْنَا﴾ (و گفتند شنیدیم و اطاعت کردیم)؛ پس گریزی ندارد از اینکه گوش بسپارد و اطاعت کند. در اینجا سؤالی مطرح می‌شود: از چه کسی می‌شنوند؟ از هرکسی؟ یا از کسانی که خداوند، اطاعت از آنان را واجب کرده است؟ به‌طور قطع و یقین در هیچ جایی از قرآن نمی‌بینیم که خداوند سبحان اطاعت از کسانی را واجب کرده باشد که بر اطاعتشان نص و تصریح نکرده باشد. این آیه در اینجا اشاره می‌کند که مؤمنان به کسانی گوش می‌سپارند که خداوند به اطاعت از آنان فرمان داده است و نه کسان دیگر! قرآن زنده است و در آن تغییری برای سنتی از سنت‌های خداوند نمی‌یابیم؛ همان‌طور که تکلیف تغییر نمی‌کند، بلکه همانی است که از زمان آدم (علیه السلام) تا به امروز بوده است... همان عهد و پیمانی که از همه خلائق گرفته شده است.

۱. توحید، مانزیدی: ص ۳۹۵.

۲. امالی صدوق: ص ۲۱۱؛ اصول کافی: ج ۲ ص ۴۵؛ برقی در محاسن: ج ۱ ص ۲۲۲ ح ۱۳۵؛ شرح نهج البلاغه: ج ۲ ص ۱۶۵.

حق تعالی می فرماید: ﴿وَأَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾^۱ (و یاد کنید نعمت خداوند که بر شما ارزانی داشته است، و میثاق و پیمانش را که با شما بسته است، آن هنگام که گفتید شنیدیم و فرمان برداری کردیم؛ و از خدا بترسید که خداوند به نهان دل ها آگاه است).

پس تسلیم، همان هدایت است و برعکس آن چنین می شود که انسان به نفس خودش متمایل شده و از دستور خداوند سبحان روی گردان شده باشد.

حق تعالی می فرماید: ﴿فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمْ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ أَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾^۲ (چون عیسی کفر آنها را دانست، گفت: چه کسانی یاران من در راه خدا هستند؟ حواریون گفتند: ما یاران خداییم، به خدا ایمان آوردیم و گواه باش که ما تسلیم شدگانیم).

در اینجا حواریون به تسلیم شدن در برابر فرمان خداوند گواهی می دهند و در سخن آنان، اشاره ای به ایمان داشتن آنان به اسلام وجود دارد؛ و این اشاره ای روشن است به معنای اسلام که خداوند خواسته است آن را دینی برای پرستش قرار دهد؛ و همان تسلیم شدن در برابر خداوند و اولیای او با شنیدن و اطاعت کردن است. برخی این را که این تسلیم شدن برای اولیای خدا نیز هست انکار می کنند و آن را فقط به خداوند نسبت می دهند. آنچه به این گفتار پاسخ می دهد، خود قرآن است، آنجا که حق تعالی می فرماید: ﴿قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ * إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * أَلَّا تَعْلُوا عَلَيَّ وَأَتُونِي مُسْلِمِينَ﴾^۳ (آن زن گفت: ای بزرگان، نامه ای گران قدر به سوی من افکنده شده * این نامه از سلیمان است و این نامه: به نام خداوند بخشنده مهربان * بر من برتری مجوید و به تسلیم

۱. مائده: ۷.

۲. آل عمران: ۵۲.

۳. نمل: ۲۹ تا ۳۱.

نزد من بیایید).

در اینجا سلیمان علیه السلام از قوم بلقیس درخواست می‌کند که تسلیم فرمانش شوند. فرمان او همان فرمان خداوند است؛ چراکه او خلیفه و جانشین خداوند بر زمین است. اطاعت از خداوند اطاعت از اولیایش است؛ پس تسلیم خداوند بودن، همان تسلیم شدن در برابر کسی است که خداوند به اطاعت از او فرمان داده است و هر اندازه تسلیم شدن و گردن نهادن به فرمان خداوند صحیح باشد، دین نیز صحیح است. دستور خداوند، همانی است که اولیایش آورده‌اند و اطاعت خداوند همان اطاعت از اولیایش است و تسلیم خدا بودن، تسلیم اولیای او بودن است. به عبارت دیگر دین و همه دین - اطاعت از اولیای اوست. از همین رو از آن حضرت علیه السلام در معنای دین چنین وارد شده است: «آنچه من و اصحابم امروز بر آن هستیم...»^۱

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «همانا دین و اصل دین یک مرد است، و آن مرد همان یقین است و همان ایمان است و او امام امت خویش و امام اهل زمانش است. کسی که آن امام را بشناسد خدا را شناخته و کسی که او را انکار کند خدا و دینش را انکار کرده است، و هرکه به او جاهل باشد به خدا و دین و حدود و شرایع او جاهل است و غیر از امام کسی آنها را نمی‌شناسد. به همین جهت می‌گویم شناختن مردانی معین و مشخص، دین خداوند عزوجل است و شناخت براساس این دو صورت، شناخت استوارشده‌ای است بر بصیرت که دین خدا با آن شناخته می‌شود...»^۲

همه احادیثی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره فرقه ناجیه وارد شده صحیح است و عبارت است از یک روش واحد؛ یعنی اینکه از علما، و سواد اعظم، و صحابه نیکوکار پیروی شود؛ یعنی کسانی که بر راهی روشن بوده‌اند؛ و آن راه، پیروی از خلیفه خدا محمد صلی الله علیه و آله و سلم است، به این اعتبار که آن حضرت، پیامبر و حاکم مطلق بوده است، و پس از او نیز خلفای هدایتگر راه یافته هستند. آنها همان صراط مستقیم هستند و همان ثقل دوم و عدل و هم‌سنگ قرآن هستند.

۱. مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلی: ص ۸۲؛ خاتمة المستدرک، میرزای نوری: ج ۴ ص ۱۱۸؛ بحار الانوار، علامه مجلسی: ج ۴۲ ص ۲۹۰.

به همین دلیل فرقه ناجیه، تنها یک فرقه می‌شود؛ فرقه‌ای که از خلیفه یا حاکم یا پادشاهی پیروی می‌کند که خداوند او را برگزیده است. او آگاه‌ترین مردم در زمانش است؛ زیرا کسی که آنها را برای حکمرانی برمی‌گزیند کسی است که علم را به آنان ارزانی می‌دارد. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾^۱ (و چون به حد رشد و کمال رسید، حُکم و دانشی به او ارزانی داشتیم، و ما این چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم).

بنابراین خلفا و جانشینان خداوند در زمینش، همان علما و منابع پاک علم پیامبران هستند. آنها همان خاندان ابراهیم هستند که خداوند به آنان پادشاهی داده است. وصایت در آنان است؛ آنجا که رسول خدا ﷺ آنان را به اسم تا زمان به پایان رسیدن امر در وصیتش ذکر کرده است؛ یعنی تا زمان قیامت صغرا که برپایی دولت محمد ﷺ و آل محمد ﷺ است؛ به این صورت که امام مهدی (علیه السلام) - که ارث ابراهیم (علیه السلام) و عمران (علیه السلام) در او جمع شده است و نیز وصی آن حضرت، امام احمد (علیه السلام) - دین خداوند را که با لاطائلات و سخنان باطل فقه‌های گمراهی و پیروانشان محو و نابود شده است، تجدید می‌کنند و اسلام را بر همه ادیان پیروز می‌گردانند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾^۲ (او کسی است که فرستاده خود را با هدایت و دین حق فرستاد، تا آن را بر همه دین‌ها پیروز گرداند، هر چند مشرکان را خوش نیاید).

رسول خدا ﷺ فرمود: «دین غریبانه آغاز شد و غریبانه بازمی‌گردد؛ پس خوشا به حال غریبان؛ کسانی که آنچه را مردم پس از من از سنت من تباه کرده‌اند اصلاح می‌کنند.»^۳

برای شناخت کسانی که خداوند آنان را به‌عنوان خلفا و جانشینان خود در زمینش و

۱. یوسف: ۲۲.

۲. توبه: ۳۳.

۳. سنن ترمذی: ج ۴ ص ۱۲۹ و ۱۳۰.

آسمانش در هر زمان و مکانی برگزیده است، باید قانونی وجود داشته باشد که خداوند سبحان آن قانون را محکم، در کتابش بیان، و سنت شریف و احادیث اهل بیت (علیهم السلام) بیانش نموده باشد. این همان قانونی است که وصی امام مهدی (علیه السلام) آن را بیان فرموده است؛ همان نص و تصریح الهی یا وصیت، علم، و پرچم بیعت از آن خداوند (البیعة لله) است.^۱

سپاس و ستایش تنها از آن خداوند آن پروردگار جهانیان است که ما را به این سو هدایت فرمود و اگر خداوند ما را هدایت نمی کرد، هدایت نمی شدیم... این مطلبی است که پروردگار از زبان بنده صالح (علیه السلام) خود و انصارش و کسانی که خداوند آنان را برای یاری دادن حق ذخیره کرده، به من آموخته است... سپاس و ستایش مخصوص خداوندگاری است که ما را برای شناخت و پیروی حقی که یمانی آل محمد (علیهم السلام) آورده است، توفیق عطا فرمود؛ همان کسی که اگر نبود، داستانم حتی حرفی را هم نمی نگاشت و نوشتاری نمی نوشت... او (سلام خداوند بر او باد) همان کسی بود که حکمت موجود در کتاب خدا و در حدیث رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و در احادیث آل بیت پاک و طاهر (علیهم السلام) را برای ما بیان فرمود.

والحمد لله وحده وحده وحده.

۱. کتاب جهاد درب بهشت است، امام احمد الحسن (علیه السلام).